

# چراغ

چراغ ۵۲

نشریه‌ی دگرباشان جنسی ایران

اردیبهشت ۱۳۸۸

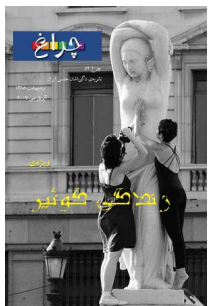
آوریل / می ۲۰۰۹

ویژه‌ی

# زندگی طوئیر



به نام یزدان پاک  
نشریه‌ی چراغ  
ماهنامه‌ی دگرباشان جنسی ایران



سال چهارم شماره‌ی پنجاه و دوم، اردیبهشت 1388

آپریل- می 2009

صاحب امتیاز و مدیر مسوول : سازمان دگرباشان جنسی ایرانی

سردبیر : ساقی قهرمان

دبیر تحریریه : حمید پرنیان

آدرس وب سایت: <http://cherag.irqo.org>

آدرس وبلاگ : <http://blog.irqo.org>

آدرس پست الکترونیکی: [board@irqo.org](mailto:board@irqo.org)

آدرس اشتراک: [member@irqo.org](mailto:member@irqo.org)

- چراغ در ویرایش مطالب رسیده آزاد است.
- مسوولیت معنوی نوشته‌های مجله بر عهده‌ی نویسندگان مطالب است.
- چراغ بیستم هر ماه مطالب خود را می‌بندد.
- برای ارایه‌ی مطلب در هر شماره، با دبیر هر بخش، یا سردبیر یا دبیر هیات تحریریه‌ی مجله هماهنگ کنید.
- سعی کنید بدون هماهنگی قبلی برای مجله مطلبی کار نکنید.
- چراغ هفته‌ی اول هر ماه منتشر می‌شود.

3

6

8

12

18

28

33

37

43

45

55

سرمقاله‌ی اول، ساقی قهرمان

سرمقاله‌ی دوم، حمید پرنیان

خبر و تحلیل

دلخاسته‌ها

اندیشه

پنجره‌ای رو به خیابان ما - رسول معین

تاتر - پینوکیو

ترانه - پاکان

ادبیات - مریم نجوا

از رسانه‌های دیگر

چراغ در وبلاگ‌ها

در انتخابات ریاست جمهوری، رایی که از جانب دگرباشان جنسی به صندوق ها ریخته شود، چقدر کارآ خواهد بود؟ ریاست جمهوری احمدی نژاد با میرحسین موسوی، با آ. کروبی یا محمد خاتمی، در رابطه با تاثیر در زندگی دگرباشان جنسی، چقدر متفاوت خواهد بود؟ مسلمان هیچ کدام از نامزدهای ریاست جمهوری دوره ی دهم، در طول اقامت خود در دولت، همجنسگرایی را آزاد اعلام نخواهند کرد. اما کارهای دیگری خواهند کرد که زندگی را برای دگرباشان جنسی دشوارتر و یا اندکی آسان می سازد. قوانینی که بدون ارتباط مستقیم با دگرباشی جنسی و در ارتباط مستقیم با آزادی بیان و عقیده و هم‌نشینی، امنیت شغلی و مداخله‌ی دولت در امور خصوصی مردم، یا رسانه‌ها، یا نهادهای اجتماعی، به دست رییس جمهور آینده رد یا تصویب شود، در زندگی دگرباشان جنسی تاثیر مستقیم و عمیق خواهد داشت. رای ما به نفع کدام قوانین و به نام کدام یک از این آقایان به صندوق ریخته خواهد شد؟ در روزهای گذشته، احمدی نژاد ظاهراً ستاد انتخاباتی تشکیل نداده و برنامه‌ی دولت را برای دور بعدی اعلام نکرده؛ میرحسین موسوی گفته است طرح ارتقای امنیت اجتماعی را متوقف خواهد کرد و پاسخ شنیده که طرح متوقف نخواهد شد؛ کروبی گفته است قانون اساسی باید تغییر کند و پس چند روز ابراز داشته است که فعلن همین قانون فعلی را به اجرا خواهند گذاشت. طرح امنیت اجتماعی احمدی نژاد نیز با وجود پشتوانه‌ی قدرتش، در نیمه ساکت شد، و بعد باز از جایی دیگر سر در آورد. ضمانت اجرایی برنامه‌های هیچ کدام از سه دولت احتمالی آینده برای هیچ کس معلوم نیست، ضمانت اجرایی قوانین تصویب شده نیز، در واقع نه مخالفان و نه موافقان یک طرح/ لایحه/ قانون، در شرایط فعلی ایران امکان دستیابی به پیروزی کامل دارند؛ مرکز قدرت در داخل ایران، یک مرکز واحد نیست. مردم، هم به دلیل کنجکاوی و هم به دلیل طلب کار بودن از بدنه‌ی حاکمیت، و هم به دلیل هرج و مرج موجود در منابع قدرت حاکم، بیش‌تر از رای‌دهندگان غالب کشورهای دنیا حضور آشکار و رای موثر دارند اما از این حضور برای تماشای دولت استفاده می کنند نه برای رای دادن به دولت. با نگاهی از بیرون، حضور مردم در ایران در برخورد با تصمیم‌گیری‌های حکومت، در میان کشورهای دنیا، بی نظیر است. در همین حال، بهت مردم در تصمیم‌گیری نیز بی نظیر است. نیاز مبرم دگرباشان جنسی به عدالت اجتماعی و آزادی بیان، این بهت را از میان برمی‌دارد و تصمیم‌گیری را آسان می‌کند.

در شرایطی که آینده برای دگرباشان جنسی به همان گونه‌ای که برای اعضای جامعه‌ی رسمی تعیین شده، نشده است و هدف‌های ساده اما بنیادین اجتماعی، مثل تشکیل خانواده، در زندگی دگرباشان جنسی هدف ممکن نیست، و یا در نبود امنیت اجتماعی در نهادهای نظیر مدرسه و محل کار، که ادامه‌ی زندگی اجتماعی را برای دگرباشان جنسی دشوار می‌سازد، کدام هدف شخصی می‌تواند این فضای خالی را پر، و مسیر آینده را مشخص کند.

نسل نو که وارد جامعه می‌شود با مجموعه‌ای از هدف‌ها و آرزوهای معین مشترک، از کودکی به بزرگسالی رسیده و قدم‌های حال و آینده‌اش از پیش تعیین شده‌اند، مسیر آینده‌اش تعیین شده است. از کودکی این آینده‌ی از پیش تعیین شده را بارها مرور کرده و به آن خو گرفته است. با دنبال کردن این مسیر مشترک، فرد بخشی از جامعه می‌شود. با کسب تایید نزدیکان و دیگران، اعتماد به نفس و ثبات روح می‌گیرد. دگرباشان جنسی در این تصویر مشترک جای نمی‌گیرند، بیرون رانده می‌شوند. از اعتماد به نفس و ثبات روحی ناشی از تعلق به یک تصویر جمعی، عاری می‌مانند. چه هدفی و چه برنامه‌ای جای این هدف مشترک را باید بگیرد، از چه چشمه‌ای اعتماد به نفس و ثبات روحی فرد

سیراب بشود؟ درد مشترک جامعه‌ی دگرباش جنسی، دسترسی نداشتن به هدف‌های مشترکی است که جامعه برای اعضای‌اش تعیین می‌کند. این وضعیت، شبیه به بی‌پناهی یا تبعیض‌دگی است. مثل حضور در بیابانی بی‌انتهاست که سراسر زندگی فرد، مقابل‌اش گسترده باشد، بی‌هیچ‌کدام از مقصدهای میان راه. در همان زمانی که دیگران بزرگ می‌شوند تا مسوولیت‌های افراد بالغ را به دست بگیرند، بخش اعظم مسوولیت‌های افراد بالغ از دسترس دگرباشان جنسی خارج است.

این‌جا عبارت دگرباش جنسی معنا پیدا می‌کند. اگر چه گرایش جنسی انتخابی نیست، اما این نام، انتخابی‌ست. گزیدن این نام برای تعریف آن‌چه ما می‌کنیم، نه آن‌چه ما هستیم، انتخابی‌ست. تعریف خود به عنوان دگرباش جنسی، پاسخی است که دگرباشان جنسی به جامعه‌ی رسمی انحصارگو می‌دهند: تاکید بر سلیقه‌ی متفاوت و شیوه‌ی دیگر که یا در جزئیات یا در کلیت خود با خط‌کشی‌ها و جدول‌بندی‌های سنتی هم‌خوانی ندارد. هیچ چیزی اما از این سلیقه‌ی متفاوت و شیوه‌ی دیگر، به جز سرفصل‌گریزی آن، توضیح داده نشده. دگرباشان جنسی ایرانی هنوز به تعریف آن‌چه هستند، بیرون از محدوده‌ی "من هستم" دست نزنده‌اند. انسانی که شهروند شناخته نشود وجود خارجی ندارد. انسان، با تعریف خود، و با افزودن تعریف خود به تعاریف اجتماعی، تبدیل به شهروند می‌شود، اگر نشود، وجود خارجی ندارد. برای آن که وجود خارجی داشته باشد حضور غریزی خود را در مفاهیم قابل درک اصول اجتماعی تعریف می‌کند. آنچه ما تا کنون گفته‌ایم در "من یک همجنس‌گرا/دوجنس‌گونه/دوجنس‌خواه هستم" خلاصه می‌شود، اما از همین‌جا به بعد خواننده و قانون‌گزار تنها است و ابزاری برای تعریف همجنس‌گرا/.../... در دست ندارد. این ابزار را ما باید تولید کنیم.

آن‌چه ما هستیم و تعریف‌نشده‌ی آن، در این چند ساله‌ی اخیر به تکرار در همین فضای وبلاگ‌ها و پست‌های شاکتی، و یا در هنگامه‌ی سبزی پاک‌کن‌خردکنی‌های خودجوش، در گرفته و رها شده است.

و به تکرار به سرگیجه‌ی مزمن دگرباشانی که به دگرباشی خود واقفند (فقط به دگرباشی خود واقفند) اشاره شده است. اما کسی به نتیجه‌ای در مسیر چگونه دگرباشی‌نباشی کردن، نرسیده. ما به چه معنا دگرباش جنسی نامیده می‌شویم؟ با هم و با دیگران، افراد جامعه‌ی رسمی، چه شباهت‌هایی داریم؟ تفاوت‌های ما از کجای مرزبندی جنسیتی و خواهش جنسی ما آغاز می‌شود؟ دقیقن از کجا ما بیرون از مرزبندی‌های جامعه واقع می‌شویم یا در حاشیه قرار می‌گیریم؟

اگر سوال ما این است که برای جامعه چه فرقی می‌کند ما چه کسی را در آغوش می‌گیریم وقتی تمنا داریم، یا چه فرقی می‌کند عقد ازدواج‌مان را با یکی از دخترها، یا یکی از پسرهای این جامعه می‌بندیم، یا برای جامعه‌ای که وفاداری و حرمت‌گذاری‌اش به بنیان خانواده، جفت، همسر، فرزند، امنیت خانوادگی، امنیت جنسی، امنیت ارث، در حداقل ممکن و پاره پاره است، چه فرقی می‌کند که چه شماری از اعضای‌اش با چه کسی با چه جنسیتی پیوند وفاداری یا ناوفاداری، بی/احترامی، بی/انصافی، بی/عشقی، بی/تداومی برقرار کنند، پاسخ می‌تواند این باشد: شاید اگر تفاوت ما با دیگران در همین‌جا پایان یابد، بشود گفت هیچ فرقی نمی‌کند. یا بشود به جامعه فهماند که هیچ فرقی نمی‌کند.

می‌شد، هنوز هم می‌شود به جامعه‌ی رسمی با تولید مقاله‌های متعدد و مداوم در سطح وسیع انتشار و پخش، فهماند که اعتراض آن‌ها به حریم خصوصی ما، وارد نیست، یا نامربوط است. هنوز هم می‌شود به جامعه‌ی رسمی، با به کار گرفتن انواع بلندگوهای مورد قبول جامعه‌ی رسمی، قبولاند که ما در دگرباشی جنسی خود در همان چارچوب‌هایی حرکت می‌کنیم که اصول جامعه مقرر کرده است، و به همین دلیل، دگرباشی ما دلیلی برای حذف ما از تصویر اجتماعی ما نباید باشد.

اما مشکل این نیست. (این بحث از این‌جا باید برداشته شود و در وبلاگ‌ها ادامه پیدا کند).

مشکل این است که جامعه‌ی دگرباشی فقط در گرایش جنسی خود نیست که با جامعه‌ی رسمی در یک خط حرکت نمی‌کند، در جاهای دیگر هم نیازی به درک و دریافت قوانین اجتماعی و قبول و رد این قوانین احساس نمی‌کند. جامعه‌ی دگرباشی، وجود دارد، اما هنوز رای به چگونه بودن خود نداده است. این وقوف در قدم بعدی، برای حفظ این هویت، ضرورت حیاتی دارد. فرد، تنها زمانی با چنگ و دندان از چیزی دفاع می‌کند که آن چیز برای‌اش تبدیل به واقعیت ملموس شده باشد، حتی در خیال، و حتی در خیال قادر باشد بداند آن چیز، چیست، و نبودن آن چیز چگونه فرد را از خود خالی می‌کند، و سپس با وقوف کامل، برای حفظ آن چیز، دست به چنگ و دندان برد. ما اگر می‌جنگیم، برای چه می‌جنگیم؟ آن‌چه برای یک دگرباش، تبدیل به واقعیت شده، چیزی است که برای به دست آوردن یا از دست ندادن‌اش می‌جنگد.

آیا جامعه‌ی دگرباشی قادر است برای به دست آوردن یا از دست ندادن هویت دگرباشی خود بجنگد؟ آیا هویت دگرباشی بیش‌تر از اعتقاد مذهبی یا سیاسی یا اجتماعی، در پوست و گوشت فرد، خانه نکرده؟ چگونه است که می‌شود به خاطر اعتقاد مذهبی یا سیاسی یا اجتماعی، در

مفاهیم رایج مثلا، پافشرد، درد کشید، کشته شد، اما برای هویت جنسی نمی‌شود؟ آیا هویت جنسی هنوز آن قدر در ذهن جامعه‌ی دگرباشی واقعیت وجودی پیدا نکرده است که سزاوار حفظ کردن، به هر قیمتی، باشد؟ اگر هست، و این اتفاق پافشردن، درد کشیدن، کشته شدن برای حفظ هویت جنسی، در واقع می‌افتد، چرا در کنار این همه پافشردن، دردکشیدن، کشته شدن در راه حفظ هویت دگرباشی جنسی، به یک چالش دیگر، یک چالش زمان‌دارتر و هم‌سوتر با اصول اجتماعی، دست نمی‌زنیم، یعنی به تعریف خود، و تعریف خود را به درک جامعه از خود، اضافه نمی‌کنیم؟ تفاوت دیگری که دگرباشان جنسی با دیگران جامعه‌ی رسمی دارند این است که دگرباشان جنسی هنوز تصمیمی مبنی بر شناخت، و در نتیجه‌ی آن، پافشردن بر این شناخت، به هر قیمتی، نگرفته‌اند. این به هر قیمتی، کلید مساله است این‌جا، بخصوص وقتی که با واقع‌بینی کامل مشاهده کنیم که دادگاه دگرباشان، در خانه است.

این واقعیت، تفاوت دیگر جامعه‌ی دگرباش جنسی با دیگران است. برخلاف دیگران که از دادگاه به خانه پناه می‌برند، یا از خانه دادگاه را زیر سوال می‌برند، دادگاه ما، در خود خانه است. یعنی در خانه است که ما متهم می‌شویم، بعد محکوم می‌شویم، و بعد یا حکم‌مان را اجرا می‌کنند یا حکم‌مان را اجرا می‌کنیم.

تنها راه ادامگی حیات بدون سرگیجه و دل‌شوره، روبرو شدن با همین خانواده است. یعنی صرف کردن عمر یک نسل برای تزریق درک و دریافت به خانواده‌ی این نسل. این یعنی مسوولیت‌پذیری. هدف جامعه‌ی دگرباشی، در وهله‌ی اول، شاید باید این باشد که تفاوت خود با جامعه‌ی رسمی را در همین محدوده‌ی تفاوت گرایش جنسی نگهدارد و بی‌دلیل خود را از دیگر مسوولیت‌های اجتماعی رها نماند. ما بیش از آن زیر فشاریم که قادر باشیم به سرگیجه و تن‌گیجه راه بدهیم و به دلیل دگرباش جنسی بودن، دگرباش اجتماعی نیز باشیم.

بهار امسال با حمله‌ی نهاد سپاه پاسداران به بخشی از فضای اینترنت و آغاز اجرای طرح جرایم رایانه‌ای، و خودکشی یک وبلاگ‌نویس در زندان تاریک شد. گفته شده است قرار دارند طرح ارتقای امنیت اجتماعی را در سطح اینترنت اجرا کنند. این طرح، مثل نقض دیگر آزادی‌های عمومی، سرنوشتی شبیه روسری زنان ایرانی، در کشمکش دائم و بی‌انتهای خواهد داشت. مقررات در حد ممکن اجرا خواهد شد، نه بیش‌تر. گروه‌ها و انجمن‌های حقوق بشری اعلام کرده‌اند که بازی با اینترنت، به قصد سرکوب روزنامه‌نگاران مستقل و فعالان جامعه‌ی مدنی طرح‌ریزی شده است. گذشته از آن که تجربه‌ی سی ساله موردی را نشان نمی‌دهد که در برخورد با روزنامه‌نگاران و فعالان جامعه‌ی مدنی، ماموران موفق به ایجاد سکون شده باشند، اما شروع این حرکت با حمله به پورن‌نگاری، یعنی مساله‌ای که بیش‌تر از هر مساله‌ی دیگری بخشی از زندگی مردم معمولی، مردم کوچه و بازار و مردم خانه‌ها و خیابان‌ها و نانوانی‌ها و خرازی‌ها و مدرسه‌ها و چهارراه‌ها و بلوتوت‌ها، و مشغله‌ی طبیعی و معمول مهمانی‌ها و حمام‌ها یا سونا‌های زنانه و مردانه است، یعنی دست زدن به چیزی که ریشه‌کن‌شدنی نیست، نشان از هوش سرشار سپاه پاسداران در ایجاد مشغله دارد.

رامتین، بر اساس دلایلی که در شماره‌ی پیش گفت، بار چراغ را زمین گذاشت و رفت. من تنها از این رو رسمن دبیر تحریر شدیم که کس دیگری نبود؛ با این وجود، بودن من به عنوان دبیر تحریریه، تنها نام‌گذاری بر آن بخش از کاری است که از دو سال پیش، و باز به دلیل شرایط ضروری، با دست من انجام شده. من از این جا، خواننده‌ی دگرباش چراغ را شما خطاب نمی‌کنم به این خاطر که اعتقاد دارم ما همراه هم این نشریه را دست به دست خواهیم نوشت و خواهیم خواند و هر کدام از ما جای خالی مانده را پر خواهد کرد تا زمانی که جایی خالی نباشد. در مدت دبیری رامیتین، از نزدیک شاهد فعالیت پرشور و حرفه‌ای وی بودم و به عنوان یک همجنسگرا از حضور موثرش سپاس‌گزار می‌کنم. رامیتین بوس.

این شماره‌ی چراغ، بر خلاف شماره‌های پیش، بسیار نازک است؛ حجم مطالب رسیده در این شماره کم‌تر از پیش بود، اما به درخواست من، از ماه‌های آینده نیز سعی بر کم‌بودن حجم و تلاش بیشتر برای افزایش کیفیت محتوی خواهد شد؛ هدف ما این است که چراغ، در مسیر خود هر چه بیش‌تر به سطح نشریه‌ای که نه از روی ضرورت، بلکه به دلیل محتوا خوانده می‌شود نزدیک شود. با همین دلیل در دست، از همه‌ی نویسندگان دگرباش جنسی دعوت می‌کنم در چراغ بنویسند و با چراغ در گفت و گو بمانند، و نقطه‌نظرهای منتشر شده در چراغ را به چالش بکشند. من بخشی از نقش خودم، در جایگاه نویسنده‌ی همجنسگرا، را در سهم خودم در انتشار این نشریه می‌بینم و این جا را با سهم خودم برای من می‌دانم در ابعاد و اندازه‌های شکستن و ساختن، تا جایی که در تار و پودش از ما باشد و مال خود ما باشد. در این شکستن و ساختن از همه دعوت به چالش‌گری دارم در همین ابعاد شکستن و ساختن نشریه‌ای که مال ما هست و اگر نیست بهتر آن است که باشد. و بیست و یک روز دیگر روز هوموفوبیاست. همجنسگرایان آگاه، هفدهم می ماه هر سال را جشن می‌گیرند نه به این خاطر که نوزده سال پیش در چنین روزی سازمان بهداشت جهانی (WHO)، همجنسگرایی را از فهرست طبقه‌بندی بین‌المللی اختلالات جنسی کنار گذاشت، نه، در واقع سهم ما، همجنسگرایان ایرانی، از این جشن تنها روز روشنی است که در آینده‌ی ما می‌بینیم؛ روزی که نه تنها همجنسگرایی در ایران بیماری پنداشته نشود، بل که از احترام قانونی برخوردار باشد و هر ایرانی بتواند آزادانه زندگی جنسی خویش را بسازد و نیروهای اجتماعی وی را وادار به پنهان‌شدن و کندن اجتماعی خویشتن واقعی‌اش از خودش نکند؛ نیروهای جامعه، یعنی دین و فرهنگ و سیاست و اقتصاد و خانواده، دارند بر فرزندان خویش ستم می‌رانند و این را نمی‌دانند. یا می‌دانند و گمان می‌برند فرزندان‌شان نمی‌دانند. آیا ما نمی‌دانیم؟

There is only 21 days left to May17, the International Day against Homophobia. In Iran, conscious homosexuals celebrate this day not so much because 19 years ago on this day the World Health Organization had removed homosexuality from the list international sexual disorders, but merely with a hope for our share which in fact is none but a bright day far off in to the future. But the day will come when not only homosexuality would not be a crime in our country, but officially valued and respected, too. When that day comes, Iranian folks are free to follow their own sexual identity and orientation, and wont be urged to pull away socially from their real self. At present, social institutes such as religion, culture, politics, economics, and family oppress viciously their own children, us, and they don't know it. Or they do know it and think that their children, us, don't have a clue; but we do, don't we?

نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران،

بزرگ‌ترین رویداد فرهنگی ادبی سالانه‌ی داخل ایران است. در طول ده روز، میلیون‌ها نفر به دیدار کتاب و اهالی فرهنگ می‌روند و بزرگ‌ترین بازار/نمایشگاه کتاب جهان شکل می‌گیرد. فرهنگ ایران سعی دارد تا حضور جامعه‌ی کویبر را در خود نادیده بگیرد. با وجود این که فضایی در داخل نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران به جامعه‌ی اقلیت جنسی ایران اختصاص داده نمی‌شود، این دلیل نمی‌شود که ما خود خویشتن را نادیده بگیریم. به همین خاطر، سازمان دگرباشان جنسی ایران، با هم‌کاری هیات تحریریه‌ی ماه‌نامه‌ی اینترنتی «چراغ» و وب‌سایت «ضیافت» در اردیبهشت ماه، منتشر خواهد کرد

## تولدی دیگر

شعر، داستان، نوشته‌های پراکنده و مقاله‌های فرهنگی دگرباش

نوشته‌های خود را حداکثر تا اول فرودین 1388

به نشانی سردبیر چراغ

[nevisht@gmail.com](mailto:nevisht@gmail.com)

یا مدیر سایت ضیافت

[parnianhamid@gmail.com](mailto:parnianhamid@gmail.com)

ارسال کنید

کتاب‌ها علاوه بر انتشار توسط «چراغ»

برای همیشه در وب‌سایت «ضیافت» در دسترس خواهند بود

ناشر، نشر افرا

# تحلیل خبر

\* چیزی به 17 می، روز مقابله با همجنسگرا و دوجنسگونه‌هراسی نمانده است. شمار زیادی از کشورهای غربی این روز را با رای پارلمان کشور خود، وارد تقویم رسمی کرده‌اند. گی دات کام در همکاری با کمیته‌ی برگزاری روز مقابله با همجنسگرا و دوجنسگونه‌هراسی، کمپینی به راه انداخته است و از زوج‌های دگرباش جنسی دعوت کرده در پاسخ به پنهان کاری بسیاری از چهره‌های همجنسگرا، دوجنسگونه، و دوجنسگرا که با هویتی دیگر، شهرت و مقام‌های دولتی دارند، در مقابل دوربین فیلمبرداری بایستند و به زبان خود، نام و گرایش جنسی خود را اعلام کنند. این کمپین معتقد است حضور کسانی که قادرند و مایلند با چهره‌ی خود در مقابل عموم ظاهر شوند و حضور خود را به عنوان عضو جامعه‌ی دگرباشی جنسی اعلام کنند برای مقابله با برخوردهای توهین‌آمیز و خشونت‌بار افرادی که حقوق همجنسگرایان و دوجنسگونگان را به رسمیت نمی‌شناسند لازم است و تاثیر بسیار مثبت دارد. نام این کمپین "چالش آیداهو" است. این کلیپ‌های کوتاه ویدیویی که در روز آیداهو 2009، به نمایش گذاشته می‌شود به سادگی در این چند جمله خلاصه می‌شود: سلام، اسم من ..... است، اهل کشور .... هستم، و افتخار می‌کنم که دوجنسگرا/همجنسگرا/دوجنسگونه‌ام. <http://gays.com/idaho>

کمپین دیگری نیز از مدتی پیش از طرف چالشگران آیداهو شروع شده به نام "یک روز در دست"، و از زوج‌های همجنسگرا دعوت کرده دست در دست پارتنر خود در خیابان‌ها و مکان‌های عمومی قدم بزنند. در این کمپین تا به حال هزار نفر نام نوشته‌اند.

\* از چند ماه پیش گزارش‌هایی به سازمان‌های حقوق بشری و ارگان‌های حمایت از دگرباشی جنسی، حاکی از قتل و آزار همجنسگرایان در شهرهای عراق می‌رسید. در این رابطه یک گروه کوچک از عراقیان همجنسگرا در خارج و داخل از مرزهای عراق برای کمک به همجنسگرایان در خطر، راه‌های انتقال آنان به خانه‌های امن و سپس به خارج از مرزهای عراق را آماده می‌کردند. ماه پیش یک مقام مسوول در انگلستان که مدتی در عراق به سر برده بود، گزارش گروه‌های فعال حقوق همجنسگرایان عراقی در مورد صد همجنسگرای عراقی که در زندان‌های عراق محکوم به اعدام و منتظر اجرای حکم بودند را، نادرست و بی اساس خواند و گفت تمام محکومین به اعدام در زندان‌های عراق با اتهام‌هایی نظیر قتل و دزدی محکوم شده‌اند. این نظر، با افزایش اخبار ارسالی از عراق و چند نمونه‌ی تصویری از آزار و تحقیر همجنسگرایان به دست مردم و پلیس، باعث تحقیقات جدی‌تر ارگان‌های حقوق بشری در این موارد شد. گفته شده‌است آزار و شکنجه و قتل همجنسگرایان در این کشور از سال 2004 آغاز شده و تنها در ظرف پنج ماه گذشته شصت نفر از همجنسگرایان به دست وزارت کشور و پلیس و افراد شبه‌نظامی در سراسر عراق به قتل رسیده‌اند. بنا بر برخی از گزارش‌ها پلیس هیچ دخالتی در این گونه سرکوب‌ها ندارد. دولت عراق اعلام کرده است که در قوانین عراق ماده‌ای مبنی بر مجازات همجنسگرایی موجود نیست و دولت دست به حمله و آزار همجنسگرایان نزده است. در حالی که برخی از روحانیون عراقی، با دادن مجوز برای قتل افراد همجنسگرا آتش حملات را شدیدتر ساخته‌اند، برخی روحانیون نیز معتقدند افراد همجنسگرا بیمارند و نباید آزار و اذیت شوند، بل که باید درمان شوند. جیم میور، گزارش‌گر بی‌بی‌سی در عراق، می‌گوید بسیاری از همجنسگرایان از سوی بستگان خود و برای پاسداری از آبرو و حیثیت خانوادگی به قتل می‌رسند.

\* نمایندگان مجلس ایرادات شورای نگهبان به لایحه جرایم رایانه‌ای را رفع کردند. براساس این اصلاحیه، هر کس که وسیله سامانه‌های رایانه‌ای یا مخابراتی یا حامل‌های داده محتویات مستهجن را منتشر، توزیع یا معامله کند یا به قصد ارسال یا انتشار یا تجارت تولید یا ذخیره یا نگهداری کند به حبس از ۹۱ روز تا ۲ سال یا جزای نقدی از ۵ میلیون ریال تا ۴۰ میلیون ریال و یا هر دو مجازات محکوم خواهد شد. اشخاص حقیقی نیز در صورت انتساب جرم به شخص خصوصی، مسوول اعمال خود خواهند بود. علاوه بر این چنان‌چه جرم منتسب به شخص حقوقی باشد، خسارات شاکی خصوصی از اموال شخص حقوقی جبران خواهد شد. در صورتی که اموال شخص حقوقی به تنهایی کفایت نکند و جرم منتسب به شخص حقیقی نیز باشد، مابه‌تفاوت از اموال مرتکب جبران خواهد شد. نمایندگان مجلس هم‌چنین به منظور رفع ایرادات شورای نگهبان دو اصلاح عبارتی را نیز تصویب کردند که طی آن عبارت "وب سایت" به "تارنما" تغییر یافت. همچنین نمایندگان واژه "پروتکل اینترنتی" را جایگزین واژه "IP" کردند. **نمایندگان مجلس تعیین مصادیق محتوای مجرمانه در جرایم رایانه را هم مشروط بر آن کردند که این مصادیق در چارچوب قانون تنظیم شده تعیین شود.** به این ترتیب ارایه دهندگان خدمات



دسترسی موظفند طبق ضوابط فنی و فهرست مقرر تعیین مصادیق محتوای مجرمانه اعم از محتوای ناشی از جرایم رایانه و محتوایی که برای ارتکاب جرایم رایانه‌ای به کار می‌رود را پالایش (فیلتر) کنند. براساس مصوبه پیشین مجلس، تصمیم‌گیری راجع به مصادیق سایت‌های فیلتر شده به کارگروهی سپرده شده بود که شورای نگهبان به آن ایراد گرفت. نمایندگان هم برای رفع این ایراد، تصمیم‌گیری مربوطه را از حیثه وظایف این کارگروه خارج کردند. نمایندگان مجلس همچنین در راستای رفع ایرادات شورای نگهبان، فروش یا انتشار یا در دسترس قرار دادن هر داده‌ای که امکان دسترسی غیر مجاز رایانه‌ای یا مخابراتی متعلق به دیگری را بدون رضایت او فراهم می‌کند، ممنوع کردند. در پایان این اصلاحیه نیز مصوب شد که به منظور ارتقای همکاری‌های بین‌المللی در زمینه جرایم رایانه‌ای، دولت موظف است با همکاری قوه قضاییه اقدامات لازم را در زمینه تدوین لوایح و پیگیری امور مربوط، جهت پیوستن ایران به اسناد بین‌المللی و منطقه‌ای و معاهدات راجع به همکاری و معاضدت دو جانبه یا چند جانبه قضایی انجام دهد.

\* محمد رضا وصفی مدیر امور بین‌الملل بیست و دومین نمایشگاه کتاب تهران از ورود 150 هزار عنوان کتاب از بیش از 70 کشور جهان به این نمایشگاه خبر داد. هفتمین دوره بازار جهانی کتاب در بیست و دومین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران تجربه خواهد شد. بازار جهانی کتاب فرصت‌هایی برای صنعت چاپ ایران و نیز تبادل رایت کتاب میان ناشران ایرانی و خارجی ایجاد می‌کند. فعالیت بازار جهانی کتاب در راستای معرفی آثاری است که توسط موسسه‌های انتشاراتی و یا فرهنگی به زبان فارسی و زبان‌های خارجی تولید شده است. در غرفه‌های بازار جهانی کتاب، آثار موسساتی که توسط پدیدآورندگان ایرانی با رویکرد فراکشوری تهیه شده و مربوط به سال 1385 به بعد باشد، ارایه می‌شود. امسال 25 هزار متر از فضای نمایشگاهی مصلی به ناشران خارجی شرکت‌کننده در نمایشگاه تعلق گرفته که در زیر رواق شرقی، کل طبقه دوم ضلع شمال شرقی شبستان مستقر می‌شوند. همچنین برای نخستین بار انتشارات جان وایلی آمریکایی در بخش رایت نمایشگاه کتاب تهران حاضر می‌شود و با بخش ناشران داخلی و خارجی همکاری خواهد داشت. در بخش ارزی نمایشگاه تنها کتاب‌های چاپ اول سال 2007 و کتاب‌های منتشر شده در سال‌های 2008 و 2009 عرضه می‌شود. در بخش ربالی (کتب لاتین) نیز کتاب‌های چاپ سال‌های 2005 به بعد به نمایش گذاشته خواهد شد. تعداد عناوین کتاب‌های چاپ اول، تعداد صفحات کتاب‌های چاپ شده و تعداد آثار برگزیده ناشران در جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران و نظایر آن، مهم‌ترین معیار تاثیرگذاری بر مترژ غرفه‌ها را داشته‌اند. مترژ در نظر گرفته شده برای بخش دانشگاهی شش هزار و 500 متر و برای بخش عمومی 14 هزار متر بوده است. سالاری، میزان تولیدات ناشران، ابعاد کتاب و عناوین اول، چاپ اول و صفحات چاپ شده ناشران و تعداد آثار برگزیده ناشران در جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران و نظایر آن را در میزان مترژ اختصاص یافته به هر غرفه موثر دانست. وی اضافه کرد: صفحات چاپ شده 55 درصد و عناوین ناشران 45 درصد بر مترژ فضای در نظر گرفته شده موثر بوده‌اند که از 45 درصد عناوین، 30 درصد تاثیرگذاری به عناوین اول و 15 درصد به چاپ اول ناشر اختصاص دارد. وزارت ارشاد از آماده شدن بن الکترونیکی کتاب برای 500 هزار دانشجو که قرار است به وزارت علوم تحویل داده شود خبر داد. پیش از این نیز وزارت علوم اطلاعات یک میلیون دانشجویی تحت پوشش خود را در اختیار وزارت ارشاد گذاشته بود. امسال بن الکترونیکی کتاب با یارانه 10 میلیارد تومانی صادر می‌شود که در داخل نمایشگاه قابل استفاده است. هر کارت را با مبلغ 20 هزار تومان شارژ شده است. پس از استفاده نیز شارژ کارت‌ها از طریق وزارت علوم صورت می‌گیرد. سقف خرید کتاب‌های لاتین از بخش ارزی نمایشگاه امسال نیز از سوی مدیر کمیته ناشران خارجی نمایشگاه اعلام شد که با سال گذشته تفاوتی ندارد. ضوابط تهیه‌ی کارت خرید یارانه‌ی کتاب خارجی همانند سال‌های گذشته انجام خواهد شد. به عنوان مثال استادان، دانشیاران، اهل قلم (گروه الف) و دارندگان مدارک حوزه (سطح الف) می‌توانند تا سقف صد هزار تومان کتاب خارجی بخرند. این رتبه‌بندی براساس میزان تحصیلات است که تا فارغ‌التحصیلان و دانشجویان کارشناسی، فوق دیپلم و دارندگان مدرک حوزوی (سطح د) ادامه دارد. گروه اخیر تنها تا سقف 40 هزار تومان حق خرید کتاب خارجی دارند که متناسب با قیمت کتاب‌های ناشران خارجی نیست و دانشجویان را با محدودیت بسیار مواجه سازد. به دلیل وسعت پخش کتاب‌های عربی در ایران، ناشران عرب برای همیشه از بخش ارزی نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران حذف شدند و کتاب‌هایشان را به نرخ ریال خواهند فروخت. بیستم فروردین ماه اعلام شد که هنوز 200 ناشر داخلی ثبت نام نکرده‌اند. علت این تاخیر کمبود جا و نرسیدن تعداد عناوین کتاب‌های آنها به حد نصاب بود. امسال در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، تنها ناشرانی می‌توانند غرفه داشته باشند که بیش از 40 عنوان کتاب از سال 84 تا پایان سال 86 منتشر کرده

باشند. البته مدیر کمیته‌ی ناشران داخلی به این دسته از ناشران پیشنهاد داده بود که با یکدیگر به‌طور مشترک غرفه برپا کنند تا تعداد عناوین کتاب‌هایشان به 40 نیز برسد.

هم‌زمان با نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، نمایشگاه آنلاین کتاب دگرباشان جنسی ایرانی نیز با چند مجموعه از آثار نویسندگان هم‌جنس‌گرای ایرانی منتشر می‌شود.

\* صد و هشتاد و دو روزنامه‌نگار، کنش‌گر حقوق مدنی، و فعال حقوق بشر، در نامه‌ای به آیت‌الله شاهرودی به حکم اعدام دلارا دارابی اعتراض کردند.

جناب آیت‌الله محمود هاشمی شاهرودی

رییس قوه قضاییه‌ی جمهوری اسلامی ایران

همان گونه که اطلاع دارید، یکی از زندانیان شما در خطر اعدام قرار دارد. نام این زندانی "دلارا دارابی" دختری 23 ساله است. وی پیش از رسیدن به سن 18 سالگی متهم به ارتکاب قتل شد و در بازجویی‌های نخستین آن را پذیرفت اما دلارا دارابی در دادگاه خود اتهام را رد کرد. در کشاکش پنج سال گذشته که او در زندان رشت به‌سر می‌برد، هر از گاهی، از اعدام این دختر اکنون 23 ساله خبر می‌دهند که در 17 سالگی متهم به ارتکاب قتل بوده اما پرونده‌ی این قتل دارای ابهام‌های قانونی بسیاری است. هم‌چنین جدای از آن که دلارا دارابی در تمام این سال‌ها بر میرا بودن خود از اتهام قتل تاکید داشته، باید به سن وی در زمان وقوع جنایت نیز توجه داشت. براساس موازین حقوقی، استانداردهای جهانی و پادمان‌های بین‌المللی دادگاه دادگاه‌ها نمی‌توانند برای افرادی که در زیر سن 18 سالگی متهم شده‌اند، حکم «اعدام» صادر کنند چرا که آن‌ها «کودک» به‌شمار می‌روند و حتا در صورت اثبات جرم، مجازات باید منطبق بر شرایط سنی و روانی متهم باشد. بنابر آن‌چه از این شواهد و قوانین برمی‌آید، شما، به‌عنوان رییس دستگاه قضایی در برابر اعدام دلارا دارابی "مسوول" هستید و انتظار می‌رود، همان‌گونه که برای مدت محدودی این حکم را متوقف کردید، در واکنشی دیگر از مرگ انسانی که میزان دخالت وی در یک جنایت و مسوولیت سنی آن روشن نیست، جلوگیری کنید. رییس قوه‌ی قضاییه‌ی جمهوری اسلامی؛ ما روزنامه‌نگاران، کنش‌گران حقوق مدنی و فعالان حقوق بشر ایرانی با ابراز تاسف ژرف از مرگ آموزگاری فرهیخته و هم‌دردی با خانواده‌ی مهین دارابی، خواستار توقف اعدام دلارا دارابی نیز هستیم و به‌عنوان نمایندگان افکار عمومی این کشور درخواست خود را به شما ارایه کرده‌ایم. لازم است، آگاه باشید که انتشار خبر اعدام دلارا دارابی در جامعه، با واکنشی بسیار منفی روبه‌روست و گواه آن تلاش گسترده‌ی نخبگان، فعالان اجتماعی، وبلاگ‌نویسان، روزنامه‌نگاران و دیگر ارکان اجتماعی برای جلوگیری از اعدام دلارا دارابی در دو هفته‌ی گذشته است که البته آن را نباید به پای دفاع از جرم و جنایت نوشت. اکنون به نظر می‌رسد که لازم باشد، دستگاه قضایی از حکم افکار عمومی به‌منزله‌ی «هیات منصفه‌ی» نداشتن دلارا دارابی استقبال کرده و به آن گردن نهد.

با سپاس فراوان از توجه و اقدام شما

روزنامه‌نگاران، کنش‌گران حقوق مدنی و فعالان حقوق بشر ایران

رونوشت: کمیسیون اصل 90 مجلس شورای اسلامی

**امضاها:** آئینی فرزانه- آذر شبنم- آزاد نفیسه- آشفته رضا- آقایانی زهره- آقای ساسان- آل‌بوغبیش عبدالله- ابراهیم‌زاده حمیدرضا- ابطحی احسان- احمدیان امین- ارشاد محمدرضا- اسدی حسن- اسلامیه سعیده- اصغری سیدامیرمهدی- افشارنیک مهدی- الله‌بداشتی ساناز- امامی پروین- امرآبادی مهسا- امرایی امیلی- امیدیان رودابه- امیرآبادیان نزهت- امیرشاهی فرنوش- امیری مهدیس- انتظامی ندا- ایران‌مهر امید- ایزدی هدی- بارسقیان سرگه- باستانی مسعود- باغبانی محمد- باقی محمدحسین- باکری حسن- بهداد حمید- بهداد علی‌رضا- بهزادی بهروز- بهشتی آزاده- بهمنی آرش- بی‌شتاب رضا- بی‌شتاب زهرا- بیطرف منصور- پاکزاد علی- پاک‌نهاد ایمان- پاک‌نهاد سیدمهدی- پوراستاد وحید- پورشفیعی دانش- پورضیایی محمود- پیغمبرزاده زینب- تاجیک مهدی- تیفوری منصور- جعفرزاده زهرا- جلودارزاده رضا- حسن‌نیا آرش- حسین‌زاده محبوبه- حسینی علی‌رضا- حق‌بیان نرجس- حیدری هادی- حیدری‌گوران فرهاد- خالقی رویا- خاموشی فرشید- خجسته‌رحیمی رضا- خردپیر علی- خرسند لیلی- خرسند مریم- خرمی محمد- خسروشاهین هادی- خسروی مازیار- خسروی هادی- خوش‌خو آرش- دلیری جواد- دهقان علی- راد نیما- راست‌منش آذر- رجبی حمید- رحمتی جمال- رحیمی‌نژاد علی‌رضا- رضائی کاوه- رضانی بیژن- رضانی‌یگانه بنفشه- رنجبر بهزاد- رنجی‌پور علی- روستایی صدیقه- زندی مریم- زنگنه نیکزاد- زیدآبادی احمد- ساکی پگاه- سالم‌کار عباس- سبحانی هوشنگ- سرابندی نسیم- سرمست قدسی- سعادت آیدا- سوری پوریا- سیدآبادی علی‌اصغر- سیدپور سیدجواد- سیدی‌پور رضا- شایگان علی- شبانی مریم

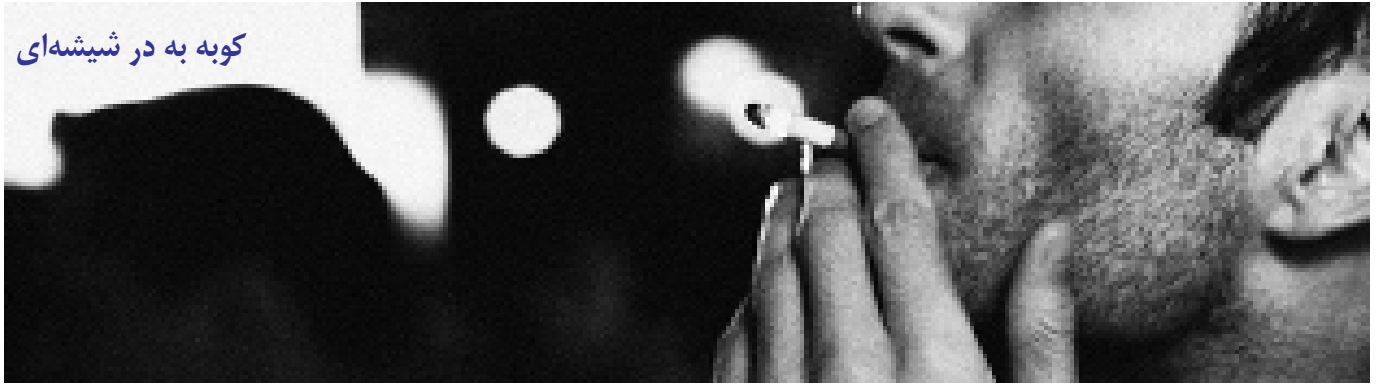
- شجاعی حسن - شرافتی سمیه - شهرابی شیما - شهرابی محمد - شیپوری افسانه - شیخی شهاب‌الدین - صارمی فرمهدی - صبوری پویا - صحرابی سعید - صدرآرا روزبه - صمدبگی بهروز - صمیمی کیوان - ضیایی پرور حمید - طائی سهیلا - طاهری محمد - طلوعی سحر - طلوعی فرزاد - طلوعی محمود - طهماسی رضا - طهماسبی سوسن - ظهوری محسن - عامری سعید - عسگری محمدعلی - عسگری مریم - عسگری زاده راحله - علیپور محمدحسن - غضنفری نوید - غلامی احمد - فدایی سمانه - فرجاد فرهاد - فرخی مارال - فرهادیان سروش - فرهادیان سلیمان - قاسمیان مونا - قاضی‌زاده مرضیه - قربان‌پور فرشاد - قره حسین - قلی‌پور علی - قنوتی ایثار - کاویانی مریم - کریمی روزبه - کشاورزیا نرگس - کشاورزیا نوشین - کمالی سیدمجید - کمیزی زهره - کیامان مینو - گلبری اعظم - لقایی مرجان - لک سبحان - لهردی ندا - مجمع علی‌رضا - محسن‌پور ساناز - محسن‌پور غزال - محمدزاده علی‌اکبر - محمودی محمدرضا - مسلم حسین - مشکات کاوه - مصطفایی مهدیه - مظاهری ریحانه - ملک‌پور کامران - ملیحی علی - منتجبی اکبر - منتظری آرمین - منصوریان نیلوفر - مهاجر آذر - مهدیان نیلوفر - مهرابی احسان - میرزا مریم - میرزایی مریم - میرزایی مژگان - نادری سعید - نادری گلاویژ - ناعمه مرتضی - نجاریان ارژنگ - نظامی حمیده - نوروزی احسان - نوروزیان مهدی - نوریان محمدرضا - نیلفروشان یاسمن - وزیری رهام - هادی لیدا - هاشمی ستاره - هدایت بهاره - یاغچی حسین - یعقوبی محسن - یوسفی مسعود - یوسفی هیوا

نامه روزنامه‌نگاران در رسانه‌های داخلی منتشر نشد

نامه سرگشاده روزنامه‌نگاران و فعالان حقوق مدنی ایران خطاب به رئیس قوه قضائیه و با رونوشتی به کمیسیون اصل 90 مجلس هشتم شورای اسلامی برای جلوگیری از اعدام دلارا دارابی بازتاب رسانه‌ای گسترده‌ای در پی داشت. بعد از ظهر روز سه شنبه هفته‌ای که گذشت، تلویزیون صدای آمریکا به انتشار این نامه واکنش نشان داده و با یکی از امضاکنندگان گفتگو کرد. در این گفتگو نیز ضمن محکومیت اعدام کودکان و نوجوانان، از خانواده مقتول خواسته شد که به شبهات موجود دقت داشته و از انتقام پرهیز کنند. همچنین رادیو زمانه که در میان فارسی‌زبانان پراکنده در جهان مخاطبان بی‌شماری دارد نیز خبر انتشار نامه روزنامه‌نگاران را پوشش داد. وبسایت‌های خبری تحلیلی چون ایران امروز، اخبار روز، عصرنو، گویا نیوز، خرداد، پیک نت و خبرنگار امیرکبیر از جمله منتشرکنندگان متن این نامه به همراه اسامی امضاکنندگان بوده‌اند. وبسایت‌های دیگری چون ملیون، خواندنیها و برای یک ایران در کنار برخی از وبلاگ‌های شخصی این نامه سرگشاده را منتشر کرده‌اند. در همین حال روزنامه‌های اعتماد ملی، اعتماد و خبر با وجود در اختیار داشتن متن نامه و فهرست اسامی امضاکنندگان از درج خبری در این باره خودداری کردند. این در حالی است که این نامه را سردبیر روزنامه اعتماد هم امضا کرده است. گفتنی است که بسیاری از هم‌میهنان روزنامه‌نگار مقیم برون‌مرز نیز خواستار پیوستن به جمع امضاکنندگان این نامه بودند.

# دل خاسته‌ها

کوبه به در شیشه‌ای



میشا

زندگی کوئیر

حالم بده. اونقدر بد که جز تو هیچی توی ذهنم نمی‌آد. نمی‌دونم چرا، اما وقتی حالم بده، تو با منی، وقتی حالم خوبه، تو با منی!

بوی سیگار ت داره میاد. مته همیشه عاشق بوی سیگارتم.

تو خیلی زشتی، تا حالا بهت نگفته بودم.

بعضی وقتا با خودم می‌گم، حتی توی خوابم فک نمی‌کردم که عاشق یه دختر شبیه تو بشم! اصلا هیچ چی ت اونجوری که من می‌خوام نیست. نه اخلاقت، نه ظاهرت. اما عاشقتم. عاشق هم رفتارت، هم ظاهرت. عاشق همه چی‌تام.

تو: ساعت چنده؟

من: 1:30 عزیزم.

تو: چی کار می‌کنی؟

من: دارم به تو فک می‌کنم.

تو: هر وقت مردم، بشین به من فک کن. الان که هستم، احتیاج به فک کردن نیست!

نمی‌دونم چرا مته من فک نمی‌کنی. اما فک کردن به تو هم، همون اندازه لذت داره که باهات حرف بزنم و صداتو بشنوم.

از اومدن فردا می‌ترسم. می‌ترسم که نباشی. می‌ترسم که همه چیز بین ما عوض بشه. می‌ترسم تو عوض بشی و من نشم. می‌ترسم که آرزایم بگیری. دوباره دارم اراجیف می‌بافم. فردا خودش می‌اد، خودشم میره.

تو: صبح بخیر

من: صبح بخیر. منو یادت میاد؟

تو: دیوونه شدیا!

من: نه، فقط می‌خوام مطمئن بشم که همه چیز درسته.

امروز تو مته دیروزی. خیالم راحت شد. ترسیدم منو یادت رفته باشه. امروز روز تولدته. من یادمه، تو هم یادته. اما من به تو چیزی نمی‌گم.

می‌خوام فک کنی که یادم رفته. می‌خوام ندونی که چقدر عاشقتم. می‌خوام یواشکی عشقم بمونی تا اگه یه وقت رفتی از پیشم، ندونی که چقدر ناراحتم کردی.

تو: دیروز تولدم بودا!  
من: می‌دونم.  
تو: تولدم مبارک.  
من: پیر شدن که جشن نمی‌خواد.

امروز تولد منه. تو یادته. از یک هفته پیش منتظر امروز بودی. تو چقدر مهربونی. تو چقدر راحت علاقه‌تو نشون می‌دی. یعنی نمی‌ترسی که این همه علاقه، منو لوس کنه؟ یا بزنه زیر دلم؟ تو خودت کیک منو درست کردی. همه‌ی دوستامونو دعوت کردی که امشب جشن بگیریم. من از این همه توجهت ذوق زده شدم.

تو: کی برمی‌گردی؟

من: نمی‌دونم. باهات در تماسم.

امروز من می‌خوام برم. من می‌خوام تورو تنها بذارم. می‌خوام برم یه جای دور. کی فک می‌کرد یه روز اونقدر ازت دور بشم که وقتی تو می‌خوابی، من بیدار باشم. تو ناراحتی. اما من خوشحالم واسه رفتنم. می‌خوام برم دنبال یه شغل جدید. می‌خوام زندگی‌مو تغییر بدم. فک نمی‌کردم اونقدر راحت بتونم ازت جدا بشم. تو ناراحتی، اما من اصلن اهمیت نمی‌دم. تو داری گریه می‌کنی، اما من با خوشحالی می‌گم که زود برمی‌گردم پیشت. من دارم دروغ می‌گم. من نمی‌خوام دیگه برگردم. من عوض شدم، تو عوض نشدی.

قبل



می‌گردی و پیدایش نمی‌کنی. عذاب‌آورترین کار دنیاست. به سختی جان می‌کنی تا به‌اش برسی ولی تنها چیزی که میایی تلنبار شدن انبوهی

نا امیدست کنار کورسوی امیدی که در دل داری. ولی عجیب این‌جاست که این کورسوی امید با اینکه شاید به اندازه نقطه‌ای کوچک نور را به قلبت می‌تاباند ولی امید را در تو زنده نگه می‌دارد.

کفش‌هایم جزئی از پاهایم شده‌اند. دیگر احساس‌شان نمی‌کنم. نگاه که می‌کنم حس می‌کنم به بهترین دوستانم خیره شده‌ام. یک جفت کفش ورزشی که گل رنگ سفیدشان را به کلی محو کرده است. تناقض عجیبی است. دست‌هایم از بس برگ‌های ریزو درشت بوته‌های جنگلی را پس زده‌اند کاملاً سبز رنگ شده‌اند. ولی به راستی که چنین احساس خوشایندی راجع به دست‌هایم ندارم. فکر می‌کنم دارم دیوانه می‌شوم. روزهاست که توی این جنگل‌های انبوه می‌چرخم و می‌چرخم. بدون این که راهم به جایی ختم شود. شب‌ها را روی درخت‌ها می‌خوابم. از ترس موجوداتی که شاید بیایند و مرا در غرابتی دهشتناک بدرند. ولی این‌جا جز من و حشرات موذی بال‌دار و درختان سر به فلک کشیده و سبز رنگ و رطوبتی خفقان‌آور هیچ چیز نیست. حتی صدای پرنده‌ای. تنها صدا صدای سایش شاخه‌هاست به هم.

راه می‌پیمایم. اما نمی‌دانم چرا؟! نمی‌دانم این‌جا چه می‌کنم. چگونه این‌جا می‌آیم. ولی می‌دانم که باید این‌جا باشم. حسی است که هیچ‌گاه نداشته‌ام. می‌دانم که باید اینجا باشم. اما نمی‌دانم چرا! می‌دانم که باید چیزی را بیابم. اما نمی‌دانم چه چیزی را. و در تمام این ساعت‌های خیس و پر رطوبت و دردناک همان نقطه نورانی‌ست که پاهایم را به حرکت واداشته است.

ساعت بدون بند توی جیبم را نگاه می‌کنم. صفحه‌اش قرمز رنگ است و روی عدد دوازده ایستاده است. یادم نمی‌آید که مال خودم است یا کس دیگری.

پاهایم انگار بدون ارده‌ام راه می‌روند. به سوی مقصدی نامعلوم. به سوی افقی که هم‌ه‌اش سبز رنگ است.



## یک گفت و گو

به نظر تو، درسته که جامعه‌ی گی ایران، کار نمی‌کنه و رای نمی‌ده، و اصول اجتماعی رو جدی نمی‌گیره؟  
از نقطه نظر من آره. چون ما قهر کرده‌ایم، خودمون رو جدا می‌کنیم. اگه جامعه ما رو نمی‌خواد، ما هم می‌گییم شما رو نمی‌خواهیم. برین گم شین.  
من فکر می‌کنم این بهانه است.  
زده شدن. زده شدیم. اعتماد نمی‌کنیم.  
من فکر می‌کنم اگر این‌طور بود، فقط با جامعه‌ی رسمی قهر می‌کردیم نه با خودمون، نه با نهادهای خودمون. نهاد می‌ساختیم و کار می‌کردیم و می‌زدیم تو صورت جامعه‌ی رسمی که ببین، ما داریم کار می‌کنیم. اما الان نه. فقط قهر کردیم، و این قهر کردن، خب، خیلی کار آسونی‌ه.  
می‌ترسیم. اعتماد نداریم.

چرا زنا نمی‌ترسن. یا بهایی‌ها. یا دانشجویها. چرا فقط ما می‌ترسیم؟  
چون اون‌ها بالاتر از سیاهی که ندارن.

چون پدر این قشرها رو در آوردن. زنا سنگسار می‌شن. دانشجویها تو زندان می‌میرن. بهایی‌ها اعدام می‌شن. ته‌ش می‌دونن چی‌ه.  
بالاتر از سیاهی ما چی‌ه؟ ما از چی‌ه که می‌ترسیم؟

اما برای ما، معلوم نیست چی‌ه. معلوم نیست ته‌اش باهامون چی کار می‌کنن.

چون که نجنگیدیم که بفهمیم. ببین، تو زندان، ... رو با یک "جسم تیز" "مجروح" کردن. این جراحت رو عمل هم نمی‌تونه ترمیم کنه. عین اون کار رو با بچه‌های ما خواهند کرد. اما عین اون کار رو با بچه‌های ما، همین الان هم توی پارک‌ها و در فضای آزاد می‌کنن. چه فرقی داره؟ پس بچه‌های ما هم می‌دونن آخرش چی‌ه.

کسی از این چیزا حرفی نمی‌زنه، ما نمی‌دونیم.

می‌دونی برای حکم رکسانا چقدر همه شلوغ کردن داخل؟ وحشتناک. اما برای ماکوان چی؟ کسی چیزی گفت؟ منظورت چی‌ه؟

یه بار با بچه‌ها حرف این بود که هیچ کس کاری برای ماکوان نکرد.

ماکوان مساله‌اش کُردبودن بود، نه گی بودن، ماکوان اصلا گی نبود.

به ما گفتن گی بود. حالا این چیزی بود که ما شنیدیم. همین. اگه می‌گفتن کُرد بود شلوغ می‌کردن، اما چون گفتن گی بود کسی کاری نکرد. نه، گی نبود. پسرخاله‌اش، یا پسرعموش، موقعی که هر دو دوازده-سیزده ساله بودن، گفته که ماکوان با او خوابیده. بعد همون پسر گفت که دروغ گفته و این دروغ رو خودش نساخته، خانواده‌اش به خاطر اختلاف با خانواده‌ی ماکوان ساختن. اما مهم این‌ه که این بازی رو همه‌ی بچه‌های دنیا می‌کنن، چه گی چه استریت.

خب جرم‌اش همین بود. برای من و تو.

نه، جرم‌اش این بود که خانواده‌اش، فعال کُرد بودن.

چیزی که گفتن چی بود؟ اینو گفتن؟

اگه به جرم سیاسی می‌کشتن‌اش مردم شلوغ می‌کردن.

برگردیم به سوال من: یک- گی، برای کار کردن، برای کار کردن در اداره، از چی می‌ترسه؟ دو- از زندانی شدن برای چی می‌ترسه؟

از این می‌ترسه که بقیه بفهمن گی‌ه و این بشه یه آتو. ببین، صبر کن.

از برخورد با پدر و مادرش، برای چی می‌ترسه؟ می‌ترسه پدر و مادرش چه کارش کنن؟

ببین، من وقتی سوم دبیرستان بودم، 18ساله، بغل‌دستی‌ام فهمید من گی‌ام. تهدیدم کرد که به همه می‌گه، به ناظم و مدیر و معلم‌ها مگر این که من کاپشن‌ام رو سر کلاس بذارم رو پام و دست‌اش رو بکنه تو شلوارم. من قبول کردم و خفه شدم چون هیچ کس حمایت‌ام نکرد. سر امتحان دینی یه پسره (البته من کلا توی دبیرستان مون خیلی معروف بودم. چون خیلی بیبی‌فیس بودم)، یه پسره یه سوال به من جواب داد، یعنی تقلب. تا آخره امتحان روی زیپ‌ام بود. خب من اگه حرفی می‌زدم می‌رفت می‌گفت از من تقلب کرده، صفر می‌شدم. و کسی هم حتی نمی‌گفت شاید این چرت می‌گه. چون گی بودن خیلی مساله وحشتناکی‌ه. تو حامی نداری. تنهایی. برای همین خفه می‌شیم. حامی نداریم برای این که توی خونه حامی نداریم. خب این کار باید فرهنگ‌سازی بشه.

اگر توی خونه حامی داشتیم، توی مدرسه کسی ازمون دفاع می‌کرد.

اما همین قرآن که توی مجله می‌کوبندش وسط هفت سین، می‌گه اینا باید بمیرن و خدا از این‌ها روگردان است. آیت‌الله منتظری از بهایی‌ها حمایت می‌کنه. اما می‌تونه از گی‌ها حمایت کنه؟

چرا همه‌ش بحث رو منحرف می‌کنی؟ این که یک گی، قرآن بذاره توی سفره‌ی هفت سین و یک گی به اساس نظام معتقد باشه، و یک گی عشق‌اش علی‌علی باشه، و یک گی دل‌اش بخواد ماه رمضان تا ته روزه بگیره، به مشکل ما هیچ ربطی نداره. مشکل ما این‌ه که گی‌ها، کم‌کاری می‌کنن.

نه. اما مشکل ایران این‌ه. مشکل این‌ه که هر چی دین بگه مردم قبول می‌کنن.

تو از ده سال پیش تا الان داری روی خانواده‌ت کار می‌کنی

خب خانواده من شبعه نبودن.

الان خانواده‌ی تو اگر کسی به‌شون زنگ بزنه بگه پسر تون گی‌ه، سخته نمی‌کنن.

ما آزادتر بودیم. من هیچ وقت مشکل کانفلیکت مذهبی نداشتم. اما تو می‌دونی چند نفر کانفلیکت داشتن با خودشون؟ به خاطر دین؟

و حلش کردن.

خب گذاشتن‌اش کنار

فکر کردن و به نتیجه رسیدن، این یعنی پویش‌گری.

آپشن بوده، آپشن وجود داشته. باید انتخاب می‌کردیم، نه؟

اما نباید همون‌جا ایستاد. این جامعه ناچاره جلو بره. نمی‌شه فقط با من که حال‌ام خیلی خوبه، جلو رفت.

با این شرایط؟ که دختر به خاطر بوت پوشیدن باید بره کلانتری؟

دخترها رو وسط خیابون خونی کردن، اما دخترا از حق‌شون نگذشتن.

منظورم این بود که شرایط به جلو نیست

من دارم از تو چیزی می‌پرسم که تو نمی‌خواهی جواب بدی

من سعی کردم جواب بدم. قانع‌کننده نبود؟

من می‌گم چرا، جامعه‌ی گی، حاضر به خاطر انگشت‌دست کردن بره زندان، اما حاضر نیست به خاطر مقاله نوشتن بره زندان؟

من حاضر نیستم.

به خاطر هیچ‌کدوم؟

نه. نمی‌رم زندان. به هیچ‌قیمتی. کی منو در می‌آره؟ کی برام وکیل می‌گیره؟

دقیقن

کدوم قانون از حق زنده بودن و زنده موندن من حمایت می‌کنه؟

تا وقتی که پدر و مادر، خانواده، پشت بچه‌ها نباشن، کی می‌تونه کاری کنه؟

همین. خانواده‌ی ما پشت ما نیست

خانواده‌س که باید بریزه پشت در زندان.

پدر مادر من که وکیل نمی‌گیرن. ال‌جی‌بی‌تی‌ها میان برام وکیل بگیرن؟

البته که می‌گیرن. اما مساله این‌ه که چرا باید خانواده‌ی یک گی، گی‌های دیگه باشن؟ چرا خود خانواده‌ی یک گی نباید کنارش وایستن؟

وقت‌اشه که با پدر و مادرهایی که خیلی‌هاشون خیلی فهمیده‌ان، شروع کنن به حرف زدن.

خب من شروع کردم

این کم‌کاری‌ه که خانواده‌های با سواد و روشنفکر، از بچه‌هاشون حمایت نکنن. برای این که حمایت کنن، باید اول اون مسیر سخت توضیح دادن و ارتباط ایجاد کردن رو بچه‌ها شروع کنن.

... شروع کرده. من شروع کردم. اما دو تا آدم که می‌شناسی، ... و ... اگه خانوادشون بفهمن اونا گی هستن ترک‌شون می‌کنن از ترس بدنامی.

این قدر هموفوبیک!

ببین، ما هیچ خانواده‌ای نداریم که بگه من دوست دارم بچه‌ام وقتی بزرگ شد گی بشه. همه‌ی خانواده‌ها با گی بودن بچه‌شون مشکل دارن، چون نمی‌دونن گی یعنی چی. یا چیزی که می‌دونن مزخرفه، اطلاعات غلطه. اما می‌خوام بگم که ترس از خانواده، یک سد قابل‌عبوره. ترس خانواده از گی بودن بچه‌ش هم یک سد قابل‌عبوره.

تو خیابون خیلی پیش می‌آد به‌ام بگن کونی. می‌دونی چی می‌گم؟

می‌گم، جون. می‌خواهی بام؟ یارو می‌مونه. خفه می‌شه می‌ره. اما از همین بچه‌های خودمون، اگه کسی به‌ش بگه کونی، در می‌ره.

من فقط یه سوال دارم. به نظر تو، بچه‌های ما، چرا کار نمی‌کنن؟

متشکرم از سوالت. هموفوبیای درونی.

توضیح می‌دی؟

از خودشون می‌ترسن.

الان ما دو تا جواب داریم این‌جا.

از هویت‌شون می‌ترسن

اول از خانواده، بعد از خودشون. بالاخره از چی می‌ترسن؟

از جفت‌ش. هم از خودشون. هم از بقیه.



اما دقیقن از چی می ترسن؟

مثلن من دوست دارم بدونم خونواده‌ی چند تا از ما، می تونن سرمون رو بذارن لب باغچه؟

... رو حتمن. ... رو ول می کنن. من که خانواده‌م سر مسایل مذهبی مشکل نداشتن با این قضیه، چقدر منو کتک زدن؟

خب برای بقیه وحشتناک تره. البته، البته، هستن کسایی که حمایت می شن، اما خیلی کم اند. مثل کارمند اداره آمار، خانواده‌ش می دونن. ولی

حمایت شدیدش هم می کنن. اما این خانواده‌ها خیلی کم هستن. من

غیر از ... نمونه‌ی دیگری ندارم. مامان ش وقتی فهمیده چند سال

پیش، گفته من فقط آرزو می کنم خوشبخت بشی. همین ... به من

یاد داد تو خیابون چه جوری جواب یه هموفوییکو بدم.

خب من شروع افسرگی‌ام از گی بودن‌ام بود. وقتی با روان شناس

صحبت کردم گفت هیچی ت نیست. چند وقت بعد با ... آشنا شدم.

اون خیلی خیلی اوت بود. تو خیابون چند بار دیدم بهش گفتن کونی.

گفت جون. آره. ازت خوشم اومد. باهام می‌خواهی؟ دیدم یارو تارومار

می‌شد. دیدم با حس خوبی با خانواده‌ش رفتار می‌کرد. تو به من یاد

دادی تو خونه چه جوری با مامان بابا صحبت کنم تا حمایت‌شون رو

بگیرم. خب این‌ها برای من موثر بود. ولی همین ... یه دوستی داره

از خانواده‌های بالا. باباش پدرشو در آورده. بیچاره‌ش کرده. تمام

زندگی‌ش رو ازش می‌گیره چند وقت یه بار. ماشین‌اش رو، تلفن‌اش

رو، موبایل‌اش رو، خب این چه جور حمایتی‌ه؟ این پسر خیلی ترسوست، خیلی. می‌دونی، جامعه‌ی شماره یک مهمه، خانواده. درست می‌گم یا

نه؟

بله

من از مامان بابا نمی‌ترسم. اما از مادر بزرگ‌ام می‌ترسم. تا حالا منو با گوشواره ندیده.

همین. همین. این ترس، اساس‌اش چی‌ه؟

بی هویت شدن. یه گی تو ایران هویت نداره.

مامان بزرگ تو نمی‌تونه تو رو بزنه، یا زندانی کنه. چی رو از تو می‌گیره؟

بی اعتبار می‌شم.

چه جوری می‌تونی اون اعتبار رو دوباره پر کنی؟

هیچ جوری. اون اعتبار هیچ جوری برای مادر بزرگ من پر نمی‌شه.

یعنی تو حاضری برای این که پیش مادر بزرگات اعتبار داشته باشی، در واقع هویت نداشته باشی؟

مشکل من و تو گوشواره نیست.

الان دارم. وقتی بفهمه من گی‌ام هویت ندارم.

یعنی مهم نیست که تو تا صد سال هم گوشواره نداری.

نه. مهم این‌ه که اون نفهمه من گی‌ام.

اما اگر زندگی تو بسته به عشقات، به پارتنرت باشه، چقدر حاضری جلو مادر بزرگات بی‌اعتبار بشی؟

تا حد مرگ.

پس ما یک دلیل برای جنگیدن با باورهای مادر بزرگ و اطرافیان مون پیدا کردیم.

خب آره. مامان بابای من می‌دونن ... دوست پسر مه. به شون گفتم رسمن. نترسیدم.

پس کم کم می‌رسیم به این که ما باید دلیل پیدا کنیم.

البته. یه چیزی هم گفتم. گفتم، خاک بر سر من که نمی‌تونم وقتی با دوست پسر من مشکل دارم پیام به پدر و مادرم بگم، ولی برادر و خواهرم



می‌تونن. ولی از این به بعد می‌گم. نظرت چیه؟

به نظر من، در مورد مشکلات دیگه شروع کن به حرف زدن و مشورت کردن و کمک فکری و مالی خواستن، و در عین حال، کار هم بکن، خودت کار کن تا دیده بشه که تو می‌خوای ارتباط ایجاد کنی نه این فقط باری رو روی دوش اون‌ها بذاری تا یاد بگیرن برای این ارتباط زحمت بکشن و موثر باشن.  
آره.



## اسلام و جای گاه اخلاقی همجنسگرایی<sup>۱</sup>

نوشته‌ی آرش نراقی

ترجمه‌ی حمید پرنیان

### چکیده:

آیا می‌توان هم به اسلام و درستی قرآن به عنوان سخن خداوند باور داشت و هم به این که رفتار همجنسگرایی اخلاقا رواست؟ از دیدگاه صرف عقلانی/اسکولار، ممکن است فرد این واقعیت را (چنانچه واقعیت‌اش بدانند) بپذیرد که همجنسگرایی اخلاقا رواست. اما از سویی دیگر، همین فرد، به عنوان فردی مسلمان، با آیه‌های قرآنی بسیاری روبروست که آشکارا همجنسگرایی را محکوم می‌کنند و پلیدش می‌شمارند (سوره‌ی الفاحشه). پس انگار با معمایی روبرویم. این معما دو جنبه دارد: جنبه‌ی عقلانی که در موافقت یا مخالفت با همجنسگرایی بحث می‌کند، و جنبه‌ی متنی که با فهم‌های متفاوت قرآن (از همجنسگرایی) درگیر است. این معما هنگامی پدیدار می‌گردد که از یک سو فرد عقلا بپذیرد هیچ دلیلی برای محکوم کردن رفتار همجنسگرایی در دست نیست، و از سوی دیگر به کلام وحیانی خداوند (قرآن) نیز سرسپرده باشد. به بیان کلی‌تر، این همان ستیز کهنی است که بین عقل و وحی جاری است.

در این نوشتار، می‌کوشم تا درباره‌ی هر جنبه از این معما جداگانه بحث کنم، و راه‌هایی برای گشودن آن معما پیشنهاد دهم. به بیان سنجیده‌تر، هدف اصلی من آن است که نشان دهم فرد می‌تواند هم مسلمانی باشد با ایمان راسخ و هم سازگارا بپذیرد که همجنسگرایی اخلاقا رواست.

## جنبه‌ی عقلانی غیراخلاقی بودن همجنسگرایی

### (1)

دانش‌پژوهان مسلمان، حتی به خود زحمت نداده‌اند تا علیه همجنسگرایی به بحثی عمیق و دقیق بنشینند. ایشان نادرستی همجنسگرایی را بسیار روشن می‌پندارند. اما دست کم در متون اسلامی دو جا ممکن است نظراتی انتقادی یافت که می‌شود تحت بحث عقلانی علیه همجنسگرایی گنجانده شوند: نخستین جا، فتوای فقهی درباره‌ی لواط است؛ و جای دیگر، تفسیر متون مربوط به داستان قوم لوط. رایج‌ترین استدلالی که در میان دانش‌پژوهان مسلمان علیه همجنسگرایی وجود دارد "استدلالی از نوع طبیعت‌گرایانه" می‌باشد که تحت تاثیر اخلاق و متافیزیک ارسطوست. نظرات ایشان را می‌شود در گزاره‌های زیر سامان داد:

1. همه‌ی رفتارهای همجنسگرایانه، رفتارهایی غیرطبیعی هستند.

<sup>1</sup> این مقاله در 7 دسامبر 2005، در دانشگاه کالیفرنیا، لوس آنجلس (گروه مطالعات خاورمیانه) ایراد شده است.

2. همه‌ی رفتارهای غیرطبیعی اخلاقاً نادرست هستند.

پس

3. همه‌ی رفتارهای همجنسگرایانه اخلاقاً نادرست هستند.

و بر طبق نظریه‌ی غالب فرا-اخلاق در سنت اسلامی؛

4. خداوند همه‌ی رفتارهای نادرست اخلاقی را محکوم کرده است.

پس، می‌توان گفت؛

5. خداوند همه‌ی رفتارهای همجنسگرایانه را محکوم کرده است.

در این استدلال، گزاره‌های 1 و 2 برای محکومیت اخلاقی رفتارهای همجنسگرایی بنیادی عقلانی فراهم می‌آروند. گزاره‌ی 2، اصلی کلی است برای درستی و نادرستی اخلاقی کنش‌ها، که نسخه‌ای از اصل طبیعت‌گرایانه‌ی ارسطویی از اخلاق می‌باشد. این نظریه، در بین فیلسوفان (به ویژه فیلسوفان مشایی) و الهی‌دانان مسلمان به خوبی شناخته شده است. این اصل، تنها اگر با گزاره‌ی 1 درآمیزد، علیه همجنسگرایی عمل می‌کند. پس، تا جایی که به مسئله‌ی همجنسگرایی مربوط می‌شود، گزاره‌ی 1 در محکومیت رفتارهای همجنسگرایانه نقش کانونی بر دوش دارد. نقش گزاره‌ی 4، گذار دادن محکومیت اخلاقی به محکومیت وحیانی است. به سخن دیگر، رفتار همجنسگرایی، بر طبق این گزاره (گزاره‌ی 4)، نه تنها اخلاقاً نادرست است بل که گناه هم هست.

در پی، من بر گزاره‌های 1 و 4 متمرکز خواهم شد.

## (2)

بسیاری می‌گویند رابطه‌ی جنسی هم-جنسی "غیرطبیعی" است. اما غیرطبیعی به چه معناست؟ اندیشمندان مسلمان، معانی چندی برای آن پیشنهاد داده‌اند:

**یک.** آن چه نامعمول یا ناهنجار باشد غیرطبیعی است. به سخن دیگر، آن چیزی غیرطبیعی است که از هنجار، یعنی از چیزی که عموم مردم می‌کنند، منحرف می‌شود. با این همه، فراوانی آماری یک کنش، تعیین‌کننده‌ی جایگاه اخلاقی آن نیست. برای نمونه، نوشتن با دست چپ هنجار نیست. آیا این بدان معنی است که با دست چپ نوشتن اخلاقاً نادرست است؟

**دو.** آن چه حیوانات دیگر انجام نمی‌دهند غیرطبیعی است. پیشینه‌ی این تعریف به افلاطون می‌رسد. مطابق دیدگاه افلاطون، همجنسگرایی نادرست است چون هیچ حیوانی چنین رفتاری را از خود نشان نمی‌دهد. با این همه، این ادعا پذیرفتنی نیست، زیرا:

نخست، این ادعا بر اصل نادرستی استوار است. پژوهش‌های بی‌شماری هست که نشان می‌دهد برخی از حیوانات جفت-گیری همجنسگرا دارند.

دوم، حتی اگر حیوانات همجنسگرایانه رفتار نکنند نیز ثابت نمی‌کند که همجنسگرایی غیراخلاقی است. از این گذشته، حیوانات خوراک‌شان را نمی‌پزند، دندان‌های‌شان را نمی‌شویند، نیایش دینی ندارند، به دانشگاه نمی‌روند. این ایده اساساً نادرست است که حیوانات می‌توانند برای ما استانداردها و استانداردهای اخلاقی فراهم آورند.

**سه.** آن چه بر اساس میل ذاتی انجام نمی‌شود غیرطبیعی است. با این همه، برخی از دانشمندان می‌گویند همجنسگرایان همجنسگرا زاده می‌شوند، و بنابراین طبیعی خواهد بود که ایشان رابطه‌ی همجنسگرایانه داشته باشند. برخی دیگر از دانشمندان می‌گویند همجنسگرایی یک انتخاب برای نوع زیستن است، که بنابراین غیرطبیعی (و در نتیجه اخلاقاً بد و نادرست) است.

اما هر دوی این دیدگاه‌ها، پیوندی میان خاستگاه جهت‌گیری جنسی همجنسگرایانه و جایگاه اخلاقی فعالیت همجنسگرایانه می‌زنند. هر دوی این دیدگاه‌ها نادرست می‌باشند چرا که در این پنداشت هم‌بهره هستند. دیدگاه نخست (که تصدیق‌کننده‌ی همجنسگرایی است) بر این باور است: "همجنسگرایان همجنسگرا زاده می‌شوند، پس همجنسگرایی طبیعی و خوب است." این استنباط می‌پندارد که همه‌ی تمایلات ذاتی تمایلات خوبی هستند (یعنی، ایشان باید بر طبق آن تمایلات عمل کنند). اما این پنداشت، آشکاراً نادرست است. پژوهش‌ها نشان می‌دهند که برخی از انسان‌ها با تمایلی به خشونت زاده می‌شوند، اما این بدان معنی نیست که چنین انسان‌هایی بیشتر از دیگر انسان‌ها حق دارند همسایه‌ی خویش را خفه کنند. از سوی دیگر، از این واقعیت که این نوع تمایل ذاتی نیست نمی‌توان نتیجه گرفت که ما نباید بر اساس آن تمایل عمل کنیم. احتمال دارد من هیچ گرایش ذاتی برای نوشتن با دست چپ نداشته باشم، اما این را نباید نتیجه گرفت که نوشتن با دست چپ برای من غیراخلاقی است.

**چهار.** آن چه از هدف اصلی یک ارگان (اندام) سرپیچی کند غیرطبیعی است. شاید هنگامی که مردم می‌گویند رفتار همجنسگرایی غیرطبیعی است منظورشان آن باشد که این رفتار نمی‌تواند منتج به تولیدمثل شود. ایده‌ی پشتیبان این استدلال آن است که هر ارگان تن انسان برای خودش هدفی دارد: چشم برای دیدن است، گوش برای شنیدن، و اندام‌های جنسی برای تولیدمثل. طبق این استدلال، هرگاه ارگانی از هدف اصلی‌اش سرپیچی کند، کاربردش غیراخلاقی است. این، عمومی‌ترین برداشتی است که دانش‌پژوهان مسلمان از مفهوم "طبیعی" در این زمینه دارند.

با این همه، در این برداشت چند مشکل وجود دارد:

نخست، بسیاری از ارگان‌های تن ما هدف‌های چندگانه‌ای دارند. شما دهان‌تان را برای سخن گفتن، خوردن، نفس کشیدن، لیسیدن تمبر، آدامس جویدن، و ... به کار می‌بندید. کدام یک از این‌ها هدف اصلی است؟ درست است که ارگان‌های جنسی انسان‌ها برای تولیدمثل به کار می‌رود، اما این به دست نمی‌آید که ایشان نباید آن‌ها را برای اهداف دیگری به کار بندند. به نظر می‌رسد ارگان‌های جنسی می‌توانند به خوبی برای ابزار عشق، برای لذت دادن و گرفتن، برای گرمی داشتن و تجدید و بهبود یک رابطه به کار روند - حتی اگر عامل تولیدمثل در آن رابطه مطرح نباشد.

دوم، آیا مخالفان همجنسگرایی آماده هستند زوج‌های دگرجنسگرایی را محکوم کنند که ابزار جلوگیری از آبستنی را به کار می‌برند؟ اگر هدف اصلی ارگان جنسی چیزی جز تولیدمثل نیست، پس به نظر می‌آید هر رفتار دگرجنسگرایانه‌ای که به این هدف انجام یا رهنمون نمی‌شود باید محکوم شود. آیا این بدان معنی است که زوج‌های نازا نباید آمیزش جنسی داشته باشند؟ درباره‌ی آمیزش جنسی در طول بارداری چه؟ هیچ کدام از این رفتارهای جنسی نمی‌تواند به تولیدمثل رهنمون شود. گویی نزدیکی و لذت جنسی اهداف اخلاقاً مشروعی برای آمیزش جنسی هستند، حتی در مواردی که تولیدمثل ناممکن باشد. پس آمیزش جنسی همجنسگرایی (که نمی‌تواند به این هدف (تولیدمثل) دست یابد) نیز نباید محکوم شود.

**پنج.** آن چه نفرت‌انگیز یا توهین‌آمیز باشد غیرطبیعی است. اغلب دیده می‌شود وقتی مردم همجنسگرایی را "غیرطبیعی" می‌نامند منظورشان آن است که همجنسگرایی نفرت‌انگیز است. اما بسیاری از فعالیت‌هایی که اخلاقاً بی‌طرف می‌باشند برای برخی از مردم نفرت‌انگیز است.

فعالیت‌هایی مانند به دست گرفتن مار، خوردن حلزون، کالبدشکافی، شستن توالت. از این گذشته، سده‌ها بود که بیشتر مردم روابط بین-نژادی را نفرت‌انگیز می‌دانستند، اما اکنون به سختی می‌توان اثبات کرد که چنین روابطی نادرست هستند.

### (3)

درباره‌ی گزاره‌ی 4 چه؟

نخست نیاز داریم که این گزاره را بفهمیم. این گزاره، نشان می‌دهد که پیوند مشخصی بین اخلاق و دین هست. چگونه باید آن را تفسیر کرد؟ در واقع، رابطه‌ی بین اخلاق و دین، در تاریخ اندیشه‌ی اسلامی، مباحثات بسیاری را برانگیخته است. در تاریخ اندیشه‌ی اسلامی، دو مکتب عمده‌ی کلامی وجود دارد: معتزله، و اشعری. این دو مکتب، بر سر موضوعات بسیاری با هم سازگاری ندارند، برای نمونه، رابطه‌ی بین خوبی/بدی کنش‌ها و اراده یا فرمان خداوند.

معتزله می‌پندارد خوبی و بدی، عینی هستند و ارزش‌های اخلاقی کنش‌ها در ذات آن‌هاست و خرد انسان می‌تواند آن‌ها را تشخیص و تمییز دهد. چرا که عدالت خداوند ما را ملزم به انجام کنشی می‌کند که مطابق با قانون اخلاقی است. برای نمونه، از این روست که خداوند بهشت را برای نیکوکاران نوید داده است و جهنم را برای مجازات بدکاران. بسیاری از معتزله‌ای‌ها می‌پندارند اصل عدالت بایسته می‌سازد که خداوند برای مردم کاری انجام دهد که بیش‌ترین سود ایشان فراهم آید. (البته، برخی از معتزله‌ای‌ها به جای عدالت، "اصل لطف" را می‌نشانند).

اما از دید اشعری‌ها، عدالت الهی، درون-ایمانی است. تفاوت بین خوبی و بدی صرفاً از روی وحی خداوند دانسته می‌شود، نه با به کارگیری خرد انسان. خداوند قوانین را می‌سازد، و هر چه فرمان دهد درست است، و خود خداوند هیچ التزامی ندارد؛ اگر خداوند بخواهد، می‌تواند نیکوکاران را مجازات کند و بدکاران را به بهشت راه دهد.

این ناسازگاری بین معتزله و اشاعره را می‌توان در جمله‌ی زیر خلاصه کرد:

از دید معتزله، خداوند به X فرمان می‌دهد/نهی می‌کند چون X درست/نادرست است؛ و از دید اشاعره، X درست/نادرست است چون خداوند به X فرمان داده است/نهی کرده است.

اکنون فردی را بپندارید که باور دارد بحث عقلانی/سکولار نمی‌تواند ثابت کند که همجنسگرایی نادرست است، و هم چنین به دیدگاه اشاعره درباره‌ی رابطه‌ی بین اخلاق و خواست خداوند پای‌بند است. در چنین موقعیتی، این فرد می‌تواند ادعا کند که این واقعیت (چنانچه واقعیت دانسته شود) چیزی مگر نقص اخلاق سکولار را نشان نمی‌دهد. این ناکامی اخلاق سکولار، از دید آن فرد، فقط اثبات می‌کند که ما برای اخلاق نیازمند خداوند هستیم. همین که فرد دیدگاه اشاعره را برمی‌گزیند، عقل اعتبار و مشروعیت هنجارین‌اش را به میزان بسیاری از دست می‌دهد. به سخن دیگر، باورمندی که چنین جایگاهی را برگزیده است دیگر به نتایج بررسی عقلانی به طور جدی نمی‌اندیشد.

تا جایی که می‌دانم، دیدگاه اشاعره در بین مسلمانان، خواه دانش‌پژوهان خواه مردم عادی، دیدگاه غالبی بوده است.

با این همه، دیدگاه اشاعره به آشفتگی رهنمون می‌شود، زیرا فرمان خداوند را مطلق می‌داند. یعنی خداوند می‌تواند فرمان‌های مختلفی دهد. خداوند می‌تواند فرمان دهد که دروغ بگوییم، و آن‌گاه دروغ‌گویی، و نه راست‌گویی، نیکو می‌شود. بر طبق این دیدگاه، راست‌کاری، برای نمونه، پیش از این که خداوند بدان فرمان دهد نیکو و درست نیست. پس، خداوند برای فرمان دادن به یک چیز یا مخالف آن چیز، دیگر دلیل موجه‌ای ندارد؛ و هم چنین از دیدگاه عقلانی، فرمان خداوند کاملاً مطلق است. از این گذشته، بر پایه‌ی این دیدگاه، آموزه‌ی نیکی خداوند و عدالت وی به آموزه‌ی بی‌معنی‌ای فروکاسته شده است. اگر بپذیریم که خوبی و بدی یا عدالت و بی‌عدالتی با ارجاع به خواسته‌ی خداوند تعریف

شده است، پس این باورها بی‌بهره از هر معنی‌ای هستند. اگر "X خوب است" به معنی "خداوند به X فرمان می‌دهد" باشد، پس "فرمان‌های خداوند خوب است" تنها به معنی "خداوند به فرمان‌های خداوند فرمان می‌دهد" می‌باشد، و روشن است که بی‌معنی است.

در این بحث، من عقل‌گرایی معتزله‌ای‌ها را بر خواهم گزید؛ طبق این عقل‌گرایی، فرمان‌های خداوند محدود به محدودیت‌های منطق و اخلاق است، و درستی و نادرستی اخلاقی، در اصل، به دست خرد انسانی قابل تشخیص و تمییز است. به سخن دیگر، اگر این واقعیت را بپذیریم که هیچ دلیل خوبی برای محکومیت رفتار خاصی وجود ندارد، پس ما باید آماده باشیم تا سخن خداوند را در انطباق با آن واقعیت اخلاقی (اگر واقعیت پنداشته شود) بفهمیم.

مسلمانان، تا آن جا که به "استدلال طبیعت‌گرایانه" مربوط می‌شود، اگر این گزاره‌ی عقلا رضایت‌بخش فراهم شود که رفتارهای همجنسگرایی غیرطبیعی است (به معنی اخلاقی‌اش) پس رفتار همجنسگرایی را به عنوان نادرستی اخلاقی محکوم می‌کنند.

هر چند، اگر فردی بپذیرد که این پیش‌نیاز رضایت‌بخش نیست (و نمی‌تواند هم باشد) آن‌گاه وی توجیه می‌شود که هیچ زمینه‌ی اخلاقی کافی‌ای برای محکومیت همجنسگرایی نیست. افزون بر این، اگر وی باور آورد که دیدگاه معتزله عقلا برتر از دیدگاه اشاعره است، آن‌گاه وی دلیلی برای این نتیجه‌گیری دارد که وقتی می‌خواهد متن مقدس را بخواند پژوهش‌های عقلانی را به شمار آورد.

### جنبه‌ی متنی غیراخلاقی بودن همجنسگرایی

#### (4)

حالا فرض کنید فردی بپذیرد که هیچ دلیل اخلاقی‌ای برای محکومیت همجنسگرایی نیست. آیا این فرد می‌تواند هم چنان مسلمان باقی بماند؟ آیه‌هایی در قرآن هست که آشکارا علیه رفتارهای همجنسگرایی است. تقریباً همه‌ی آیه‌های قرآنی‌ای که علیه همجنسگرایی است در زمینه‌ی داستان قوم لوط نازل شده‌اند. برخی از نمونه‌ها را در این جا می‌آورم<sup>2</sup>:

داستان از آن جا آغاز می‌شود که فرشتگان ابراهیم را دیدار می‌کنند. ابراهیم، به چند دلیل احساس ترس دارد.

"گفتند مترس ما به سوی قوم لوط فرستاده شده‌ایم." (هود، 70)

این خبر ابراهیم را نگران می‌سازد، از این رو بر آن می‌شود تا با خداوند به بحث نشیند و بکوشد تا وی را متقاعد سازد تا قوم لوط را ببخشد. طبق متن قرآن:

"در باره قوم لوط با ما [به قصد شفاعت] چون و چرا می‌کرد." (هود، 74)

قرآن به جزئیات این گفتگو اشاره نمی‌کند (کتاب عهد قدیم جزئیات بیش‌تری در این موضوع دارد). سرانجام، خداوند نمی‌تواند ابراهیم را متقاعد سازد، و اعلام می‌کند:

"ای ابراهیم از این [چون و چرا] روی برتاب که فرمان پروردگارت آمده و برای آنان عذابی که بی‌بازگشت است خواهد آمد." (هود، 76)

و به نرمی اشاره می‌کند:

"زیرا ابراهیم بردبار و نرم‌دل و بازگشت‌کننده [به سوی خدا] بود." (هود، 75)

<sup>2</sup>. ترجمه‌ی آیه‌های قرآن از فولادوند است. مترجم

فرشته به سوی قوم لوط فرستاده شد. اما چیز وحشت‌آوری رخ داد:

"و قوم او شتابان به سوی‌اش آمدند و پیش از آن کارهای زشت می‌کردند [لوط] گفت ای قوم من اینان دختران من‌اند آنان برای شما پاکیزه‌ترند پس از خدا بترسید و مرا در کار مهمانان‌ام رسوا نکنید آیا در میان شما آدمی عقل‌رس پیدا نمی‌شود. گفتند تو خوب می‌دانی که ما را به دخترانت حاجتی نیست و تو خوب می‌دانی که ما چه می‌خواهیم. [لوط] گفت کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم یا به تکیه‌گاهی استوار پناه می‌جستم." (هود، 78 تا 80)

در این آیه‌ها، هیچ اشاره‌ی آشکاری به رفتار همجنسگرایی وجود ندارد، اما در آیه‌های دیگر، سرخ‌هایی روشن به دست داده شده است:

"و [یاد کن] لوط را که چون به قوم خود گفت آیا دیده و دانسته مرتکب عمل ناشایست [لوط] می‌شوید. آیا شما به جای زنان از روی شهوت با مردها در می‌آمیزید [نه] بلکه شما مردمی جهالت‌پیشه‌اید." (نمل، 54 و 55)

و آیه‌ای مانند آیه‌ی بالا:

"و لوط را [فرستادیم] هنگامی که به قوم خود گفت آیا آن کار زشت [ی] را مرتکب می‌شوید که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است. شما از روی شهوت به جای زنان با مردان در می‌آمیزید آری شما گروهی تجاوزکارید." (اعراف، 80 و 81)

می‌دانیم که تقریباً همه‌ی این آیه‌ها علیه رفتار همجنسگرایی است. اینک معمای ما روشن‌تر شد: از دید یک باورمند عقل‌گرا، دو گزاره‌ی زیر هم‌ساز نیستند:

الف) گویی قرآن مدعی است که خدا رفتارهای همجنس‌گرایانه را محکوم کرده است، و برای همجنس‌گرایی مجازات سنگینی در نظر گرفته است، همجنس‌گرایی عمل زشت و بدی است. افزون بر آن، ب) گویی عقل مدعی است که همجنس‌گرایی اخلاقاً رواست.

همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، از دید کسی که دیدگاه اشاعره را برگزیده است، پاسخ این معما روشن و ساده است: پذیرفتن الف و پذیرفتن ب. اما عقل‌گرای مسلمان (هم چون کسی که دیدگاه معتزله را برگزیده است) نمی‌تواند چنین راهی را بپیماید. چه کار می‌تواند کند؟

## (5)

تا آن جا که می‌دانم، عقل‌گرای مسلمان دست کم سه گزینه در دسترس دارد:

**یک.** بازتفسیر درونی، یعنی بکوشد فهمی از متن به دست دهد که با پیش‌نیازهای عقل ناوابسته بر پایه‌ی بررسی زبانی درون متن همساز باشد.

**دو.** بازتفسیر بیرونی، یعنی بکوشد متن را در سایه‌ی بافت تاریخی بفهمد.

**سه.** بازتفسیر تندروانه، یعنی بکوشد تا متن را در سایه‌ی تاریخ‌مندی خود متن بفهمد. به زبان دیگر، معنی تحت‌اللفظی (ظاهری) آیه‌ها را بپذیرد، اما ضرورت‌شان را برای قلب پیام قرآن نپذیرد.

من درباره‌ی هر راه‌برد توضیح کوتاهی خواهم داد.

**بازتفسیر درونی:** در بیشتر موارد، "واژه‌ها" یا "عبارات" بیش از یک معنای مشروع دارند. هر چند، به هر دلیلی، برخی از این معانی (بر دیگران) چیره می‌شوند. اما گاهی که مفسر برخی از واقعیت‌های برون‌دینی را می‌پذیرد که این واقعیت‌ها با معنی آشکار آیه هم‌ساز نیستند،



آن‌گاه ممکن است وی دایره‌ی معانی مشروع واژه‌ها یا عبارات را بازرسی کند، و بکوشد تا معنی نوینی برای آیه‌ی "مسئله‌خیز" پیشنهاد دهد.

من نمی‌خواهم از آیه‌های قرآنی‌ای که در بالا آوردم تفسیر زبان‌شناختی نوینی پیشنهاد دهم. هر چند، دوست دارم برخی سرنخ‌ها را برجسته سازم، که اگر جدی پنداشته شود، ممکن است به فهم‌های نوینی از آن آیه‌ها رهنمون شود:

**یک.** همجنسگرایی قوم لوط، مطابق قرآن، تنها دلیل مجازات ایشان از سوی خداوند نبود. قرآن آشکارا در این باره می‌گوید: "آیا شما با مردها درمی‌آمیزید و راه<sup>۳</sup> را قطع می‌کنید و در محافل [انس] خود پلیدکاری می‌کنید و [لی] پاسخ قومش جز این نبود که گفتند اگر راست می‌گویی عذاب خدا را برای ما بیاور" (عنکبوت، 29). همان گونه که می‌شود دید، مطابق قرآن، قوم لوط راه‌زن بودند، و هم چنین دست به جرم‌های گروهی می‌زدند.

**دو.** در قرآن، هیچ چیزی درباره‌ی رابطه‌ی همجنسگرایانه در بین زنان وجود ندارد. (تنها، چند اشاره‌ی گنگ به زن لوط شده است که با قوم لوط مجازات شد، اما پیدا نیست که مجازات‌اش به خاطر همجنسگرایی‌اش بوده یا نه). اگر رابطه‌ی جنسی بین دو فرد همجنس تنها از این رو نیست که همجنس هستند، پس رابطه‌ی جنسی بین دو زن نیز باید بد باشد. با این همه، در قرآن آشکارا این عدم تقارن وجود دارد. این عدم تقارن به چه معنای است؟ ممکن است بدین معنی باشد که همجنسگرایی بین مردان محکوم است نه به این خاطر که رابطه‌ی جنسی‌ای است بین دو فرد همجنس، بل که چون چیز ویژه‌ای درباره‌ی همجنسگرایی مردانه وجود دارد که آن را محکوم می‌سازد. اما آن چه "چیزی" است که همجنسگرایی مردانه را نادرست می‌سازد، اما همجنسگرایی زنانه را دست کم قابل اغماض می‌داند؟ باور من این است که آن را باید در پیوند با جای‌گاه پست زنان در دوران باستان دانست.

**سه.** لوط و ابراهیم خویشاوند یک‌دیگر بودند، و ابراهیم درباره‌ی قوم لوط همه چیز را می‌دانست. اما هنگامی که ابراهیم از تصمیم خداوند (مجازات قوم لوط) آگاه شد، به پشتیبانی از ایشان درآمد و با خداوند گفتگو کرد تا ایشان را از مجازات رهایی دهد. مهم است که اشاره کنیم خداوند نتوانست ابراهیم را درباره‌ی تصمیم خویش متقاعد سازد، اما با ابراهیم بسیار نرم و مهربانانه برخورد کرد. خداوند، قلب پاک ابراهیم را ستود، و پشتیبانی وی از قوم لوط را شرم‌آور و ننگین ندانست.

**باز تفسیر بیرونی:** ما هرگز نباید فراموش کنیم که "معنی"، "به زمینه حساس است". به سخن دیگر، یک واژه می‌تواند در زمینه‌های تاریخی متفاوت، معانی متفاوتی داشته باشد. یکی از شیوه‌های مهمی که باورمندان می‌توانند با آن قرآن را هم چنان خطاناپذیر نگاه دارند این است که یاد بگیرند آیه‌های قرآن را در زمینه‌ی تاریخی‌شان تفسیر کنند. مفسران همیشه به شان نزول آیات (یعنی، شرایط تاریخی‌ای که آیه‌های قرآن در آن وحی شده است) هوشیار بوده‌اند. اگر زمینه‌ی تاریخی آیه‌های قرآن جدی گرفته شود، پس می‌توان بدین نتیجه رسید که معنی "همجنسگرایی"‌ای که در قرآن محکوم شده است ممکن است همانی نباشد که امروزه از آن سخن می‌گویند، و هم چنین پنداشته شود که اخلاقاً نیز رواست. سرنخ‌های چندی وجود دارد که چنین امکانی را فراهم می‌آورد:

**یک.** لوط، مطابق قرآن، گویی بر این باور بود که همجنسگرایی قوم‌اش، گزینشی و اختیاری است. وقتی او دختر خودش را بدیشان پیشنهاد می‌دهد، او باید پنداشته باشد که اگر می‌خواستند می‌توانستند زنان را به مردان ترجیح دهند. به سخن دیگر، او رفتاری را محکوم می‌کند که آزادانه برگزیده شده است. اما آیا انسان‌ها به راستی "برمی‌گزینند" که همجنسگرا باشند؟ "همجنسگرایی"، همان گونه که امروز فهمیده می‌شود، گزینشی و انتخابی نیست. انسان‌ها، همجنسگرا زاده می‌شوند. اگر چنین است، پس آیا می‌توان گفت آن نوع رفتاری که لوط محکوم کرد با نوع رفتار همجنسگرایی‌ای که در دوره‌ی ما اخلاقاً قابل دفاع است متفاوت می‌باشد؟

**دو.** در واقع، قرآن دقیقاً مشخص نمی‌کند که چه نوع از رفتار همجنسگرایی محکوم است. تا جایی که می‌دانم، اخلاق‌دانان امروزه ادعا نمی‌کنند که همه‌ی انواع رابطه‌های جنسی همجنسگرایانه اخلاقاً رواست. بر عکس، میان اخلاق‌دانان امروزه بر سر اخلاقاً نادرست بودن برخی

<sup>۳</sup> مترجمان قرآن، در ترجمه‌های فارسی این آیه، از "راه"، تولیدمثل را برداشت کرده‌اند. مترجم

از رابطه‌های جنسی همجنسگرایانه، توافق وجود دارد. عمومی‌ترین نمونه‌ی رفتار همجنسگرایی در فرهنگ شرق، رابطه‌ی جنسی بین مرد سال‌مند و نوجوان است (همین درباره‌ی فرهنگ یونان باستان نیز درست است). در تصوف، صحبت الاحدث (Sohbat al-ahdath)، در بیشتر موارد، چیزی نیست مگر عشق‌بازی با نوجوانان. همه‌ی استانداردهای اخلاقی (moral standards) رابطه‌ی جنسی با خردسالان را محکوم می‌کنند. همان گونه که پیش‌تر گفتیم، همه‌ی آیه‌های قرآنی علیه همجنسگرایی، در زمینه‌ی داستان لوط، وحی شده است، و در واقع همه‌ی دانش‌پژوهان عهد قدیم توافق دارند که رابطه‌ی همجنسگرایانه‌ای که در دوره‌ی نگارش کتاب‌های مقدس وجود داشته است به طور کلی با روابط همجنسگرایانه‌ای که در دوران ما وجود دارد متفاوت است. بیش‌تر چنین روابطی، وابسته به کنش‌های کافرانه بود. از این رو، ممکن است به دو نوع رابطه‌ی همجنسگرایانه بیااندیشیم: آن نوعی که قرآن و کتاب مقدس محکوم‌اش می‌کنند، و نوعی که ما امروزه در ذهن داریم. همان گونه که پیش‌تر بدان اشاره کردم، قرآن روشن نمی‌کند کدام نوع از رفتار همجنسگرایانه را محکوم می‌کند. احتمالاً، پنداشته می‌شود که مردم این دوران، دیدگاه روشنی درباره‌ی همجنسگرایی دارند. تنها یک جا در قرآن هست که می‌توانیم جزئیات بیش‌تری درباره‌ی آن نوع از رفتار همجنسگرایی بیابیم که محکوم است: هنگامی که قوم لوط به خانه‌ی لوط یورش می‌برند تا مهمانان نوجوان و خوش‌چهره‌ی وی را وادار کنند با ایشان آمیزش جنسی داشته باشند. این رفتار خشن تجاوزگرانه، چیزی نیست مگر نمونه‌ی روشنی از اقدام به تجاوز جنسی! و هر استانداردهای اخلاقی‌ای این اقدام را محکوم می‌کند.

منطق پژوهش‌های تاریخی این اصل اخلاقی است: "آن چه در دوره‌ای درست بوده است، ضرورتاً در دوره‌ی دیگر درست نیست."

دانش‌پژوهان مسلمان با این اصل به خوبی آشنا هستند. مورد رباخواری را بنگرید. قرآن، این کنش را آشکارا محکوم می‌کند. پس باورمندان باید حساب‌های بانکی‌شان را ببندند؟ نه ضرورتاً. طبق برخی از تفسیرها، محکومیتی که قرآن علیه‌ی رباخواری دارد دیگر به کار بسته نمی‌شود. به این دلیل که از دوره‌ی پیامبر اسلام تا دوره‌ی کنونی، شرایط اقتصادی از پایه آن‌چنان دگرگون شده است که دیگر، ربا، همان پیامد منفی‌ای را ندارد که در دوره‌ی پیامبر باعث محکومیت‌اش شده بود.

بگذارید به نمونه‌ی دیگری بپردازیم. در قرآن، آیه‌هایی هست که به مسلمانان اجازه می‌دهد تا برده داشته باشند، و احکام بسیاری هست که درباره‌ی چگونگی برخورد با ایشان (برده‌ها) است (محمد، 4؛ احزاب، 52؛ نساء، 25؛ و مانند آن). از دیدگاه من، دانش‌پژوهان مسلمان انگشت‌شماری باید باشند که هنوز باور داشته باشند که نهاد برده‌داری مشروع است، و برخی از انسان‌ها باید به بردگی گرفته شوند، یا ما اجازه داریم که برده داشته باشیم. برخی از دانش‌پژوهان مسلمان ادعا می‌کنند که برده‌داری بر اسلام تحمیل شده است. به سخن دیگر، برده‌داری بخشی از شکل زندگی مردم آن دوره بوده است، و ممکن نبود که بی‌درنگ برانداخت‌اش. پس، اسلام برده‌داری را به عنوان یک واقعیت پذیرفته است، و می‌کوشد تا آن به نفع برده‌ها اصلاح کند. دگرگونی‌های پایه‌ای در زمینه‌ی فرهنگی، معانی و پیامدهای رباخواری و برده‌داری و مانند آن‌ها را تغییر داده است – و از این رو، جای‌گاه اخلاقی این کنش‌ها را به پرسش گرفته است. پس، کاربست محکومیت قرآنی همجنسگرایی بر همجنسگرایی دوره‌ی ما، ممکن است همانند کاربست محکومیت رباخواری بر بانک‌داری دوره‌ی ما باشد.

البته، هواداران بازتفسیر بیرونی نمی‌گویند که قرآن پیش‌تر نادرست بوده است و ممکن است در دوره‌ی ما نیز هم‌چنان نادرست باشد. همه‌ی ایشان قرآن را معصوم (خطاناپذیر) می‌پندارند. و می‌گویند هنگامی که ما قرآن را به کار می‌بندیم، باید به تفاوت‌های فرهنگی و اخلاقی دوره‌ی پیامبر اسلام و دوره‌ی خودمان توجه کنیم. چنین توجه‌ای ما را یاری خواهد داد تا بین مرزهای محکومیت در یک دوره‌ی تاریخی ویژه (برای نمونه، قوانین مخالف با رباخواری یا روابط همجنسگرایانه)، و ارزش‌های اخلاقی دیرپای درون آن‌ها (برای نمونه، گشاده‌دستی



یا احترام به افراد)، تفاوت بگذاریم. اگر این نکته‌ی مهم را نپذیریم، خود را پای‌بند دیدگاه‌های نا-واردی کرده‌ایم؛ برده‌داری، رباخواری، نقش‌های زنان، اخترشناسی، فرضیه‌ی تکامل، و مانند آن.

بازتفسیر تندروانه: بر پایه‌ی این روی‌کرد، همجنسگرایی در قرآن محکوم شده است، اما این محکومیت گوهر پیام قرآن نیست. این محکومیت نشان‌دهنده‌ی باور فرهنگی و مردمی انسان‌های دوره‌ی وحی بوده است. قرآن، دو لایه دارد: پوسته، و گوهر یا هسته‌ی پیام. پوسته، نمایان‌گر جنبه‌های اجتماعی-تاریخی دوران وحی است، و هسته نشان‌دهنده‌ی چیزی است که خداوند اساساً می‌خواست تا به انسان‌ها برساند. اگر پوسته در کانون پیام نیست پس کارکردش چیست؟

برای این که بدین پرسش پاسخ دهیم باید به یاد داشته باشیم که وحی (در زبان عربی) ظاهراً به معنی رساندن پیام از خداوند به انسان می‌باشد. اما برای رساندن یک پیام، دست کم، باید دو شرط آماده شود:

نخست، فرستنده باید نظامی از نمادها را به کار گیرد که بین او و دریافت‌کننده مشترک باشد. برای نمونه، اگر امید دارم که شما (انگلیسی‌زبان‌ها) من را بفهمید، باید به زبان انگلیسی سخن بگویم. به دیگر سخن، من زبان انگلیسی را هم‌چون رسانه‌ای به کار می‌گیرم تا اندیشه‌ی خودم را به شما برسانم.

دوم، برای ارتباط داشتن با دیگران، داشتن زبان یکسان بس نیست. بل که افزون بر آن باید از دانش پیشینی، زمینه‌ی فرهنگی یکسان، (یا همان‌گونه که فیلسوفان می‌گویند) "افق معنایی یکسان" برخوردار بود.

برای روشن‌تر شدن این نکته، فرض کنید من به شما (انگلیسی‌زبان‌ها) این جمله را می‌گویم:

الف. "زیره به کرمان بردن."

این، چه معنایی دارد؟ ممکن است شما معنی واژه‌ی "کرمان" را ندانید. "کرمان" نام شهری است در جنوب ایران. اینک، شما معنی تک‌تک واژه‌ها را می‌دانید. با این همه، احتمال دارد بیش‌تر شما هنوز ندانید معنای آن جمله چیست. برای این که معنای این جمله را بفهمید، به چیزی بیش‌تر از زبان انگلیسی نیاز دارید. اینک، من این جمله را ترجمه‌ی فرهنگی می‌کنم و در پوشش زبان انگلیسی می‌برم‌اش:

ب. "یخچال به اسکیمو فروختن."

جمله‌ی الف و ب یک معنی دارند: "فراهم کردن چیزی که لازم نیست." گرچه هر دو جمله به زبان انگلیسی گفته شده بود، اما چرا شما جمله‌ی ب را فهمیدید و جمله‌ی الف را نه؟ دلیل‌اش ساده است: شما و جمله‌ی ب از افق معنایی یکسانی برخوردار هستید. به سخن دیگر، شما پیشینه‌ی فرهنگی جمله‌ی ب را می‌دانید اما پیشینه‌ی فرهنگی جمله‌ی الف را نمی‌دانید.

گمان کنم این نمونه‌ی ساده توانسته باشد دو قاعده‌ی مهم هرمنیوتیک را نشان داده باشد.

قاعده‌ی نخست: همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، ارتباط ممکن نمی‌شود مگر این که سخن‌گو افق معنایی‌ای را به کار گیرد که سوی دیگر ارتباط آن را بداند.

قاعده‌ی دوم: تفاوت‌های مهمی بین پوسته و گوهر پیام وجود دارد. جمله‌ی الف و ب اندیشه‌ی یکسانی را در خود دارند، اما به دو صورت مختلف: یک روح‌اند اما در دو بدن متفاوت. صورت‌ها، عَرَضی پیام هستند اما اندیشه، ذاتی آن است.

همین، درباره‌ی قرآن هم درست است. قرآن آشکارا می‌گوید: "و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قوم‌اش نفرستادیم تا [حقایق را] برای آنان بیان کند" (ابراهیم، 4)، و "ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم باشد که بیندیشید." (زخرف، 3). با این همه، همان‌گونه که گفتیم، زبان در این جا

چیزی بیش از نظام مشخصی از رمزگان‌ها و نمادهاست؛ زبان، هم چنین دربرگیرنده‌ی فرهنگ و دانش پیشینی از انسان‌های این دوره است، اگر چنین نباشد این انسان‌ها نمی‌توانند پیام را بفهمند. محمد پیامبر می‌گوید: "با مردم متناسب با عقل‌شان سخن بگویید". این یعنی اگر می‌خواهید با گروهی از مردم ارتباط برقرار کنید باید به توانایی ذهنی و دانش پیشینی و ظرفیت‌های فرهنگی ایشان توجه داشته باشید.

از این رو، به خوبی می‌توان گفت که خداوند برای رساندن پیام‌اش به مردم، زبان عربی را به کار گرفت، و افزون بر آن، فرهنگ مردم آن دوره را نیز در نظر داشت. از دیدگاه یک باورمند، گوهر پیام قرآن، همیشگی است (و زمان‌مند نیست)، برای همه‌ی انسان‌ها و همه‌ی دوره‌هاست؛ اما پوسته‌ی پیام، یعنی، بازتاب فرهنگ عرب دوره‌ی وحی، عَرَضی است، و به همان دوره‌ی تاریخی محدود است. پوسته، شرط لازم برقراری ارتباط با مردم آن دوره است، اما ذاتی گوهر پیام نیست. این یعنی قرآن دو جهان دارد: جهان نخست، جهان مقدس حقیقت جاودان (ازلی) است و جهان دوم، جهان تاریخی مردم دوران وحی است. بایسته‌ی مسلمان بودن، سرسپردگی به جهان نخست قرآن است و نه جهان دوم آن.

اکنون می‌توان گفت که بسیاری از پیام‌های بحث‌برانگیز قرآن به جهان دوم آن وابسته است؛ برای نمونه، آیه‌های بحث‌انگیز قرآن درباره‌ی جای‌گاه زنان، برده‌داری، کیهان‌شناسی بطلمیوسی، و مانند آن. اگر بتوان دلیلی بر روا بودن (مجاز بودن) رابطه‌ی همجنس‌گرایانه آورد، پس می‌توان گفت که آیه‌های مربوطه‌ی قرآن، بخشی از جهان دوم است، یعنی، آن آیه‌ها نشان‌دهنده‌ی باور مشترک مردم آن دوره بوده است، و از این رو ذاتی گوهر پیام نیست. افزون بر آن، مسلمان بودن، بر طبق این دیدگاه، چیزی نیست مگر سرسپردن به گوهر پیام، و فرد مسلمان می‌تواند، سازگارا، هم به سخن خداوند باور داشته باشد و هم به روا بودن همجنس‌گرایی.

## (6)

پس، من بر این باور هستم که پاسخ پرسش "آیا می‌توان هم مسلمان بود و هم باور داشت که رفتار همجنس‌گرایی اخلاقا رواست؟" آری است. بر پایه‌ی فهم من، آن آیه‌های قرآنی‌ای که به همجنس‌گرایی می‌پردازند آغوش‌شان برای تفسیرهای تازه گشوده است. چنان‌چه نتوان، در آینده‌ای نزدیک، تفسیری متقاعدکننده یافت، گزینه‌ی دیگر در دسترس ماست: می‌توانیم این آیه‌ها را وابسته به پوسته‌ی متن بدانیم، یعنی، بگوییم که ذاتی گوهر پیام قرآن نیستند، و بایسته‌ی مسلمان بودن آن است که به گوهر پیام سرسپرده باشیم و نه به مولفه‌های عَرَضی متن مقدس.

### پنجره‌ای رو به خیابان ما

#### وبلاگ خوانی: آتش عشق

<http://www.atasheeshgh1.blogfa.com/>

«آتش عشق» وبلاگ تازه پا و جوان که در سال 87 به جمع بلاگرها پیوست، وبلاگی که با اولین پست‌هایش درباره‌ی داستان امید و پارتنرش که از او فاصله دارد آغاز شد و به گفته‌ی خود نویسنده این داستان‌ها ادامه خواهد داشت، این ماه گپ و گفتی با "امید" نویسنده وبلاگ دو زبانه‌ی آتش عشق دارم، متن زیر نوشته‌ای است از دل نوشته‌های امید:

« دلم برات تنگ شده، اما من میتونم این دوری رو تحمل کنم، به فاصله‌ها فکر نمیکنم، میدونی چرا؟ آخه جای نگاهت روی نگاهم مونده، هنوز عطر دستات رو از دستام میتونم استشمام کنم، رد احساسات روی دلم جا مونده، میتونم تپشهای قلبت رو بشمارم... چشمای بیقرارت هنوزم دارن باهام حرف میزنن، حالا چطور بگم تنهام؟ چه طور بگم تو نیستی؟ آره خودت میدونی .... میدونی که همیشه با منی، میدونی که تو، توی لحظه لحظه‌های من جاری هستی، آخه تو، توی قلب منی، آره تو قلب من... برای همین که همیشه با منی. هر وقت دلم برات تنگ میشه... هر وقت حس میکنم دیگه طاققت ندارم، دستامو میدارم رو صورتت و یه نفس عمیق میکشم... دستامو که بو میکنم مست میشم؛ مست از عطر ت و خیلی دوسش دارم، حالا میدونم که این تنهایی خالی نیست... پر از یاد عشقه، پر از اشک‌های گرم عاشقونه... »



رسول: چی شد به فکر نوشتن وبلاگ افتادی؟

امید: بهش احساس نیاز پیدا کردم، دلم می‌خواست بگویم منم هستم، مخصوصا به کسانی که از هم دور هستند و عشق را باور دارند.

رسول: آتش عشق تک نویسنده است؟

امید: تا اینجا که تنها نوشتنم، البته حمید دوست عزیزم هم کار ترجمه به زبان انگلیسی را به عهده دارد.

رسول: بیشتر درباره این ترجمه کردن پست‌ها بگو، به چه صورت است؟

امید: به نظرم رسید بعضی از داستان‌هایم ممکن است برای غیرفارسی زبانان هم جالب باشد، دلم می‌خواست مطالبم را هر کس بتواند بخواند تا شاید از آنها استفاده کند، این شد که با کمک دوستانم ترجمه را هم میگذارم، به صورت زیر نویس و جمله به جمله، حتی شعرها را هم ترجمه می‌کنیم.

رسول: داستان‌های آتش عشق واقعی هستند؟

امید: بله، همه داستان‌ها واقعی هستند و برای خود من اتفاق افتاده‌اند، فقط اسم‌ها را عوض کرده‌ام، با این کار می‌خواهم که بقیه هم از

تجربه‌های من و پارتنرم استفاده کنند. می‌دیدم امثال من در ایران اکثرا با پارتنرهاشون فاصله مکانی زیادی دارند، مثل دو تا از دوستانم که با هم 1100 کیلومتر فاصله دارند اما جالب این است که از عشق‌شان نسبت به هم چیزی کم نشده است.

**رسول: نظرت راجع به محدودیت‌های دگرباشان در ایران چیست؟**

امید: شاید عجیب باشد، اما به نظر من ما در ایران محدودیت خاصی نداریم، می‌گویید آزادی نداریم، قصدم دفاع از رژیم جمهوری اسلامی نیست، اما خوب که نگاه می‌کنیم ما بچه‌هایی داریم که ذره‌ای محدودیت حس نمی‌کنند. چی می‌خواهیم؟ گی کلاپ؟ خوب مسلمان اگر دولت هم این اجازه را بدهد هنوز فرهنگ و سواد عمومی این اجازه را به ما نخواهد داد، خیلی‌ها در ایران هستند که با کم‌ترین فشار دارند زندگی خودشان را می‌کنند، چه کسی که غرق در رابطه جنسی شده چه کسی که مشغول زندگی با پارتنرش هست.

**رسول: جالبه این حرفات، پس ما چه کار باید بکنیم؟ اصلن کاری باید بکنیم؟**

امید: فرهنگ ما هنوز نمی‌تواند این موضوع را هضم کند، زمان می‌طلبد، مثل زمان جنگ که عقاید تعصبی اسلامی خصوصن در مورد اقلیت-های دینی- مذهبی که خیلی فراتر از حد معقول بود. الان با سال 68 خیلی فرق کرده است الان چه قدر از آن تعصبات باقی مانده؟ می‌شود گفت از طرف مردم نه دولت این تعصبات خشک خیلی کم‌تر شده و در حال کم‌رنگ‌تر شدن هم هست.

**رسول: به عقیده من از نشستن و منتظر ناجی ماندن کاری بر نمی‌آید، مثل آمریکا در دهه‌ی 60-70 کسی جز خود ما وارد صحنه نخواهد شد و دست به تغییرات نخواهد زد، نظر تو در این باره چیست؟**

امید: خوب درست است، اما چه کاری می‌توانیم بکنیم، می‌گوییم آشکارسازی، الان می‌شود؟ اگر در کلان شهرها برویم کاملن می‌توان رابطه-های دو همجنس را دید، این جوروی کم کم و به سختی خیلی چیزها دارد جا می‌افتد، پنج سال پیش دست دوستم را گرفتن در خیابان، نگاه-های تندی به همراه داشت اما الان چه قدر از آن نگاه‌ها باقی مانده؟ ما نمی‌توانیم یک‌دفعه همه چیز را تغییر بدهیم، باید کم کم و صبورانه پیش رفت... مشکل اساسی ما تعصبات خشک مذهبی هستند که به راحتی نرم نمی‌شوند، والبته این را هم باید مد نظر داشت که این‌جا آمریکا نیست.

**رسول: اما فقط نشستن و یک راه تکراری را ادامه دادن هم نمی‌تواند کاری از پیش برد، یک راه تا جایی کارآیی دارد بعد از آن باید یک قدم دیگر برداشت، نه؟**

امید: من هنوز هم نظرم این است که باید بیشتر صبر کرد.

**رسول: نظرت راجع به آشکارسازی چیست؟**

امید: آشکارسازی بستگی به شرایط خانواده‌ها دارد، ممکن است با این موضوع همه چیز خراب شود و همین آزادی هم کاملن از ما سلب شود و البته در معدود مواردی ممکن است برعکس این موضوع هم اتفاق بیفتد. من آشکارسازی را این نمی‌دانم به خانواده‌ام بگویم بعد از آن با آرایش غلیظ توی خیابان قدم بزنم، برای این‌که بگویم من گی هستم، این کاملن نتیجه عکس خواهد داد، منظورم این است که برخلاف میل شخصی‌مان تیپ‌های ناجور و خلاف عرف نداشته باشیم. وقتی برادر من می‌بیند که من مثل زن‌اش آرایش کرده‌ام، شما بهتر می‌دانید که چه فکری در مورد من خواهد داشت.

**رسول: برای بهتر شناختن خودمان چه کار باید کرد؟**

امید: به نظر من باید دسترسی بچه‌ها به مستندها و فیلم‌هایی در مورد کوییرها بیشتر شود، برای ما که الگوی تعریف شده‌ای نداریم، این می‌تواند در بعضی موارد الگویی عالی باشد.

**رسول: پارتنرت 1400 کیلومتر از تو فاصله دارد، چه جوروی با این موضوع کنار آمدید؟**

امید: بستگی به نگاه طرفین دارد، اینکه دنبال چی هستیم، فاصله همیشه سخت است، اگر شما یک رابطه را بیش‌تر در رابطه جنسی ببینید مسلمان حتی فکر کردن به پارتنر در شهر دیگر اشتباه است، سکس جزیی از رابطه مستحکم هست اما اینکه بخواهیم تمام رابطه را سکس

تعریف کنیم نه صحیح است و نه امکان پذیر می‌باشد. یک چیز دیگر رو هم باید مورد توجه قرار داد، نباید دو نفر آنقدر به هم تعصب داشته باشند که هم‌دیگر را محدود کنند، منظوم موارد خاصی مثل سکس نیست، منظوم این است که در رابطه‌های پایدار نباید و نباید محدودیت گذاشت، باز هم تکرار می‌کنم منظوم از محدودیت خیانت و عدم تعهد و وفاداری نیست، نمی‌دونم تا چه حد توانستم منظوم را بیان کنم.

رسول: منظورت این است که باید به پارتنت اجازه دهی حتی تا مرزهای تعیین شده پیش رود؟  
امید: بله دقیقن

رسول: و این مرزها رو چه کسی تعیین می‌کند؟  
امید: هیچکس جز من و پارتنرم

رسول: بیشتر توضیح می‌دهی؟  
امید: مثلا اگر یک استریت به همسرش که قبل از ازدواج با او کاملن آزاد بوده است، اجازه ندهد از خانه بدون چادر بیرون بیاید؛ خوب این زن تا کجا می‌تواند ادامه دهد و ... یک زن چادری چادر به سر دارد و یک زن دیگر ندارد، اگر طرفین به توافق برسند که حرفی نیست در غیر این‌صورت نباید بی خود و بی‌جا تعصب به خرج داد.

رسول: تعهد را چی تعریف می‌کنی؟  
امید: تعهد از نظرم من یعنی این که طرف به عشق و دوست داشتن وفادار باشد، این در قالب‌های مختلفی تعریف می‌شود، مثلن شما اگر کسی را دوست دارید و به او قولی می‌دهید، دیگر نمی‌توانید و نباید با کس دیگری رابطه‌ی احساسی یا جنسی برقرار کنید، مسلماً اگر این پیش بیاید دیگر تعهد نخواهد بود، بهتر است بگویم باید از هم آنقدر شناخت داشت که بتوانیم به طور کامل به هم اعتماد کنیم و این همان تعهد است.

رسول: بزرگترین آرزویت چیست؟  
امید: دوست دارم با یک مرد زندگی مشترک داشته باشم.

رسول: انتخابات ریاست جمهوری نزدیک است، نظرت راجع به نامزدهای این دوره چیست؟  
امید: از نامزدها زیاد شناخت ندارم، اما اگر فرد آگاهی پیدا شود حتمن رای من را خواهد داشت، مثل آقای خاتمی که پا پس کشید.

رسول: حرف ریاست جمهوری خاتمی شد، نظرت راجع به ایشان چی بود؟  
امید: اگر دوران رییس جمهورهای ایران را روی نمودار ببریم، جدای از همه کاستی‌های منحصر به فردشان، در بین همه‌ی آنها ریاست جمهوری آقای خاتمی کم بحران‌ترین و کم تنش‌ترین دوران در دولت‌های ایران تا این‌جا بوده است.

رسول: هدف برای آتش عشق چیه؟  
امید: دوست دارم بمانم و داستان‌هایم را تمام کنم، بیشتر می‌خواهم شعر و داستان ترجمه کنم و با مطالبی که بیشتر مفید است ادامه دهم، مخصوصاً روی گی‌لایف زوم بیش‌تری خواهم داشت.

رسول: هدیه‌ای که روز تولد دوست داری بگیری چیه ؟  
امید: من بیشتر به هدیه‌های فانتزی علاقه دارم.

رسول: رابطه‌ی بین هوموهای ایران را چه طور می‌بینی؟  
امید: ما ایرانی‌ها هر طور که باشیم با اینکه اخلاق‌های بسیار متفاوتی داریم اما در کل همیشه صمیمی هستیم.

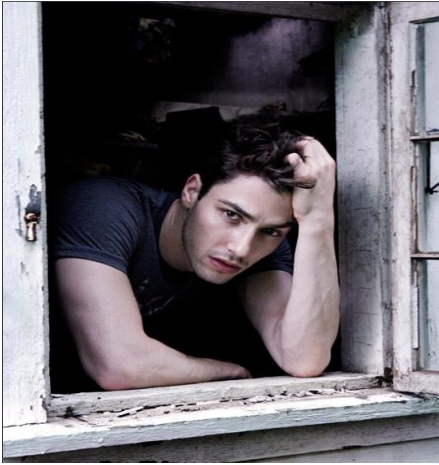
رسول: و آخرین سوال؛ وقتی 50 ساله شدی فکر می‌کنی داری چه کاری انجام می‌دهی؟

امید: تا حالا بهش فکر نکردم، سوال جالبیه اما نمی‌دونم واقعن چی جواب بدهم.

شعر ، امید

برگردان، حمید

وبلاگ آتش عشق



لحظه نبودن‌ها نیستن‌ها، اگر منت می‌نهی بر کلام من، با احترام سلامت می‌گویم و هزار گل‌پونه بوسه به چشمانت هدیه می‌دهم. قابل‌ناز چشمانت را ندارد.

دیرروز یادگاری‌هایت همدم من شدند و به حرف‌های نگفته من گوش دادند.

و برایم دل‌سوزی کردند. البته به روش خودشان که همان سکوت تکراری بود و یادآوری خاطرات با تو بودن.

دست‌نوشته‌ات را می‌بوسیدم و گریه می‌کردم. زیبا، به بزرگی مهربانی‌ات بیخوش که اشک‌هایم دست‌خط را بوسیدند. باز هم ستاره به ستاره جست‌جوییت کردم.

ولی نیافتمت.

از کهکشان دل‌سپردگی من خسته‌شدی که تاب ماندن نیاوردی و بی‌خبر رفتی؟

مهتاب کهکشان نیافتنی من، آن‌قدر بی‌تاب دیدنت شده‌ام که دلتنگی‌ام را به قاصدک سپردم و به هزار شعر و ترانه رقصان به سوی تو فرستادم.

روزها و شب‌ها به دنبالت آمدند و تو را ندیدند. قاصدک هم برنگشت.

شاید او هم شیفته نگاه مهربانت شد. باشد،

اشکالی ندارد. تو عزیزتری، اگه یه قاصدک هم از من قبول کنی، خودش دنیایی است.

کاش یاس‌هایی که برایت پرپر شدند و به سویت آمدند، دوست داشتتم را برایت آواز کنند. کاش باران بعد از ظهرهایت، تو را به یاد اشک‌های من بیندازد.



نازنین، هر پرنده سفر کرده‌ای از تو می‌خواند و هر غنچه‌ای که می‌شکفت، نام تو را بر زبان می‌آورد. نیم‌نگاهی به روزهای تنهایی‌ام کن و لحظه‌های زرد و بی‌صدای مرا تو آبی و ترانه باران کن.

بگذار باز هم قاصدک ترانه‌های من در هوای دلتنگی تو پرواز کند.

همین حوالی بی‌قراری‌ها، باز هم گل‌های بی‌تابی شکفته.

زیبا، امشب، شام غریبان عاشقانه من و تو است. به یادت مثل شمع می‌سوزم و ذره ذره وجودم آب می‌شود.

تو هم به یاد بی‌تابی‌هایم شمعی روشن کن و بگذار مثل من بسوزد.

مهربانی باران، یادم کن در هر شبی که بی‌ستاره شد.

On the moments of absence, of the not-being-there, I will greet you if you honour my words by desending in  
and give your kind eyes thousands of kisses

Yesterday your souvenirs kept me company and listened to my un-spoken words

They pitied me in their own way, in the form of the usual silence

I was re-living your memories

I was reading your handwriting and crying. My beautiful, forgive me as my tears touched and kissed your handwriting  
looking for you I went from star to star, I didn't find you

Why did you leave?

Were you tired of the galxy of my love? Is that why you left me?

I trusted my longing for you with a messenger of the dandyion which I blew your way, to tell you how much I miss  
you

My messenger looked for you every where, but couldn't find you and didn't come back

Maybe he too fell in love with you as well

No problem, you're my darling, if you accept even my messenger, that's an honour

I wish the Jasmines who were nipped for you petal by petal and thrown your way, could've sing you the song of my *I  
love you's*. I wish the rain in your afternoons remind you of me

My darling, every migrated bird is singing for you and every blossom, sprouts for you

Take a Look at my lonely days, and turn my yellow, silent moments, into bright blue moments, showered with songs.

Let the messenger of my songs fly in the air of my longing for you

There are blossoms of un-easiness shoot out all around once more

Darling, tonight is the forlorn night of you and I. I'm burning like a candle I am melting away

Light a candle in my name and let it burn just like me

You're tenderas the rain, remember me on the nights when the sky is stripped out of its stars

# تاتر

بینوکیو



شکار روباه

در فضای تاتر ایران چند سالی است که "بده و بستانِ دو سویه‌ی بازیگر - تماشاگر"، که ویژگی و برتری تاتر بر سینما است، با "خنده گرفتن از تماشاگر" یکی دانسته می‌شود. شاید خندیدن تماشاگر بخش کوچکی از درگیری او با اجرا و رساندن این پیام به بازیگر باشد که "می - فهممات!" اما همه‌ی آن نیست. به ویژه که تنها درباره‌ی اجراهای کم‌دی صحبت نمی‌کنم؛ این "خنده گرفتن از تماشاگر"، در همه‌ی گونه‌های اجرایی، شده یکی از آن هزار و یک بیماریِ تاتر امروز ایران.

تاکیدهای زیادیِ بازیگران بر گوشه‌هایی از متن که می‌تواند خنده‌دار باشد و هی بیشتر شدن و تکرار شدن این گوشه‌ها در شب‌های بعدی اجرا از نشانه‌های این به گمان من بیماری است. و افسوس که این، گریبان بسیاری از بازیگران خوب را هم گرفته. و همگی تا جایی پیش می‌روند که شب پایانیِ اجراها (در بسیاری موارد) شده ملغمه‌ای از لودگی‌ها و تاکیدهای نا به جایی که در شب‌های پیاپی قوام یافته‌اند.



دامنه‌ی این بیماری به نمایشنامه‌نویسی امروز فارسی هم کشیده شده. نمایشنامه‌نویسان هم تلاش می‌کنند با گنجاندن تکه‌های این چنینی در جای جای متن فرصت هر چه بیشتر خنده گرفتن بازیگر از تماشاگر را فراهم کنند.

این تکه‌ها بیشتر تشکیل می‌شوند از گوشه و کنایه‌های پنهان و گاهی آشکار جنسی که گویا هر چه بیشتر و هر چه آشکارتر شدن‌شان دلیلی است بر بی‌پروا بودن و دل و جرات داشتنِ نویسندگان و گروه اجرایی. اما این برخورد جنسی، که در جامعه و فرهنگ پُر سانسور ایران برای خندانند به راستی هم جواب می‌دهد، به دیالوگ‌های دوپهلوی محدود

در چند سال گذشته ترنس سکشوال‌های ام توو اف شده‌اند یکی از آن سوژه‌های اصلی برای خنداندن تماشاگر. در فرهنگ سنتی - مردسالار ما مردی که رفتار زنانه دارد خنده‌دار و مضحک است. دیگر نیازی به نوشتن دیالوگ‌های خنده‌دار هم نیست، همین که مرد زن‌نمایی بر صحنه حاضر است در ذات خود تماشاگر را می‌خنداند. نمایشنامه‌نویس دستور کار ساده‌ای دارد: یک ترنس سکشوال ام توو اف (از دید او اوخواهر) را در نقشی فرعی در نمایشنامه جای بده؛ هر گاه که احساس کردی متن دارد از شور و حال می‌افتد او را بر صحنه چرخه بده و مطمئن باش متن تا پایان اجرا تماشاگر را نگه می‌دارد.

این دستور کار را در بسیاری از اجراهای این چند ساله‌ی ایران می‌بینیم. از تاتر به اصطلاح لاله‌زاری گرفته تا تاترهای حرفه‌ای تاتر شهر که داعیه‌ی هنرمندی و روشن‌فکری دارند.

بازیگران خوب هم کم نمی‌گذارند. دیالوگ‌های همیشه توهین‌آمیز به ترنس سکشوالیتی و دگرباشی و انسانیت را همراه می‌کنند با حالات و حرکات اغزجره و تا صدای خندیدن تماشاگر را می‌شنوند به شدت آن‌ها می‌افزایند. گاهی با تکان تکان باسن به یک مرد سرراست حاضر بر صحنه نزدیک می‌شوند و با پس کشیدن مرد خوب دگرجنس‌گرا سالن می‌ترکد از خنده... حالا که اشک خنده از چشم‌های تماشاگران سرازیر شده و آرام آرام جمعیت ساکت می‌شوند زمان آن است که ترنس سکشوال مورد نظر صحنه را ترک کند تا نمایشنامه مسیر اصلی خود را از سر بگیرد تا دقایقی بعد که متن ضعیف باز به یک محرک بیرونی نیاز داشته باشد.

در رورانس کار هم بازیگر فرعی ما، که تلاش می‌کند با هر چه مردانه‌تر راه رفتن و تعظیم کردن و گل گرفتن از تماشاگران بگوید که از نقش‌اش بسیار دور است، با هورا و کف زدن بیشتری از بازیگران چند نقش اصلی رو به رو می‌شود.

بیرون همه از بازی او تعریف می‌کنند و به آن‌هایی که اجرا را ندیده‌اند می‌گویند: "فلانی خیلی خوب بود! نقش یک اوخواهر را بازی می‌کرد!!" و همین کافی است که او خوب بازی کرده. "بازیگری آوانگارد است! نقش یک اوخواهر را بازی می‌کرد!" البته این جمله‌ی آخر چند سالی است که، به دلیل تکرار زیاد این نقش، دیگر گفته نمی‌شود... .



و اما شکار روباه علی رفیعی.

پیش از هر چیز باید بگویم که شکار روباه نه شخصیت ترنس سکشوال دارد و نه اصولاً اجرایی است از آن گونه اجراهایی که وصف‌اش در بالا آمد.

شاید حتا بتوان شکار روباه را نمایشی ضد مردسالاری فرهنگی رایج دانست. چند خطی که از متن برای پشت بروشور انتخاب شده این گمان را نیرو می‌دهد:

"کاش ما زن‌ها قدرتی داشتیم در ایل سرتاسر مردونه، تا به شما یاد می‌دادیم چطور باید مرد بود و دو شمشیر به دست گرفت و جنگید. ما زن - ها بچه‌هامون رو بزرگ نمی‌کنیم که بمیرن و عقیم بشن، و شما مردهای خوش اقبال فقط تماشا بشون کنین و خوشحال باشین اون‌ها نبودین."

شکار روباه روایت زندگی آقا محمد خان قاجار است. از اخته شدن‌اش در دربار کریم خان زند تا به قدرت رسیدن و سپس کشته شدن‌اش. رفیعی تلاشی برای بازنمایی تاریخ نمی‌کند. (به گمانم پایه‌ی داستان متن چیزی بیش‌تر از خواجه‌ی تاجدار ضبیح‌الله منصوره نباشد.) تلاش او بیشتر بر تخیل استوار است تا بتواند پیچیدگی‌های شخصیتی نخستین شاه قاجار را بازآفرینی کند که به نظر من موفق هم بوده.



آقا محمد خان مردی است که مردانگی‌اش را بریده‌اند و با مرگ کریم خان زند فرصتی فراهم شده تا مرد بودنش را به خود و ایل‌اش و به سرتاسر ایران ثابت کند. او انسانی تصویر شده پر از ترس. ترس از تحقیر شدن، ترس از خیانت برادران، ترس از زنان که در برابرشان ناتوان است، ترس از نبود عشق در زندگی‌اش، ترس از کشته شدن و ترس از مردانگی‌ای که تنها و تنها با "کشتن" اثبات می‌شود. آقا محمد خان دست به کشتار مردم می‌زند. برادران‌اش را به جرم یا به ظن خیانت می‌کشد. چشم لطفعلی خان زند را با دست‌هایش از کاسه درمی‌آورد. و این گونه مرد می‌شود!

صحنه یک سردخانه‌ی نگهداری مردگان است. گه‌گاه آهنگ‌های آشنای فیلم‌های وسترن به گوش می‌رسد تا فضای انتزاعی رفیعی را به مفهوم **مرد باش، بکش تا کشته نشوی** نزدیک کنند. مفهومی که رفیعی با نشان دادن‌اش به آن می‌تازد.

باز با نگاه به بروشور کار می‌فهمیم که طرح نمایشنامه در 1356 ریخته شده اما، با سنگ‌اندازی‌هایی که همیشه (پیش و پس از انقلاب) بر راه این کارگردان خوش ذوق و حرفه‌ای تاتر ایران کرده‌اند، در ذهن‌اش بایگانی شده تا بعد. نوشتن نمایشنامه و نخستین تمرین‌های آن در 1369 امکان‌پذیر شده که آن هم باز تعطیل شده و سرانجام در بهمن و اسفند 1387 در تالار وحدت تهران اجرا شد. انگار همه چیز دست در دست هم داد که متنی که در زمانه‌ی ریخته‌شدن طرح‌اش می‌توانست اجرایی استثنایی داشته باشد، با کش آمدن زمان و رسیدن به زمانه‌ی بیمار تاتر ایران، که شرح بخش کوچکی از آن در بالا آمد، تبدیل شود به یک اجرای معمولی که از علی رفیعی انتظار نمی‌رفت.

ایده‌ی اجرایی نقش آقا محمد خان استفاده از یک زن (سهیلا رضوی) برای ایفا کردن‌اش بوده که به دلیلی کارگردان نتوانسته یا نخواسته آن را پیاده کند. این ایده می‌توانست در معنا کردن متن، آن گونه که کارگردان می‌خواهد، ثمربخش باشد اما عملی‌نشدنش اتفاق بدتری را برای اجرا رقم زده: شکار روباه به ورطه‌ی آن گونه خنده گرفتن‌های رایج بدنه‌ی تاتر ایران سقوط کرده. تماشاگری که چند سالی است عادت کرده به ترنس‌سکشوال‌ها بخندد و فرهنگ تربیتی‌اش هم این اجازه را به او می‌دهد حالا با مردی اخته‌شده رو به رو است. فرقی هم نمی‌کند. مهم این است که مردی بر صحنه حاضر است که ویژگی‌های مردانه ندارد و می‌شود به صدای نازک‌اش خندید.

یکی از دغدغه‌های همیشگی علی رفیعی کار کردن بر "ژست" بازیگر و استفاده‌ی دراماتیک از آن است. چیزی که در تاتر ایران کمتر به آن پرداخته شده و حتا شاهدیم که بازیگران حرفه‌ای با تکرار ژست‌های یکسان در نقش‌های متفاوت خود را تکرار می‌کنند. این بار هم رفیعی و سیامک صفری، که آقا محمد خان را بازی می‌کند، در ساختن ژست موفق بوده‌اند اما تماشاگر این ژست‌سازی را نمی‌بیند. برای او تنها صدای نازک شاه قاجار و اشارات هرازگاهی به کیر بریده‌اش مهم است تا مثل همیشه قهقهه سر دهد. طبعن گناه این بدعادتی تماشاگر به گردن کارگردان و بازیگرش نیست اما افسوس که اجرا شب به شب به این عادت خنده خواستن تماشاگر بیشتر تن می‌دهد. بازیگر برجسته‌ای چون سیامک صفری هم به دام بده-بستان این گونه‌ای بازیگر-تماشاگر می‌افتد و اجرا به اجرا صدای‌اش نازک‌تر و تکه‌پرانی‌هایش بیشتر می‌شود. "بارک الله" گفتن‌های آقا محمد خان که در شب‌های اول یکی-دو بار بود، و تماشاگر را می‌خنداند، در اجرای پایانی به چندین بار رسیده بود و بله، تماشاگران به صحنه‌ی سرد و دل‌مردی سردخانه و بخشی از تاریخ هولناک کشورشان بسیار خندیدند.

ناگفته پیداست که اگر سهیلا رضوی آقا محمد خان را بازی می‌کرد علاوه بر نزدیکی اثر نهایی با طرح دکتر رفیعی، اجرا خطر کشیده شدن به بیماری رایج تاتر این سال‌ها را هم از سر می‌گذراند. مردسالاری به ایرانی‌ها آموخته زنی که رفتار مردانه دارد اگر قابل تحسین نباشد دست کم مضحک نیست. پس کسی به زنی که نقش مردِ اخته را بازی می‌کند نمی‌خندد. اجرایی که بروشورش آشکارا می‌گوید با فرهنگ سنتی مردانه سر جنگ دارد با اتکا به همین فرهنگ با تماشاگر ارتباط برقرار می‌کند یا به عبارت درست‌تر از او "خنده می‌گیرد".



# ترانه

موسیقی، حرکت، آرامش

پاکان

چرا ترانه در بین ما غریب مانده؟ یکی از دلایل عمده که دگرباشان در نوشته‌هایشان از ترانه سراغی نمی‌گیرند ممکن است سلطه‌ی افکار دگرجنس‌گرایی بر این مقوله نظیر دیگر مقولات باشد و رخوت حاصل از آن که لب‌ها و قلم‌های ترانه‌سرای دگرباش را منجمد کرده. دگر باش همیشه خود را در این جریان ریزه‌خوار ترانه‌های موجود کرده و از ظن خود از ترانه کام می‌جوید و این به بازی یک‌طرفه و بی‌دلیلی بدل شده. یکی از ویژگی‌های ترانه ساده فهم بودن آن است که اکثر مخاطبان با توجه به نوع ترانه می‌توانند با آن ارتباط برقرار کنند و از مشاهده و درک تجربیات مشترک در قالب (اکثراً) آهنگین به آرامش هیجان غم شادی و مرور دریافت‌های گذشته و حال و حتا ناشناخته‌های پیش رو سری بزنند. در اینجا هدف من ایجاد فاصله بین ترانه‌های موجود و ترانه‌های دگرباش نیست، چه این که ممکن است بسیار از ترانه‌های امروز از ذهن کوپیر و ترانه‌سرای دگرباش برای یک عشق یا موضوع کوپیر ساخته شده باشند و به گوش ما و دیگران هم رسیده باشد و همه نوع گرایش از آن‌ها بهره‌مند شده باشند و بر عکس. مقصود من از این گفتار، تشویق به برون‌آیی ترانه‌سرای دگرباش است، که چه به صورت حرفه‌ای و چه در سطح وبلاگ خود می‌توانند فعال باشند و یا هستند. این کار به طور قطع نتایج خوبی را در بر خواهد داشت. یک ترانه‌ی معروف را تصور کنید با بردی معادل چند نسل، که برای همه افراد هم‌زبان آن ترانه دلنشین می‌شود. اگر ترانه‌سرای آن دگرباش باشد و همگان از آن آگاه باشند، این خود بُردی برابر با ساعت‌ها کار فرهنگی و آگاهی‌رسانی و آشنا سازی با موضوع هم‌جنس‌گرایی ندارد؟ این که عموم دگرجنس‌گرایان، هم‌جنس‌هراسان، هم‌جنس‌ستیزان ... خود را در روایت و کشاکش و کنش‌های آن ترانه ببینند و نه تنها احساس غربتی با آن نکنند، بلکه خود را با آن همسان ببینند، چه نتیجه‌ای به جز احساس پذیرش بیشتر نسبت به ترانه‌سرا و گرایش‌اش به بار خواهد آورد؟ احساس پذیرشی که از دریچه‌ای ملموس و عاطفی و با زیباترین شکل به‌دست آمده، هدفی که از همه راه‌های ممکن و انسانی در پی آن‌ایم. هدفی که هزینه‌های سنگین به جامعه‌ی دگرباش تحمیل کرده، می‌کند و خواهد کرد. یک مجسمه تا به صورت کامل پرده برداری نشود همگان از دیدن زیبایی و جزئیات با ارزش آن محروم خواهند بود. ما باید یک راستی را دریابیم. تا حد ممکن از تمامی زوایا و توانایی‌های مان خرج هويت و نام و نشان مان کنیم و این لازمه‌ی در میدان بودن است و برای شرایط امروز دگرباشان ایرانی با مشکلات پیش رو امری حیاتی است. تاکید می‌کنم که در این شرایط نابرابر این کار لازم به نظر می‌رسد و اگر زمانی این مشکلات مرتفع شده باشند، خود من هم به این کار اصراری ندارم. در فرصتی دیگر به طرح نکاتی پیرامون ترانه خواهیم پرداخت. ترانه‌های تان را برای انتشار در مجله‌ی چراغ به آدرس الکترونیکی [taranehgir@yahoo.com](mailto:taranehgir@yahoo.com) روانه کنید. پاکان

## ترانه از : پاکان

همون مردی که می‌گفتی همونی

هنوزم عاشق و دیونه موندی

نموندم اون که می‌خواستی و می‌خواستی

چرا از این پسر افسانه خوندی

چرا بارون زده سرتا به پاتو

به من باز داده بودی چتره راتو؟

بیا سرده هوا زود باش بیا توو

دل من دونه از من تنگه سینت

دلت از من گرفت، بارون نگیرت

بده دستای بیخ کرده‌ت رو دستم

نگاهم کن پسر، چشمام ببینت

چرا بارون زده سرتا به پاتو

به من باز داده بودی چتره راتو؟

بیا سرده هوا زود باش بیا توو

می سازم سایه بونی تا بمونی  
بمونی امشبو ای یار جونی  
همین باشی همین باشم که هستم  
برقصم، رقص کولی وار بومی

همون مردی که می گفتم همونی  
هنوزم عاشق و دیونه موندی  
نموندم اون که می خواستی و می خوای  
چرا از این پسر افسانه خوندی



## Insatiable lyrics

برگردان: پاکان

When moonlight crawls along the street

وقتی نور مهتاب در خیابانها سینه خیز می رود

Chasing away the summer heat

و گرمای تابستان را می‌زداید

Footsteps outside somewhere below

رد پاها، در بیرون، جایی آن پایین‌ها

The world revolves I let it go

جهان در گردش است و من بی‌خیال آن می‌شوم

We build our church above this street

ما خانه مقدس خود را بالای خیابان می‌سازیم

We practice love between these sheets

ما عشق را لابه لای ملافه‌ها تمرین می‌کنیم

The candy sweetness scent of you  
It bathes my skin I'm stained by you

پوستم با عطر شهدآلوده‌ات آغشته و شستشو می‌شود

And all I have to do is hold you

و تنها کاری که می‌توانم در آغوش گرفتن است

There's a racing in my heart

قلبم شتابان‌تر می‌زند

I am barely touching you

و با دشواری لمست می‌کنم

*[Chorus]*

Turn the lights down low

نورها را کم کن

Take it off

در بیاور لباس‌ت را

Let me show  
My love for you  
Insatiable

بگذار نشان بدهم، سیری‌ناپذیر بودن عشقم را به تو

Turn me on

مرا برانگیزان

Never stop

بدون توقف

Wanna taste every drop

می‌خواهم قطره‌قطره‌اش را بچشم

My love for you  
Insatiable

عشقم به تو سیری‌ناپذیر است

The moonlight plays upon your skin

نور ماه بروی پوستت بازی می‌کند



A kiss that lingers takes me in

بوسه واپسین مرا می‌گیرد

I fall asleep inside of you

و در درونت به خواب می‌روم

There are no words

واژه‌ها حضور ندارند

There's only truth

هر آن‌چه هست حقیقت است

Breathe in Breathe out

حبس نفس، رهایی آن

There is no sound

صدایی وجود ندارد

We move together up and down

با هم بالا و پایین می‌شویم

We levitate our bodies soar

بدن‌های مان شناور اوج می‌گیرد

Our feet don't even touch the floor

حتی پاهای مان زمین را لمس نمی‌کند

And nobody knows you like I do

هیچ کس مانند من تو را نمی‌شناسد

The world doesn't understand

چون دنیا نمی‌فهمد

But I grow stronger in your hands

اما من در دست‌هایت قوی‌تر می‌شوم

Turn the lights down low

Take it off

Let me show

My love for you

Insatiable

Turn me on

Never stop

Wanna taste every drop

My love for you

Insatiable

نور چراغ را کم کن

در بیاور لباست را

بگذار نشانت بدهم، سیری‌ناپذیر بودن عشقم را به تو

مرا برانگیزان

بدون توقف

می‌خواهم قطره‌قطره‌اش را بچشم

عشقم به تو سیری ناپذیر است

We never sleep we're always holdin' hands

ما هرگز نمی خوابیم و دست در دست هم داریم

Kissin' for hours talkin' makin' plans

و ساعتها در حال بوسیدن و نقشه کشیدن هستیم

I feel like a better man

احساس می کنم مرد بهتری هستم

Just being in the same room

برای باهم بودن در یک اتاق

We never sleep there's just so much to do

هرگز نمی خوابیم و کارهای زیادی برای انجام دادن داریم

Too much to say

گفتنی های زیاد

Can't close my eyes when I'm with you

با تو که هستم، نمی توانم چشمانم را ببندم

Insatiable the way I'm loving you

و سیری ناپذیر است در من، این گونه عاشقت بودن



[Chorus]

Turn the lights down low

Take it off

Let me show

My love for you

Insatiable

Turn me on

Never stop

Wanna taste every drop

My love for you

Insatiable

نور چراغ را کم کن

در بیاور لباست را

بگذار نشانت بدهم، سیری ناپذیر بودن عشقم را به تو

مرا برانگیزان

بدون توقف

می خواهم قطره قطره اش را بچشم

عشقم به تو سیری ناپذیر است

Turn the lights down low

Take it off  
Let me show  
My love for you  
Insatiable  
Turn me on  
Never stop  
Wanna taste every drop  
My love for you  
Insatiable

نور چراغ را کم کن  
در بیابور لباست را  
بگذار نشانت بدهم، سیری ناپذیر بودن عشقم را به تو  
مرا برانگیزان  
بدون توقف  
می‌خواهم قطره قطره اش را بچشم  
عشقم به تو سیری ناپذیر است

می‌توانید این ترانه را از نشانی زیر **دانلود** و گوش کنید:

<http://www.fileden.com/files/2008/12/26/2239951/02%20-%20Insatiable.mp3>

### آخرین بازمانده از نسل ... همسرشت

امروز سه شنبه بود که من تمام روز

فردا سه شنبه است که من تمام شب

پس فردا سه شنبه دارد که من برایم چیزهایی

پس آن یکی فردا حتمن سه شنبه است که سه شنبه است

چهارشنبه هم حتمن سه شنبه است که من می خواهم اش

پنج شنبه ها همیشه شب هایش برایم بهترین سه شنبه ها بود بوده

جمعه تمام سه شنبه هایم را که هست جمع می کنم می گذارم خوب خیس بخورد

داخل شورت ام

خیس می خورد و می خورد و می خورد باز هفته ی پر سه شنبه هیجان انگیز من باز

می شود آغاز از اکنون هفته در ماه و سال

دیگران با تنوع شنبه های یشان خوشبختی شلوغ تری دارند که دارن

از یک دو سه چهار گرفته

تا!!!!!!!!!!!!!! یک یک یک یک یک کنارش شنبه را می گذارند و می برند حال حال اش ها را

و من دیگران نیستم ام که دگر ام خوش بخت ی ام تر تر است که

سه شنبه ها را می کنم حال اکنون

می کنم می کنم می کنم می کنم می کنم هفت تا می کنم

هفت ه ام پر می شود باز

دوباره دوست دارم سه شنبه

خلوتی خوش بختی من که یک همجنسگرا هستم هستم در هیچ شنبه بازاری حراج نمی شود که

شلوغ بختی مردم در هر شنبه بازار حراج می برد

هیچ حسادتی به هیچ حراجی نمی برم

اما

وجدان مردم به کدام حراج به گا رفته

"هیچ شنبه بازار" و "هر شنبه بازار" هیچ وقت در یک شرایط برابر با هم به رقابت نپرداخته اند

نه در شعر نه در ادبیات نه در سیاست نه در سینما نه در موسیقی نه در اقتصاد نه حتی در زنده گی

در عشق اما سه شنبه بودن تمام روزها چقدر کیف می دهد...

امروز سه شنبه بود فردا سه شنبه است پس فردا سه شنبه دارد پس آن یکی فردا حتمن سه شنبه است  
چهارشنبه هم حتمن سه شنبه است پنج شنبه ها همیشه شب هایش برایم بهترین سه شنبه ها بوده

جمعه تمام سه شنبه هایم را که هست جمع می کنم می گذارم خوب **خیس بخورد**

## Tuesdays, Soaked

By: HamSeresht

Trnaslated by: Saghi Ghahraman

It was Tuesday today that I, all day long

Tomorrow is a Tuesday that I, through the night

The day after tomorrow holds a Tuesday in which a handful of things for me

It must be a Tuesday for sure on the next day after the day after tomorrow which is a Tuesday, I believe

And the so-called Wednesday is a Tuesday, no doubt, that's why I long for it

Thursday nights have always been the best of all of my *It Was-A-Tuesday* times

On Fridays, I gather the whole lot of my Tuesdays and let them soak to the bone,  
inside my underpants

It soaks over and over and over again, and again my exiting week of Tuesdays starts over again from the minute of the week of the month and the year

Others, with their selection of Week-Days have a much more cluttered-happinessto have

From Sun, Mon, Tues, Wednes up untillllllllllllllllll

They place one, one, one, one, one, one Day right beside the Mon, the Tues, the Wednes, and enjoy its bliss

But I am not one of the others, I am *the other*, my happiness happier and sultry because

I am turning Tuesdays into nowadays to please myself

I do, do, do, do, do, do, do, and do up to seven I do,

And my Seven-day week is up, again

And again, I do cherish Tuesdays

The vacuum of my happiness though, as I *am am* a homosexual is not up for auctions in no Saturday Pazar, where other folks's cluttered-happiness is up for auctions every Saturday in Pazars

I am not jealous of any auction

But

Honestly, in which Pazar has the conscience of the folks been fucked?

Don't you admit that "Non-SaturdayPazars" and "All-SaturdayPazars" never have a chance to compete in fair circumstance? Not in poetry or literature or politics or cinema or music or economics, not even in LIFE

Only In love, being the man of an All-Day-Tuesdays everyday feels utterly superior

Today is Tuesday tomorrow is Tuesday the day after tomorrow holds a Tuesday. There must be a Tuesday after the day after the next day. Wednesday too must be a Tuesday. Thursday evening has always been the best of all of my *It-Was-A- Tuesday* times.

On Fridays, I gather the whole lot of my Tuesdays and let them **SOAK** to the bone

برگردان به انگلیسی : ساقی قهرمان

## از رسانه‌های دیگر



شهرنوش پارسپور عزیز، تنها نویسنده‌ای که پیش از انقلاب از کج‌روی‌های احتمالی انقلاب قریب الوقوع گفت، در مقاله‌ای در رادیو زمانه به حق انتخاب فرد دگرباش جنسی برای خود بودن و سهم داشتن از حقوق اجتماعی می‌نویسد. پرداختن به مساله‌ی دگرباشی جنسی و شاخه‌های متعدد آن، همجنسگرایی، دو جنس‌گویی، و دوجنسگرایی از جانب نویسندگان و رسانه‌ها، و ابراز علاقه‌ی روشن‌فکران و سخنگویان جامعه‌ی ایرانی به سرنوشت دگرباشان جنسی ایرانی و حقوق نقض شده‌ی ما، در خور تشکر است، و برای تسریع درک جامعه از شرایط دشوار دگرباشان جنسی ضرورت زیاد دارد. در مقاله‌ی زیر دو نکته بسیار چشمگیر است: 1- شهرنوش پارسپور از حق دگرباشان جنسی برای شهروند رسمی جامعه بودن، دفاع می‌کند. 2- شهرنوش پارسپور همجنسگرایی را نمی‌شناسد و تفاوت همجنس‌گرایان با دوجنس‌گوناگان را نمی‌داند. هر چند با احاطه‌ای که شهرنوش عزیز به زبان انگلیسی دارد می‌شود انتظار داشت از متون نوشته شده در این مقوله استفاده کند، اما توقع بیش‌تر را باید از نویسندگان دگرباش داشت که بیش‌تر در توضیح و تعریف همجنسگرایی و دوجنس‌گویی بنویسند، تا امرد با همجنس‌گرا و دوجنس‌گونه، و دوجنس‌گونه با همجنس‌گرا و همجنس‌گرا با دوجنس‌گونه اشتباه نشود. خانم پارسپور در خاتمه‌ی مقاله از مردم خواسته است که در این بحث به طور فعال شرکت کنند تا راه حلی برای این مشکل، که ما امیدواریم منظور از مشکل، انزوای دگرباشان جنسی در جامعه و نقض حقوق شهروندی است، باشد، پیدا شود. چراغ نیز، در همین راستا از دگرباشان جنسی دعوت می‌کند در این بحث به طور فعال شرکت کنند و به این چند نکته، ضرورت پرداختن روشن‌فکران و نویسندگان ایرانی به نقض حقوق دگرباشان جنسی ایرانی، و عدم شناخت نویسندگان و روشن‌فکران ایرانی از مساله‌ی دگرباشی جنسی، و کمبود نوشته‌های مربوط به شاخه‌های مختلف دگرباشی جنسی، در نوشته‌ی خود اشاره کنند. چراغ

### باز چاپ از رادیو زمانه

**دگرباشانی که مدام فیلم بازی می‌کنند**

شهرنوش پارسپور

<http://www.shahrnushparsipur.com>

ندا، نشریه دگرباشان ایرانی، با پست الکترونیک به دست من رسید. فرصت مطالعه نبود، اما سرفصل‌های مطالب در صفحه نخست نشریه به دست داده شده بود که فرصتی فراهم می‌کند تا درباره آن گفت و گو کنیم. آرشام پارسپور می‌گوید: «تمام تلاشتان را به کار گیرید تا شاید بتوانید تابوهای دیکته شده‌ی زندگی‌تان را برای چند ساعتی هم که شده کنار بگذارید. خود را به جای یک دگرباش ایرانی تصور کنید. از وقتی که از تخت خواب بیرون می‌آیید، در خانه، مدرسه، محل کار، کوچه و

خیابان، تا وقتی که باز دوباره به تخت خواب برمی‌گردید ناچار هستیید ماسکی به صورت داشته باشید»...

این البته حقیقتی است که دگرباشان ایران دچار مشکلات فراوانی هستند. آنان دائم باید به قول معروف فیلم بازی کنند و یا همان‌طور که آرشام می‌گوید ماسکی به چهره داشته باشند. من این اواخر اغلب به دگرباشان فکر کرده‌ام و سابقه تاریخی آن‌ها. **چنین به نظر می‌رسد که بخش اعظم تاریخ معاصر جهان را دگرباشان، و یا بهتر بگوییم مردان و امردان به وجود آورده‌اند.** در جهان قدیم سفر کردن زنان با اشکالات فراوانی توأم بود. آنان اغلب مورد تجاوز قرار می‌گرفتند و بعد نیز بی‌درنگ باردار می‌شدند. در نتیجه همراه کردن آنان با مردان به مقصد سفرهای بزرگانی و یا شرکت در جنگ‌ها اغلب غیر ممکن بود. نقشی را که زنان به دلیل شرایط زمان و مکان نمی‌توانستند بازی کنند امردانی برعهده می‌گرفتند که بخشی از آن‌ها خود خواسته و بخشی دیگر ناخواسته عهده‌دار چنین نقشی شده بودند. در جنوب ایران رسم است که بعضی از پسران را روی دستگاهی می‌نشانند و در میان‌های و هوی طبل‌هایی که فریاد پسرک را خفه می‌کنند به او نقشی زنانه می‌دهند. آیا این پسران به معنای حقیقی کلمه دگرباش هستند؟ و یا انتخاب کور و ظالمانه محیط زیست آن‌ها را به چنین سرنوشتی می‌کشاند؟ اما به هر حال روشن است که اغلب از این پسران در کشتی‌ها به عنوان جاشو استفاده می‌شده تا در سفرهای دریایی به دور دست هم یار ملوانان و هم کارگر آن‌ها باشند. در فیلم‌های انگلیسی نیز که دیده‌ام این مسأله، یعنی حضور امردان در میان ملوانان به خوبی به چشم می‌خورد. اما فقط در سفرهای دریایی نیست که ما به حضور این موجودات برخورد می‌کنیم، بلکه بی‌شک ناهمواری‌های راه جاده ابریشم نیز با گام‌های این امردان هموار شده است. این را هم می‌دانیم که در قدیم پسران را به شاگردی برای کار در پیشه‌های مختلف می‌بردند. شک نیست که از بسیاری از آن‌ها سوء استفاده جنسی نیز می‌شده است. می‌خواهم مطلب را کمی گسترده‌تر کنم و ادعا کنم که تاریخ دوران پدرسالاری با اتحاد مرد و امرد شکل می‌گیرد. حذف زن از میدان کار اجتماعی ممکن نبوده است مگر آن‌که جانشینی برای او در نظر گرفته می‌شد و امرد کسی است که در نقش زن بازی کرده است. می‌دانیم که اغلب فیلسوفان معروف یونان که به اصطلاح تاریخ اندیشه غرب را ساخته‌اند همجنس‌گرا بوده‌اند. البته زنان نیز نقش اندکی در مقام زاینده و بیگاری کننده در خانه‌ها برعهده داشته‌اند. احتیاطاً بخش اعظم اختراعات و اکتشافات جهان به وسیله مردان و امردان انجام شده است. این اتحادی است که به نظر من گرچه جنبه‌های مثبت فراوانی داشته اما جنبه تخریبی آن نیز بسیار بالاست. بسا اگر زنان در مقام خود می‌توانستند نقش بی‌ازنده بسیاری از جنگ‌ها رخ نمی‌داد. زن به طور کلی نقشی نهی کننده دارد. چه بسا که اگر زنان در هنگام کشف و اختراع در کنار مردان قرار می‌گرفتند نسبت ضرر و زیان کمتر بود، چون زنان همیشه می‌توانند در لحظه مقتضی بگویند نه! و یا دست نگه دار! اما در اتحاد مرد و امرد حرکت دائم و رو به جلوست، چرا که این دو شخصیت هردو از یک جنم هستند میل طبیعی و خود به خودی آن‌ها متوجه حرکت رو به جلوست. پس در طبیعت اختراعاتی که انجام می‌شده و می‌شود عامل بازدارنده زنانه بسیار کم نقش بازی کرده. جنبه هیجان‌انگیز آنچه به وجود آمده نیز آن قدر افسونگرانه بوده که زبان نکته‌گیران را بسته است. مثلاً هم اکنون به نقش شگفت‌انگیز کامپیوتر ببینید. ماهواره‌ها سراسر کره ارض را فرا گرفته‌اند و کار ارتباط بسیار آسان شده، اما آیا کره زمین تحمل این همه دگرذیسی را دارد؟ دقت کنید که نود و نه درصد کل اختراعات و اکتشافات جهان در همین صد و بیست سال اخیر به انجام رسیده، بی‌آن‌که درباره آن‌ها فکر و اندیشه‌ای صورت گرفته باشد. به هر تقدیر این بحث ظریفی است که در آینده به مناسبت‌های دیگری و با پختگی بیشتری درباره آن گفتمان خواهیم داشت. اما یک نکته مسلم است که امردان نقش بسیار مهم و کلیدی در شکل‌گیری تاریخ داشته‌اند. این نقشی است که تقریباً در سکوت محض و بدون سر و صدای زیاد بازی شده است. امردان در اغلب موارد حضوری پنهان بوده‌اند. آنان و یا در حقیقت نقش زنانه آن‌ها از چشم‌ها پنهان مانده است. امرد دائم مجبور بوده نقابی داشته باشد و خود را پشت این نقاب پنهان کند. ممکن است از نظر برخی از دگرباشان ایران اصطلاح امرد مطبوع نباشد، اما به نظر من این اصطلاح بسیار خوب موقعیت این نوع شخصیت‌ها را روشن می‌کند. **امروز ما در مقطعی هستیم که باید تکلیف همه در قبال یکدیگر روشن شود. نقش بازی کردن و خود را یک دیگری نشان دادن به صلاح جامعه نیست. جامعه باید حد تحمل خود را بالا برده و تمامی گروه‌هایی را که در متن آن حضور دارند بپذیرد.** بدون شک ضرورتی باعث به وجود آمدن امرد می‌شود. **می‌دانیم که بخش قابل تأملی از دگرباشان باور دارند که از نظر ژنتیکی دارای خصایصی هستند که آن‌ها را از نوع مرد یا زن مجزا می‌کند.** اگر چنین است که احتیاطاً چنین نیز هست آنان نیز حق طبیعی و مسلمی برای حضور در جامعه دارند. یک همجنس‌گرا در مقاله‌ای در ندا می‌نویسد: همجنس‌گرایی امری است که در همه جوامع، چه دینی و چه لایبیک وجود دارد. برخی از جوامع این امر را پذیرفته و دیدگاهی عادی نسبت به این مسأله دارند اما در برخی جوامع مانند ایران نه تنها چنین دیدگاهی وجود ندارد بلکه برخی از مردم و حتی برخی از همجنس‌گرایان ... در اینجا مقاله به صفحه بعد منتقل شده و من فقط یک صفحه را چاپ کردم. می‌توان حدس زد که این برخی همجنس‌گرایان همانند کاسه داغ‌تر از آتش علیه همجنس‌گرایان به پا می‌خیزند و آن‌ها را تخطئه می‌کنند.

**بدون شک جامعه ایران باید بیاموزد که شماری از مردم اعم از زن و مرد وابسته به اقلیتی همجنس‌گرا هستند. آن‌ها باید امکان زندگی آزادانه داشته باشند.** البته تا آنجا که من می‌دانم و در چند فیلم دیده‌ام، همجنس‌گرایی مشروط بر آن‌که منجر به عمل جراحی شود در ایران پذیرفته است. یعنی باید فیلمی بازی شود تا این مسأله جا بیفتد. دولت ایران باید روشن کند که تا پیش از رشد جراحی همجنس‌گرایان ایران چکار می‌کرده‌اند؟ آنان همیشه در متن جامعه حضور داشته‌اند منتهی طبق معمول باید حضور خود را انکار می‌کرده‌اند. بسیاری از دگرباشان میل ندارند جراحی کنند که عمل بسیار خطرناکی نیز هست. یک همجنس‌گرای بلژیکی به من گفت که میل دارد به همان شکل که هست، یعنی یک مرد در جامعه حضور داشته باشد و برای خود شوهری انتخاب کند. او یک شوهر نیز داشت و با علاقه‌مندی از او حرف می‌زد. من باز در این باره و به مناسبت‌های دیگر گفتار خواهم داشت. در اینجا پیشنهاد می‌کنم افراد به صورت گسترده وارد میدان بحث شده و نظریات خود را صریحاً بنویسند تا ببینیم آیا می‌توانیم راه حلی برای دگرباشان، یعنی همجنس‌گرایان ایرانی پیدا کنیم. چون در بحث است که



می‌توان برای مسایل و مشکلات راه حل یافت. اگر سکوت کنیم و مسایل را به حال خودشان بگذاریم هرگز مشکلات حل نخواهد شد.

(در جمله‌های قرمز و برجسته، تاکید از چراغ است.)

## نظریات خوانندگان

احتراماً بحث مردان و سوء استفاده جنسی از پسران جوان از بحث همجنس‌گرایی متمایز است و ربط نزدیکی به هم دیگر ندارند، جز اینکه در هر دو رابطه ی جنسی بین دو همجنس برقرار می‌شود .

البته خانم پارسی پور به سیاق معمول شان گاه جانب حزم را رعایت نمی‌کنند و گزاره‌هایی بیش از حد تعمیم داده شده به کار می‌برند، مثل این که "اغلب" فیلسوفان یونانی امردباز بوده‌اند و غیره. به نظرم باید این سیاق نوشته‌های ایشان را دیگر به عنوان سبک کاری ایشان بپذیریم و مفروض بیان‌کناریم .

--مهدی ، Apr 11, 2009

شکی نیست که همجنس‌گرایان هم حق حیات و حضور در متن اجتماع را دارند. اما راه حل عاجلی برای حل مشکلات آنها در ایران نیست. جامعه ما باید در خیلی از جنبه‌ها تغییرات فاحشی بکند تا نوبت به اصلاح نگاه به همجنس‌گرایی هم برسد.

جسارت من را ببخشید اما گمان می‌کنم در مملکتی که هنوز مساله حجاب زنان حل نشده صحبت از فعالیت در مورد راه حل برای دگرباشان ایرانی کمی مضحک است!

--نیکزاد ، Apr 11, 2009

The gay male world today is characterized by seductive beauty, artful creativity, flamboyant sexuality, and, encouragingly, unprecedented acceptability in society. Yet despite the progress of the past century gay men still find themselves asking "are we really better off?"

The journey of all gay men can be arranged in three distinct stages to emotional well being for gay men.

1. overwhelmed by shame
2. compensating for shame
3. discovering authenticity

--بدون نام ، Apr 11, 2009

به عنوان یک همجنس‌گرا با نظر آقای مهدی کاملاً موافقم . فکر میکنم لزوماً رابطه جنسی کسی راه‌همجنس‌گرا یادو جنس‌گرا نمی‌کند . فکر میکنم گناه این گونه نظرات بعهده همجنس‌گرایان ایرانی است که حتی در میان روشنفکران نتوانسته‌اند میانی نظری مرتبط با همجنس‌گرایی Queer Theory را تبیین کنند. فکر میکنم ما نیاز داریم که گروهی از روشنفکران ایرانی که همجنس‌گرا هم هستند از پستو بیرون آمده و آگاهی در این مورد را افزایش دهند . ضمناً از خانم پارسی پور تشکر میکنم که این موضوع را در چهارچوب یک بحث جدی مطرح کرده‌اند.

--بدون نام ، Apr 11, 2009

نکات مختلفی در مطلب خانم پارسی وجود دارد. به نظر من دیدگاه ایشان در مورد دگرباشان هنوز سایه نگاه‌های قدیمی بر این موضوع را در بطن خود دارد. چیزی که پس از تغییر جسمیت در بر خورد با زتها دیدم و برایم جالب هم بود این بود که زتها به هیچ وجه نمی‌توانند این مسئله که فردی با کالبد جسمانی مردانه که البته می‌تواند با ظرافتهای زنانه هم همراه باشد متولد شده باشد اما در تصورات و رویاها و در ذهن خود تنها تصویر یک زن را از خود داشته باشد درک کنند. به نظر زنها حتی زنی که عادت ماهیانه نمی‌شود و یا بچه دار نمی‌شود نروک یا مرد صفت خوانده شده و یک زن کامل محسوب نمی‌شود. برای بسیاری از زنها پذیرش فردی که خود را یک مرد میدانند که خواهان ارتباط با مرد دیگریست بسیار آسانتر و مقبول تر از مردیست که

خود را یک زن می داند

در بعضی از فیلمهای آمریکایی چنین مسئله ای به وضوح دیده می شود در سکس اند سیتی سارا پارکر هنرپیشه نقش اول یک دوست گی دارد که با او احساس راحتی میکند و با او درد دل می کند. شاید زیاد به این مسئله فکر کرده باشم که چرا زنهای حالا بگیریم غربی با گی ها راحتترند تا با ترنسها شاید یکی از جوابها این باشد که وقتی یک گی مرد بودن خود را می پذیرد در این حالت دیگر یک زن در نا خود آگاهش به چشم یک رقیب عشقی برای تصاحب مردان به او نگاه نمی کند و در واقع یک نوع امنیت روانی در خود احساس میکند که حد و حدود و خطوطی که باعث جدایی مردان و زنان از یکدیگر است توسط یک گی پذیرفته شده اما یک ترنس

این خطوط را نمی پذیرد و می گوید احساسات من نسبت به یک مرد کاملاً شبیه احساسات زنان است و در اینجا است که این مسئله تبدیل به یک چالش می شود البته خبر خوش برای زنان اینست که تنها سه در صد از دگرباشان ترنی هستند و گی ها و لزبین ها اکثریت دگر باشان را تشکیل می دهند

در ضمن مثلاً دوست پسری که داشته ام

به من می گفت: اگر این حس را به من می دادی که با یک مذکر ارتباط برقرار کرده ام محال بود که حس چنین ارتباط عاشقانه ای را بتوانم احساس کنم.

--جنس سوم ، Apr 11, 2009

بابا این "گفتمان" یعنی discourse نه گفتگو (dialogue) با هم گفتمان کردن بی معناست

--محمود ، Apr 11, 2009

این که بعضی از فیلسوفان یونانی همجنس-گرا بوده اند امر کاملاً اثبات شده ای نیست هر چند مسلماً در میان آنان همجنس-گرایانی وجود داشته اند. متأسفانه این همان اشتباهی است که در مورد شخصیت‌هایی همچون حافظ یا مولانا در ایران، یا داوینچی در ایتالیا و مانند آنها در همه جای دنیا به ویژه در دوران قدیم نیز شده است.

بسیاری از این هنرمندان یا متفکران، اعم از مرد یا زن در حقیقت افرادی "غیر-جنسی (asexual)" بوده اند که به غلط به همجنس-گرا معروف شده اند چون بیشتر با همجنسان خود "معاشرت" می کرده اند نه آنکه حتماً با آنان رابطه جنسی هم داشته اند هر چند دوستی هایشان با بعضی از نزدیکان خود اغلب حالتی عاشقانه، روحانی یا عرفانی (افلاطونی) اما غیر جسمی داشته است.

از آن مهمتر، حتی در کشورهایی با فرهنگ "پیشرفته" و آزاد، این موضوع است که در صد عمده ای از همجنس-گرایان از نوع "حقیقی" یا درست تر بگوییم، از نوع "طبیعی" آن نیستند و اصلاً "همجنس-گرای مادرزاد" به دنیا آمده نیامده اند. شرایط تربیتی و اجتماعی و مانند آن در همجنس-گرا شدن این افراد نقش بسیار عمده ای دارد و اگر قرار باشد کار درستی برای این افراد و کل یک جامعه انجام شود به نظر من باید از همین دریچه و زاویه باشد تا بلکه از "منحرف" شدن این افراد پیشگیری شود و در مسیر طبیعی خود از نظر گرایشهای جنسی بیفتند. به همان نسبت، مسلماً باید آزادی کافی برای همجنس-گراها یا حتی "دو جنس-گراها" و "دیگرباشان مادرزاد و طبیعی" از هر نوع آن نیز فراهم شود تا جامعه از نظر جنسی در مسیر سالم تری قرار گیرد و گرنه بیشتر جوامع بشری تا ابد در ناهنجار خود باقی خواهند ماند.

foxy --, Apr 12, 2009

صحبت درباره انواع حقوق انسانی و حتی حقوق حیوانات از هیچ اولویت بندی تبعیت نمیکند و مضحک نیست .

--فرهت ، Apr 12, 2009

در جامعه ای که زنان از حقوق اولیه برخوردار نیستند و قشر وسیعی از زنان و کودکان ایران هنوز از حقوق اولیه خود برخوردار نیستند چگونه می توان به حقوق همجنسگرایان پرداخت، ضمناً همجنسگرا با پسر نوجوانی که مورد تجاوز قرار میگیرد فرق دارد چرا که اولی با طیب خاطر ولی دومی با زور به اینکار واداشته می شود.

--مریم ، Apr 12, 2009

آمرد نه، بلکه «آمرد. amrad» قبلاً هم این اشتباه در تلفظ را از شما شنیده ایم.

--ملا نقطی ، Apr 12, 2009

نویسنده بهتر بود قبل از قلم فرسایی کمی مطالعه در این باب میکردند یا با چند همجنس گرا مشورت می کردند . همجنس گرایی یک بیماری نیست که ادامه پیدا کند تا به تغییر جنسیت برسد. بحث و مقوله ترانسکشوالیتی چیز دیگری است. یک گی یا یک لژیبن کاملن به جنسیت خود واقف و مشرف است و کوچک ترین مشکلی با آن ندارد >تنها دوست دارد که نیاز عاطفی و سکسی اش را با همجنس اش ارضا کند. نمی دانم خانم نویسنده کجا ساکن هستند اما اگر پاریس هستند و تمایل دارند با هاشون در این زمینه مایلیم صحبت کنم. باید وسواس بیشتری در اظهار نظر در این مقولات به خرج داد .

--دامون ، Apr 12, 2009

البته جهان زنسالار احتمالی بعید است که جنگ نمی کرد و نمی کشت و اختراع نمی کرد و همجنسگرایی نداشت (که البته این مورد را در نبود مرد دست کم داشته است (پس برتری عقلی زنان را نشان نمی دهد. اگر زنان واقعا نقشی باز دارنده داشته و دارند که بهتر زنسالاری نیست چون یعنی امروز را در غارها می زیستیم! پس لبه تیز چنان قیاس مع الفارقی به سوی خود زنان برمی گردد که البته با دیگر تفکرات برتری جویانه زنان تفاوتی ندارد چون در آخر به خودشان برمی گردد. اما مردان معمولاً به جای ادعا عمل می کنند و اهل کارند نه توهم و اگر و شاید و ای کاش.

اما در باب همجنسگرایان و جامعه.

مگر در جامعه مردم این افراد را نمی شناسند و با القابی مناسب هالشان خطابشان نمی کنند که باید حق آزادی داشته باشند؟

مگر در جوامع به اصطلاح پذیرفته شده همجنسگرایی نیک شمرده شده یا برتر از دیگر مردمان شناخته شده که مردم ما بیابند و آن ها را در آغوش بگیرند؟

اگر منظور از آزادی ازدواجشان باشد که باید گفت دولت چنین حقی را نداشته و ندارد و نه این که به قول خانم سیمون دوبوار ازدواج دخالت بی جای دولت در زندگی خصوصی است؟ حالا آن ها بی قبالة ی ازدواج با هم سر کنند. زندگی ای که به خاطر اهداف صرف شهوانی و برای عموماً دوره ای کوتاه بین دو مرد یا زن شکل می گیرد دیگر قبالة ازدواج برای چه می خواهد؟

اگر هم آزاده بیان کردن این مساله است که خب نهایتاً آری شما هم آره! که چی؟ چی را می خواهید ثابت کنید؟

جوانان پاک سر مساله اقتصادی از ازدواج و زندگی عاشقانه مانده اند آن وقت شما که تنها به شهوت می اندیشید و به هر روی و با اولین هم اندیشتان آرامش می کنید می نالید؟

--دانشجو ، Apr 12, 2009

آنچه خانم پاریسی پور می گویند مبتنی بر یک سری برداشت هاست و هیچ کدام مبنای علمی ندارد ؛ این نوع کارها پیش از آن که روشنگر باشند مشوش کننده اند؛ این است که ما با خواندن مطلب ایشان چیزی در باره "امردها" و حقوق آن ها دستگیرمان نمی شود. از یک نویسنده انتظار می رود هنگام نوشتن در باره یک موضوع به قدر کافی در باره آن پژوهش کند ،نه این که به سبک آل احمد در باره همه چیز ، آسمان ریسمان به هم بیافد.اگر بخوایم به سیاق شهرنوش خانم حکم کنم باید بگویم همین نوع حرف های بی مبنا ، نامستدل و بدون پشتوانه علمی مارا به این روز انداخته است.

--بدون نام ، Apr 12, 2009

با سلام خانم پاریسی پور

به عنوان یک همجنسگرا معتقدم که لازم است با این مقوله با حساسیت و اطلاعات بیشتری برخورد شود. در رابطه با جراحی تغییر جنسیت باید خدمتتون عرض کنم که افرادی که مشمول شرایط دانسته میشوند، از جنبه روان شناختی به عنوان همجنسگرا درجه بندی نشده و تمایلات و جهتگیریهاشان از این نظر به دگر جنسگراها (استریت) نزدیکتر است .

در رابطه با مردان لازم میدانم که بگویم به کمک پیشرفت شایان تو جهی که در علم پزشکی شده است، همجنسگرائی به هنگام تولد شخص با او متولد میشود و این طور نیست که کاملاً در طول دوران زندگی شخص توسط محیط در او ایجاد شود. در نتیجه همجنسگرائی ناشی از تحمیل عادت ، محیط و شرایط ، همجنسگرائی محسوب نشده بلکه سازگاری موقتی و به ناچار فرد است برای بقا در شرایط تحمیل شده به او .

همجنسگرائی حقیقی "انتخابی" نیست، و چه بسیار پسرکان زیباروئی، که همجنس گرا نبوده و نیستند، در جوانی قربانی معصومیت خود شده و با هدف رفع نیازهای جنسی سایر مردان مورد استفاده قرار گرفته ولی در سنین بزرگسالی اقدام به تشکیل خانواده نموده و لحظه ای خود را همجنس گرا تصور نموده اند

برای بسیاری چون من، که تجربه زندگی در ایران، انگلستان و هم اکنون آمریکا را دارد، همجنسگرایی فقط و فقط در طبیعت مردانه، و نه زنانه آن، زیباست و مفهوم میابد. در یک رابطه همجنسگرایی حقیقی دو مرد در قالب دو مرد ظاهر میشوند و نه اینگونه که یکی نقش زن را بپذیرد و دیگری مرد ماجرا باشد

در نظر من همجنسگرایی یک تمایز طبیعی است که این امکان را برای شخص فراهم میکند که با نگرشی متفاوت از دیگران به دنیا بنگرد. فرد همجنسگرا با عینکی متفاوت، که احتمالاً از ادراک بسیار زیادی برخوردار است، به دنیا نگاه میکند. به قول اقای پارسی پور آن "ماسک تحمیلی" فرد را به درک غم و رنج سایر مردم هدایت میکند

متأسفانه همچنان در بسیار از کشورهای اسلامی به دلیل در دسترس نبودن زنان عده ایی موقتاً قربانی میشوند و اشتباهاً همجنسگرا انگاشته میشوند در پایان خواهشمندم که چنانچه علاقمند به افزایش اطلاعاتتان در این زمینه میباشید به تماشای دو فیلم "BROKEBACK MOUNTAIN" و "MILK" بنشینید.

کتاب "THE VELVET RAGE" اثر "ALAN DOWNS" را هم بسیار پیشنهاد میکنم.

من همیشه نوشته های شما را میخوانم و بسیار بسیار تحسینتان میکنم. امیدوارم در راهتان پایدار و استوار باشید

Apr 12, 2009. -- کاوه-میامی.

خانم پارسی پور

قبول کنید که در مورد آنچه به آن پرداخته اید چیزهای زیادی هست که درست آن را نمی شناسید. واژه دگرباش معادلی برای کوئیر در انگلیسی است که شامل گروه های جنسی اعم از همجنس گرا و دگرجنس گرایان می شود. مسئله در مورد کوئیر ها تفاوت شیوه های زندگی جنسی است که این اقلیت ها تنها همجنس گرای نیستند. در مورد این واژه می توانید در میان آثار علمی موجود یا دایره المعارف ها مطالبی بیابید. دوم اینکه همجنس گرایی در تاریخ تفاوت های را شاهد بوده است. امرد ها تنها ناشی از نیاز به جاشو پیدا نشده اند. تاریخ غلامان و پسرهایی که خرید و فروش می شده اند را بهتر است فراتر از ایران در تاریخ باستان یونان مصر و سایر تمدن های کهن ببینید. پیشنهاد می کنم برای افزایش دانش خود به تاریخ حسیت فوکو فصل اروتیک مراجعه کنید. همجنس گرایی بنابراین این مطالعات کاملاً مفهومی مدرن است که ناشی از زندگی مدنی جدید است که در آن فرد می تواند در چارچوب مدل تولید مثلی هویتش را تعریف نکند و در عوض گزینه های فراروانی را در پیش دارد که کوئیر ها نمونه ای از این بازار جدید زندگی جنسی اند. نکته بعدی اینکه هرچند تفاوت های بیولوژیکی مانند توانایی همجنس گرایان در استفاده از دو سمت مغز وجود دارد (امتیازی که موجب موفقیت آنها می شود) اما این به معنی آن نیست که همجنس گرایی را به بیولوژی ختم کنیم. جالب اینکه خود شما در بخشی از مقاله تان شرایط اجتماعی دنیای قدیم را برای پدید آمدن امرد ها برشمردید.

نکته بعدی برای شما که تجربه اندکی از زندگی و اشکال کوئیر بودن دارید این که همجنس گرایی نمی خواهد تغییر جنسیت دهد بلکه ترانسکوال ها این تمایل را دارند.

نکته آخر اینکه جای بحث از رهایی همجنس گرایان یا کوئیر ها را باید خود آنها نخست بیابند. شما چیزی را به آنها نمی توانید اعطا کنید. پس از آن نظرشان را با شما در میان خواهند گذاشت و از شما کمکش را خواهند خواست. تا پیش از آن باید شما دانشتان را از این مسئله توسعه دهید و آنها هم به نتیجه ای در مورد فعالیتشان برسند. ازینکه به این مسئله (هر چند کزتاب) پرداختید متشکرم.

Apr 12, 2009. -- nima

با خواندن کامنت های بالا، به عنوان خلاصه به این رسیدم که متن شما اصلاحات امرد، پسر مورد تجاوز جنسی قرار گرفته، ترنسکچوال، همجنس باز، همجنس گرا، دگرباش، و چندتا کلمه ی دیگر را از هم تفکیک نکرده و به همین دلیل دچار اشتباه شده. مثال جراحی به نظرم خنده دار بود، چون همجنس گراها ربطی به جراحی ندارند! دولت هم آن را اعدام می کند، نه جراحی!  
در عین حال برای من جالب است که در کانادا لژیون ها به اندازه گی ها مورد تنفر نیستند!

Apr 12, 2009. -- Sina

گویا خانم پارسی پور در این گفت‌وگو تفاوت ترانس سکسوالیسم و همجنسگرایی را لحاظ نکرده اند. این دو از نگاه ترمینولوژی پزشکی مفاهیم مجزایی هستند. انتظار می‌رود پیش از هر راه حل برای مساله ی همجنسگرایی و توصیه و نسخه پیچی، از منظر علمی بررسی و کنکاش انجام شود.

--شهریار ، Apr 12, 2009

هم مطلب را شنیدم و هم نظرات را خواندم.

به نظر من بسیار کار خوب و به نوبه ی خودتون به جایی انجام دادید که در این رابطه برنامه ای رو اختصاص دادید.

از دید من یکی از بهترین روش ها برای از بین بردن تابوها به طور کلی و به خصوص شکستن تابوهای احمقانه در هر جامعه ای، که خود این شکستن پلی است به سمت جامعه ای بهتر رفتن، همین صحبت کردن بسیار در مورد اون موضوع یا هر چیزی است که تابو شده. هر چقدر ما بیشتر و بیشتر تابوها رو به بحث بگذاریم و هر چقدر افراد بیشتری در موردش بگویند و بشنوند البته نه صحبتی که تاکید بر بدی موضوع کند، که خود عارضه ای دیگر ایجاد خواهد کرد. این برای از بین بردن قبه موضوع حالا به غلط قبیله شده باشه یا به درست، کمک رسان است.

موضوع دیگر در مورد این تابو خاص، این است که نظرات کارشناسی و شناساندن افرادی به عنوان همجنس گرایان واقعی با احساسات و رفتارهای کاملا طبیعی این قشر \_ نه یک فرد منظور نیست، منظورم آشنایی دیگران با این افراد به عنوان یک انسان با روحیات و نیازی انسانی، برای دیگران مفید است. اگر مردم درک کنند و بشناسند که این دسته از هموعانشان مانند سایرین نیازها و احساسات نرمالی دارند و بتوانند با همان خصوصیت خاصشون به چشم یک انسان عادی به اونها نگاه کنند، پذیرش و درکشون از این افراد تغییر می کند و نگاه جامعه در طی زمان دگرگون خواهد شد.

در مورد اینکه دوستان خرده گرفتند بر شما که چرا مسائل را درهم کردید، از دید من درست است که شما به طور تخصصی در این باره اطلاعاتی نداشتید و از همه ی چیزهایی که در آن حرفی از رابطه ی دو مرد بوده، در این برنامه مطرح کردید ولی این دلیل نمی شود که دوستان اینطور شما را مورد انتقاد قرار بدهند، شما به عنوان یک نویسنده و نه متخصص این زمینه دارید برنامه تهیه می کنید پس این وظیفه ی شنونده است که باید از جایگاه گوینده درک درستی داشته باشه و در همان حد حرف هاش رو تحلیل کنه. اگر فردا شما بیاید و در مورد مثلا بیماری مغزی راه حل ارائه بدهید این ابلهانه است کسی بیاید بگوید چون شما گفتید درمانش این است، ما چنین کردیم و مریضان مرد! باید از آن شنونده پرسید آیا این خانم نویسنده ادعای طبابت کرده بود که شما بر مبنای حرف ایشان عمل کردید؟! من هرگز در این برنامه نشنیدم شما در این مورد ادعای تخصص کرده باشید، تنها به عنوان یک نویسنده دیدگاه های خود را بیان داشتید، صرف اینکه کسی در یک رسانه برنامه ای تهیه کند، دلیل بر چنین برداشته هایی نباید بشود، مگر آنکه طرف ادعایی در آن زمینه داشته باشد.

دیگر اینکه، اگر زنان و کودکان در جامعه ی ایران حقوقشان دچار مشکل است این دلیل نمی شود که برای حل دیگر مشکلات دست روی دست گذاشته شود تا اول مشکلات آنان حل شود بعد به بخش های بعدی برویم، همه ی مشکلات را می شود موازی مد نظر قرار داد و هر کس در حیطه ای دست به کار شود.

در آخر اگر همه ی این ها را گفتیم و کسی تصور کند من همجنس گرا هستم به این دلیل از این موضوع دفاع کرده ام، باید عرض کنم خیر من خود یک زن عادی هستم که در زمینه تساوی حقوق زنان و کودکان فعالیت کرده ام ولی به طور کلی از دیدگاه من جامعه ی ما \_ البته همه جوامع حالا اینجا بحث بر سر جامعه ی خودمان است \_ نیاز به ارتقا سطح دانش و آگاهی اکثریت مردم دارد تا در تمامی زمینه ها کم کم پیشرفت کنیم و به جامعه ی ارزشمند و پیشرفته تبدیل شویم که تمامی افراد جامعه در آن احساس امنیت و رضایت داشته باشند.

برای دستیابی به جامعه ای با مردمانی روشن و فهیم راهی طولانی و سنگلاخی در پیش است که هر چقدر روشنفکران و آگاهان بیشتر زحمت بکشند، زودتر به مقصود دست پیدا می کنیم، به نظر برای ما چنین جامعه ای دوررس است، اما امید که فرزندانمان در جامعه ای سلامت تر و فهیم تر خوشبخت زندگی کنند، کاری که مادران و پدرانمان برای ما نکردند، ما برای نسل بعدمان بکوشیم.

سپاس گزارم

--شهرزاد ، Apr 12, 2009

به نظر من بیشتر کژتابی ها ناشی از بد تعریف شدن مفاهیم است. ما "همجنسبازی" داریم و "همجنسگرایی". همجنسبازی رابطه بین دو هم جنس است و این رابطه می تواند بر مبنای نظام جنسی فرد (sexual orientation) او نباشد. چه بسا هم جنسگرایی که بر اثر فشار جامعه یا خانواده تن به رابطه با غیر همجنس خود داده اند اما این عمل آنها را غیر همجنس خواه نخواهد کرد و بالعکس آن را هم داریم نظیر بعضی موارد ذکر شده در سخنان شما.

ex --. Apr 13, 2009

با سپاسگرازی از شهرزاد،

از ملا نقطی تشکر می کنم. واقعیت این که می دانستم این واژه Amrad است و نه Amard و اما باز اشتباه کردم. دلیل اشتباه شاید هماهنگی کلامی واژه دوم

--شهرنوش پاریسی پور ، Apr 13, 2009

خانوم پاریسی پور

نیازی نیست من یا شما وقتی از همجنسگرایان سخن می گوئیم دایم جانماز آب بکشیم که «آره البته ما که نیستیم ولی اینطوریه...». این توهینی به همجنس گراهاست. ترس شما از اینکه کسی خدای نکرده خدای نکرده فکر کنه شما همجنس گرای هستید واسه چیه؟ این ترس همونی نیست که قرار از بین بره؟ شما که خودتون کلی هراسناکید! از چی می ترسید؟ چرا باید بترسید جز هموفوبیایی که شما هم دارید .

Apr 15, 2009 .-- nima

خانم پاریسی پور، به هر حال من نسبت به شما نه سن و سالی دارم نه تجربه ای. فقط این تذکر را دادم تا خانم پاریسی پور عزیز ما به خاطر یک تلفظ نادرست سهوی اسباب دست آدم های بیکار و بی چاک دهن نشود. می دانید که بعضی ها هستند که فقط برای فحش دادن کامنت می گذارند. ما جوان ها بدجوری عجول هستیم؛ فقط امیدوارم که این عجول بودن با بی ادبی همراه نشود. کاش این رادیو زمانه سیستم کامنت پنهان هم راه بیندازد تا آدم در این جور موارد شأن شما بزرگترها را نگه دارد. ارادتمند؛ مجتبی ذوقی؛ ملا نقطی سابق.

--مجتبی ذوقی ، Apr 15, 2009

خانم پاریسی پور گرامی از توجه اتون سپاس گزارم. وظیفه ی خودم دیدم که در این باره نظرم رو به این شکل بنویسم. من تصور می کنم جناب nima با این کامنتی آخری که گذاشتند اصولا روی سخنش با من و اینکه نوشتم همجنسگرا نیستم بوده؛ خدمت شما بگم که اینجا کسی من رو نمی شناسد که به قول شما بخواهم "جا نماز آب بکشم!" اگر به گرایش یا عدم گرایش خودم اشاره کردم به این دلیل بوده که خواننده های مخالف احتمالی بدانند اگر من جزوه طرفداران این قشر از جامعه هستم برای این نیست که سنگ خودم رو به سینه می زنم. وگرنه اینکه آدم برای منافع شخصی خودش کلامی رو بیان کند کار بزرگی نکرده؛ ارزش در این است که هر یک از ما از حقوق به حقه ی دیگران که شاهد پایمال شدنش هستیم، در حد توانمون در دفاع بکوشیم. به امید بالا رفتن سطح فکری جامعه امون.

--شهرزاد ، Apr 19, 2009

Another Persian habit of ours... we always have to say something, we always have to judge... straights judging gays, out-of-closet gays judging those in the closet, "khoda parastan" judging "mey parastan",.... cant we just stay silent and listen to the mother nature sing her song... cant we just enjoy our own lives and leave that of others to themselves???

--بهون نام ، Apr 20, 2009

با سلام و احترام به خانم پاریسی پور و تشکر از اینکه این مسئله رو به بحث گذاشتید ولی فکر نمی کنم در این مورد آنقدر عجله ای بود که قبلم کمی مطالعه می کردیدو با یک روانشناس گفتگو میکردید و یا حداقل صفحه دوم مطلبی که بهش اشاره کردید رو هم چاپ می کردید و یا خیلی چیز های دیگر که اگر انجام می شد بحث از جای بهتری آغاز می شد. دوستان اشاره های بسیار بجایی کردند در مورد تفکیک امرد با همجنسگرا و همجنسگرا با ترنسها و مسئله تغییر جنسیت. مسئله تغییر جنسیت نقاب را از چهره بر نمیدارد که بپرسیم قبلم آنان چه می کردند این جراهی خود به نوبه ای البته برای بعضی ها نقابست. همجنسگرا کسی است که بخواهد با همجنس خود به آرامش روحی جسمی و جنسی برسد بدون اینکه بخواهد تن به تغییر جنسیت دهد لاقلم من به عنوان یک همجنسگرا که دوستان بسیاری هم دارم که در همه این مورد صدق میکنند این طور میدانم. اینگونه آغاز کردن بحث به نظر من به هموفوبیا و تابو ها دامن میزند البته دوستان تا جایی مسئله رو باز کردند که این اتفاق کمتر بیفتد ولی جوانان دگرباشی هستند که شهرت و نام و موقعیت و صدای گیرایی شما درونشان تاثیر میگذارد و به بی راهه می روند. این گونه بحث ها تابو شکستن ها حساسیت خیلی زیادی لازم دارند.

به نظر من بیشتر مشکل ما همجنسگرا ها با جامه است البته که دولت ما رو اعدام میکند ولی قبل از اینکه بدست دولت اعدام بشیم جامعه ما رو به جایی می رسونه که خودمون خودمونو بکشیم.همانطور که در صد خودکشی دگرباشان بیشتر از اعدام آنهاست.

--یاور ، Apr 21, 2009

برگرفته از : جل پاره‌های بی قدر عورت ما

## چراغ ، اینثار انگبین و گذار از کنار

« دوست می‌دارم آن را که روان‌اش خویشتن - بر- باد - ده است و نه اهل سپاس خواستن است و نه سپاس گزاردن؛ زیرا که همواره بخشنده است و به دور از پاییدن خویش» (فردریش نیچه)

آن زمان که خاکستر تنهایی خویش را در این روزهای سکون به خلوت تکرار مکرر خاطرات گمشده می‌بردم ستاره‌ای درخشید و چراغ شماره 51 را تورقی کردم با امید گذران زمان ، تا فرجی شود نور دیده را به واژه‌های نورسیده، روشن کنم. با این وجود سر آن ندارم که آتش به دره‌ها برم و می‌هراسم از کیفر آتش افزوی، که فرزندانگام نامدار را در این مجال می‌باید ستایشی درخور هبه کرد با چاشنی ارزیابی که همان یکی به نعل و یکی به میخ خودمان است با پیش فرض احترام به تلاش آنها که حداقل کاری می‌کنند و این جز از سخاوت پایداری ناشی نشود.

- در این شماره چراغ ، مصاحبه آقای پرنیان با عبدی کلانتری با عنوان « هوموفوبیا، فاشیسم و آزادی جنسی » بسیار قابل توجه است. نکته‌های باریکی که آقای کلانتری مورد اشاره قرار می‌دهد نشان از شناخت بنیادی از مقایسه تطبیقی نظام فاشیستی می‌باشد . در واقع تعداد کارشناسانی که نظام حاکم بر ایران را فاشیستی قلمداد می‌کنند کم‌شمار هستند و بیشتر کارشناسان از این نظام به عنوان دیکتاتوری یاد می‌کنند در حالی که همان‌گونه که واضح و روشن است و من هم همیشه در مباحث سیاسی با دوستان بر آن تاکید کرده‌ام این نظام دارای هستی شناختی بسیار شبیه با نظام فاشیستی هیتلری دارد و تنها تفاوت در گرایش ایدئولوژیک آن است که یکی بر ایدئولوژی نژادی تکیه داشته و این یکی بر بنیان ایدئولوژی دینی عمل می‌کند. همان‌گونه که آقای کلانتری اشاره نمودند « مفاهیمی همچون بسیج، اینثار، فحشا، نظام مقدس، رهبر معظم، دشمن و... در فرهنگ سیاسی یک جامعه» را می‌توان در مقایسه تطبیقی با معادل‌های آن در نظام فاشیستی هیتلر بازجست. در این مصاحبه ، آقای کلانتری با بررسی تطبیقی خود در رابطه با آزادی جنسی و استحکام هموفوبیا مثال‌های بسیار جالبی را بیان می‌کند که معادل آن در جامعه امروز ما به خوبی قابل درک است. در این میان باید این نکته را بیان نمود که برخی از برندهای نظام‌های فاشیستی ناشی از دین در یک نظام فایستی با ایدئولوژی نژادی در یک نظام فاشیستی مبتنی بر ایدئولوژی دینی به کثرت می‌گراید. نظام فاشیستی دینی در ذات، فردیت و اجتماع را از هویت یابی چند یاخته پیرامون امر جنسی سرکوب می‌کند و بیشترین همگرایی را با دین دارد و سبب آن می‌گردد که خود ارجاعی هویت جنسی فرد رو به اضمحلال گرایش یابد به همین دلیل می‌بینیم که در میان وبلاگ نویسان دگرپاش ما بیشتر با محفل روبرو هستیم تا اجتماع که می‌توان آن را معادل غرولند در محفل گرایان خودشیفته قلمداد نمود. که این وضعیت در نقل قول سوالی آقای پرنیان با این جمله مشاهده می‌شود : « در جامعه هزار پستو شاید تقیه راه بهتری برای حفظ سلسله مراتب قدرت و انواع روابط فاعل و مفعولی باشد.»

بطور کلی خواندن این مصاحبه به آنانی که اندکی سلول‌های خاکستری غیر آکبند دارند توصیه می‌شود و تشکر بسیار از آقای پرنیان بابت این مصاحبه و این جمله لذت بخش آقای کلانتری « در رادیکالیسم چپ همیشه مفهوم انقلاب و رهایی جامعه ، با انقلاب جنسی قرابت داشته است.»

- اما در رابطه با یادداشت « نگاهی گذرا به اروپیید و کاهنه های باکوس » نوشته ناجور؛ که یکی دیگر از شگفتی‌های جالب این شماره چراغ است که خواندن آن لذتی بسیار دارد و خود مایه خرسندی است از این همه کم جوی آب در این وانفسای تشنگی. در این بین با اجازه از ناجور ، چند نکته را بیان کنم. باکوس خوانش تمدن روم باستان است از اسطوره دیونیزوس در تمدن یونانی . شباهت‌ها وجود دارد ولی تفاوت اصلی در خوانش یونانی و رومی در بنیادی جغرافیایی تبلور می‌یابد. آتن دولت - شهر است با المپ خودش و روم امپراطوری است با وسعت خودش. خوانش باکوس رومی وسعت بخشی یکتاگونگی امپراطوری روم است و دیونیزوس نقطه تعادل عقلانیت گرایی آتن. روم را به نمایش باکوس شاید ستود ولی یونان را به پاس زایش تراژدی از ولایت دیونیزوس ستایش نمود. در این بین خوانش



فلسفی - هنری نیچه از دیونیزوس یونانی معتبر تر از دیگر خوانش‌ها می‌باشد. « پر دلی و آزادی احساس در برابر دشمنی نیرومند، در برابر یکی پاسخ باشکوه ، در برابر قضیه‌ای بیدارگر وحشت.» (نیچه ، غروب بتان) به بیان نیچه دیونیزوس ره آورد گذار از عقلانیت آپو لونی و تهوع خدا می‌باشد او هوس را عریان می‌کند ، درهم می‌پیچد، می‌فشارد، همچون مجلس بازی تازه و شگفت نقابداران که در آن جان شریب این اهریمن اندوه، عربانی هوس را به دندان می‌کشد. دیونیزوس بسترگذار به انسان والاست در تراژدی زندگی. شرح مبسوط خوانش نیچه را پیرامون دیونیزوس در کتاب زایش تراژدی با ترجمه رویا منجم می‌توان خواند.

- اما بحث اصلی در این شماره چراغ بخش‌های از سرمقاله دوم مجله است که نوشته آقای رامتین می‌باشد. من این مقاله را مهمترین قسمت مجله در این شماره می‌دانم آنجا که می‌نویسد « بلاگرهای عزیز کویبر، مانند بقیه ایرانیان همیشه عزیز، چشم دیدن هم دیگر را نداریم. می‌خواهم بگویم که ماها یک سری دوست‌های مان را دست چین کرده‌ایم و برای خودمان گروه تشکیل داده‌ایم و بقیه ، چیزهایی هستند خارج از دایره دید ما. خارج از لیست گوگل ریدر ما. خارج از برنامه دیداری ما. بیرون از لیست دوستان تلفن‌های همراه ما.»

این درست بیان نقطه ضعف اساسی همجنسگراها در ایران است. محفل گرایی محض به همراه اسانس خودشیفتگی که بیشتر وقت‌ها به مرز تهوع می‌رسد. چندی قبل در دیالوگی که با دوست خوبام همزاد داشتم این نکته را برای او بیان کردم. به نظر من حماقت ما از ناتوانی ما نیست بلکه ناشی از نادانی ما و نارسایی منتج از آن است.

ما همیشه برای خود حقیقت می‌سازیم تا واقعیت‌های پیرامون خود را فراموش کنیم. حقیقت‌های از جنس فریب تا به خود بقبولانیم که هستیم و وجود خود را در حداقل واقع‌بینی برای خود اثبات کنیم. ویژگی همه ما همین دلیل تراشی برای شکل دادن به حقیقت‌های دروغینی است که بنیان زندگی را بر آن‌ها قرار می‌دهیم. در واقع نمی‌خواهیم با واقعیتی که هستیم کنار بیاییم و بپذیریم که کاستی‌های امروز ما نه از ناتوانی که از نادانی ما ناشی می‌شود. به همین دلیل است که ما در ایران همجنسگرا داریم ولی جنبش یا حتی جریان کوچکی از همجنسگرایی نداریم. فقط می‌آییم پشت ویتترین فضای مجازی، خودنمایی می‌کنیم و بعد برمی‌گردیم به محفل خود و حماسه سرایی می‌کنیم از من باید‌ها و تو باید‌های بسیار که حتی به بندی از ریشه یک واقعیت بیرونی متصل نیست. نگاهی به دگرباشان فضای مجازی نشان دهنده ی گونه‌ای فربه‌گی حقیقت‌های دروغین خود ساخته که بیشتر دلخوش محفل خود است تا اجتماع همجنسگراها. هیچگاه به این نکته فکر نکرده‌ایم که آیا همجنس‌گراهایی از طبقات پایین اجتماع وجود دارد که نه می‌داند اینترنت چیست و نه حتی تا اکنون کامپیوتر را دیده‌اند؟ نمی‌داند که به اصطلاح جان بر کفان فضای مجازی وجود دارند چه برسد به مجله الکتریکی چراغ. همجنسگرایانی که حتی نمی‌دانند همجنسگرا هستند. تنها فقر را می‌شناسند و ارضای شهوت دیگران را در وحشیانه‌ترین حالت‌ها. روزی 500 تومان اگر باشد، باور می‌کنید؟ فکر نکنم. آنقدر چشم‌انداز خود را فرو کاسته‌ایم به محفل‌ها که ملاک سنجش ما همیشه بر مدار صفر سفر کرده است.

راز اثبات بودن ما در اثبات بودن دیگران نهفته است. دیگر از تضاد ما و دیگری خبر نیست. ولی در این بین ما حتی به خودمان نیز باور نداریم. اما در واقعیت اجتماعی همجنسگرایی در ایران؛ آنچه که به نظر می‌رسد عدم ارتباط بیرونی با کنش‌گران اجتماعی دیگر است. این اصل که همجنسگرایی یک اقلیت در اجتماع ایران محسوب می‌شود واقعیتی به دور از تردید است ولی همین اقلیت بیشتر مشغول کنشگری محفلی خود است. از یک سو در گستره درونی خود هیچ انسجامی ندارد و از دیگر سو هیچ ارتباطی با دیگر اقلیت‌های اجتماع ایران برقرار نکرده است. نگاه همجنسگراها بیشتر به غرب است و قادر به درک وضعیت غیر قابل قیاس ما و آنها نیستند. جهت‌گیری مضحک همجنسگراهای ایرانی در برجسته‌سازی موفقیت‌های همجنسگراهای غربی و کف زدن برای آن‌ها و تنها دلخوش آن بودن خود سبب ترویج این تفکر در بین مردم گردیده که همجنسگرایی یک پدیده غربی است. من مخالف نگاه به غرب نیستم ولی ترجیح می‌دهم اثبات بودن خود را در قالب کنش‌گری بومی مطرح کنم تا آنکه گوشه‌ای بنشینم و برای اثبات خود موفقیت‌های غربی را مثال آورم و برای آن‌ها کف بزنم.

- یک نکته را می‌بخشید باز هم می‌گویم شاید ناشی از ناتوانی من در درک ادبیات باشد. انسان همجنسگرا با آگاهی تأکید می‌کند با آگاهی ، ماهیت دگرباش را می‌پذیرد. در واقع بر همین بستر ماهیت تفاهمی فر اهم می‌شود. ولی متأسفانه برداشت اکثر همجنسگرا از کویبر بر جنبه ادبیات آن تأکید دارد و این تأکید نیز بسیار کودکانه به اصل « هر همجنسگرایی ادیب است» منتهی شده و هر یک از آن‌ها خود را نویسنده و شاعر می‌دانند و مطالبی را تحت این عنوان بیان می‌کنند. ادبیاتی که بیشتر بیان احساس‌های فردی است و هیچ گاه در قالب ادبیات، آن گونه که است قرار نمی‌گیرد. شاعر کویبر شعر را چر می‌دهد و به بیان نقد ادبی آن را ساختارشکنی می‌کند تا تقابل‌های دودویی دگرجنسگرایانه را از میان بردارد و شعر را تجدید ساختار کند. در این وادی همسرشت را می‌شناسم که شاعر چر دهنده

- سرجمع، خواندن این شماره چراغ خوشایندتر از شماره قبلی بود و گامی به جلو است و کمتر از تضادهای دودویی خبری هست. امیدوارم همیشه وفادار باشند.



## دو برداشت از ( ایران دخت )

در شماره 50، رامتین، دبیر تحریریه‌ی چراغ که در طول تنها سه ماه چراغ مههم برون‌مرزی را رنگ‌خانگی داد و می‌رفت که نشریه‌ای برای نوشتن و خواندن جامعه‌ی دگرباش درون‌مرزی بسازد، مطلبی در معرفی ایران‌دخت منتشر کرد. دست‌نوشته‌های یک همجنسگرا، این معرفی را با مطرح کردن چند دلیل رد کرد. دبیر‌تحریریه‌ی چراغ در کامنتی دلیل زرد خوانده شدن ایران دخت را توضیح داد. اما دلایل دست‌نوشته‌ها برای دقت بیشتر در معرفی نشریات، هنوز به جا بود. چراغ از مدیر وبلاگ دست‌نوشته‌ها خواست که آن پست را به صورت متنی مفصل‌تر برای انتشار در چراغ بفرستد تا به همان دلایل، به نگاه مثبت ایران دخت با دقت بیش‌تری پرداخته شود، اما به هر حال آن پست به خودی خود کافی بود و نیاز به تفصیل بیش‌تر نداشت. نظراتی که در چراغ مطرح می‌شوند، چه از جانب کادر تحریریه‌ی نشریه و چه نویسندگانی که مطالب خود را برای انتشار به چراغ می‌سپارند، در نهایت و به ناچار نه جامع‌اند و نه مانع. این نظرها در گفت و گو با دیگر نویسندگان و خوانندگان دگرباش، یا غیردگرباش، به چالش، و پویایی و زندگی می‌رسند. خوش‌بختی چراغ در خوانده شدن و تحلیل شدن و به نقد کشیده شدن و دیده شدن و دگرگون شدن و کردن به دست جامعه‌ی دگرباش جنسی ایرانی است. ادامه‌ی خانگی بودن چراغ، که بیرون از مرزهای ایران منتشر می‌شود، تنها با وجود این خواننده شدن و به نقد کشیده شدن ممکن است.

با یک دنیا تشکر از محمد حسین فهیم. تحریریه‌ی چراغ

در چراغ شماره‌ی 50 در مورد مجله ایران‌دخت سخن گفته آن را زرد و خاله‌زنکانه و شایعه‌پرداز می‌خواند!  
برداشت اول: نقدی که نویسنده‌ی آن مشخص نیست ارزش خواندن ندارد. نمی‌دانم نقد و بیان عبارات بالا از سوی چه کسی بیان شده است.  
به هر حال به آن اهمیتی نمی‌دهم چون نقدی بی‌هویت است.

برداشت دوم: ای کاش تمامی مجلات ما همچون ایران‌دخت بودند .

بعد از اسکار گرفتن *شان پن* برای بازی در فیلم میلک، بسیار مایل بودم بدانم در مورد این فیلم و بازیگرش در رسانه‌های ایران چه خواهند نوشت.

خبرگزاری فارس و مهر تنها از فساد اخلاقی ??? سخن گفتند. روزنامه اعتماد نیز از موضوع همجنسگرایی سخن گفت ولی این اسکار را سیاه‌بازی و سیاست‌بازی خواند! تنها ایران‌دخت بود که نه با بیان همجنسگرایی بلکه از موضع حقوقی برابر برای انسان‌ها موضوع فیلم را بیان می‌کند. واقعن چه روزگاری شده است. درست می‌گویند که آخر زمانه است. خاله‌زنک‌ها و شایعه‌پردازها جسارت‌شان به چه حدی رسیده است

کامنت رامتین

سلام دوست

ببینید

این که یک مجله زرد باشد یا خاله‌زنک اصلن بد نیست  
نمونه‌هایی که در آن متن معرفی - نه متن نقد - در چراغ آمد

مانند مجله‌ی

ok

sun

hello

مجله‌هایی هستند خیلی حرفه‌یی‌تر از چیزی مثل اعتماد یا شهروند امروز که ما داشتیم و داریم. این مجله‌ها کارشان پوشش اخبار است

اما طوری این کار را می‌کنند که عام‌پسند است و البته شایعات ویژگی اصلی این مجله‌هاست و پرداختن به سلبریتی‌ها و هم‌چنین مد و چیزهایی شبیه به این ایران‌دخت کپی ایرانی این مجلات است و کارش حرفه‌ی است.

و دوم

نقد با معرفی کاملاً فرق دارد

و سوم

ممنون از متنات

فروردین ماه هشتاد و هشت منتظر چراغ باشید

با محوریت مسالهی «زندگی»

اردیبهشت ماه هشتاد و هشت منتظر چراغ باشید

با محوریت مسالهی «فرهنگ کوییر»

خرداد ماه هشتاد و هشت منتظر چراغ باشید

با محوریت مسالهی «عشق / رابطه»

تیر ماه هشتاد و هشت منتظر چراغ باشید

با محوریت مسالهی «مذهب»

مرداد ماه هشتاد و هشت منتظر چراغ باشید

با محوریت مسالهی «**Coming Out**»

شهریور ماه هشتاد و هشت منتظر چراغ باشید

با محوریت مسالهی «خانواده و فرزند کوییر»

## رسانه‌ها

ماها - مجله‌ی الکترونیکی هم‌جنس‌گرایان ایرانی

[majaleh\\_maha@yahoo.com](mailto:majaleh_maha@yahoo.com)

دلکده - ماهنامه‌ی ادبی هم‌جنس‌گرایان ایرانی

[delkadeh@gmail.com](mailto:delkadeh@gmail.com)

رنگین کمان - فصلنامه‌ی دگرباشان ایرانی

[majalehranginkaman@gmail.com](mailto:majalehranginkaman@gmail.com)

چراغ - نشریه‌ی دگرباشان جنسی ایرانی

<http://cheraq.irgo.org>

[member@irgo.org](mailto:member@irgo.org)

<http://blog.irgo.org>

هم‌جنس من - نشریه‌ی لزبین‌های ایرانی

[hamjenseman@gmail.com](mailto:hamjenseman@gmail.com)

ضیافت

[www.ziaafat.org](http://www.ziaafat.org)